

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228176

UNIVERSAL
LIBRARY

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ



مطبع آصفیائی و فتحی
دری نظاف و کاپیو مطبوعه

فهرست ضامین دفتر اول تاج‌الاقبال تاریخ ریاست پهلوال

۲	حمود نعت	ورودادن جنگ با افواج بهجای
۳	سبب تالیف کتاب	نگاه پور و گوالیار و محاصره بهجوال
۴	فصل اول آمدن دست محمدخان	کوشش و کشتن میان وزیر محمدخان
۵	از افغانستان طلوع نیر اقبال ایشان	فصل ششم در ذکر حکومت نواب
۹	فصل دوم در ذکر امارت یا محمدخان	نظر محمدخان و عباده ایشان با کابل و گلشیه
۱۰	فصل سوم در ذکر حکومت	نقل سند اسلام گریختن ایتی
	نواب فیض محمدخان	سیر کار کیننی انگریز بهادر
۱۳	فصل چهارم در ذکر حکمرانی	فصل هفتم در ذکر عهد حکومت
	نواب حیات محمدخان دیوانی و جوی خان	نواب گوهر بیگم صاحبه قدسیه
	و نیابت میر خان عروج دولت افتاد	فصل ششم در ذکر فرمانروائی
	سیان وزیر محمدخان	نواب جهانگیر محمدخان بهادر و عوم
۲۵	فصل پنجم در ذکر نواختن محمدخان	قصیده در مدح نواب ظیل الدین بهادر

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

بفضل تو فیق نانی و جمال فیض تو میدخدا و ندایزال من میگام مست انعام از تصیف شریف نانیست



ایستادم حاجی عثمان محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد و شجاع منقو و تبریز فیه خدمت برادر معظم محمد مصطفی خان کربلایی

مَطْلَعُ الْبَرْقِ فِي سَمَاءِ الْوَسْطَى
كَأَنَّ الْكَوْكَبَ فِي سَمَاءِ الْوَسْطَى

دوره اول



نوشته فر کلامیکه تکلم را زنده جاوید دارد و هوش آراستنی که شمارا نا امید گرداند و خدا را
که زبان آوران و شناسی در ستایش وی بگردار شیر خواران و همتن بی زبان و سخنوران
خرد اساس صبح انفس در تادیه مراتب سپاس وی از کمال عجز و نقدان ناطقه سرگریان
شکوه گیتی ستان ابد گاه بی همتایش در رنگ کمترین بندگان سر بزرین نیزار
و گردنکشان تهنیت تاب بر آستان جلالش با صد زبونی انبازد بر تو مهرش اگر بر زده ناچیز
تا بد در دم رتبه نورشید و ماه یا بد بارتقه قهرش اگر بشکله الهی زرافتی فی الحال توده خاکستر
گرد و صد شکر که رحمت او بی اندازه آمد و فرقتش بر عاصیان بلند آوازه تهذیب بنی آدم
انبیا و رسل از ایشان برگزید و در گرد و پیغمبران جایون ذات خاتم المرسلین شفیع اندیش
بر جید قوی سرور عالی قدر که روح القدس بدرگاه جهان پناش بسفارت مامور و توحید غم
والا که هر که دین مینش ناسخ جمله ادیان تالیوم اللشور طاق اوقات کسری ازین غیب یو کوش لا تش
زخمه پذیرد و از جنبش ابروی قهرش پر دین بشته شیریه بر گرای بس المصیبه فی اعلی حضرت یهتر

جهان پناهی ظل الهی سید ولد آدم بهترین عالم حضرت محمد مصطفی ابوالقاسم صلی الله علیه و آله و سلم
اما بعد مخفی مباد که در سینه دوازده صد و شصت و هشت هجری مطابق سنه هجری
و پنجاه و دو سی و سی و دو یزد صاحب بهادر پهلوان شکل اجنت بهوپال نواب سکندر بیگ صاحب
محمود غلندشین گفتند که ریاست بهوپال زشت دیگر ریاست تاریخی موجود نیست اگر شما
کتابی در ضبط بدایت ریاست بهوپال و حقائق احوال توابعان سابق و حال تالیف کنید
و نظم و نسق ملک و مال که در عهد شما جلوه ظهور گرفته است مثل واقعات بابری مولفه
ظهیر الدین بابر پادشاه دلی بضرط قلم و قید رقم آید بهر آینه ازین تالیف آوازه شما از دست
تا ولایت انگلند بلندی گیرد و نام نیک در زمان حال و استقبال شهرت و قبول غیر بنابر عادت
جناب مدو و دفتر پاریس ریاست و مواد تاریخ نویسی از هر جا که میسر آید بکوشش و شوق
تمام فراهم آورده و عرض مدت هفده سال بصرف از خطیر کتابی طویل الذیل بسمع نمودند
و مطلب و یابس هر گونه را یکجا فرمودند باینکه آن کتاب چنانکه باید و شاید بهر تزیین یافتند
که ایام حیات فانی بسر آمد و در شش که از رود و صد و هشتاد و پنج هجری رحلت بعالم بقا
نمودند و کارخانه جمیع و تالیفات آن تاریخ بانتقال موزع بر هم خورد و آن نسخه همچو نقش ناتمام
بر صفحه هستی باقی ماند از آنجا که علم تاریخ از فنون نفیسه و گنجینه جواهر شریفه است و اهل علم
و ارباب دول او هر زمان و هر عهد شوق مطالعه این قسم کتب امنایه حال میباشند و کیفیت
که جام جهان نامی حوادث عالم و تفاوت مراتب بنی آدم و آیین و صوت کش نشیب و فراز
این دارمحن و الم است علی الخصوص حکام دولت انگلیسیه التوجه خاص بدان و میل تمام
بر یافتن قانع و سوانح هر زمان بوده و هر که ماهر این فن است وی آگاه تر خلق باشد
صلح و فساد و امارت است بنابر آن این نیازمند بارگاه خالق عالم نوابش بجهان بیکم
والیه ریاست بهوپال عفا الله عنهما فی الحال و المال خود است که آن نقش ناتمام را بقا
اتمام کند و آن آغاز دراز را باختصار مرام و تقصیر کلام باصتمام رساند پس غرض و محرم

یک هزار و دویست و هشتاد و هشت هجری از سر نو اساس بنیاد نهاد و در طره محمد سال آینده از کتابت تسویدش فرصت یافت و نامش تاج القابال تاج بجهوپال نهاد و وزیران در اردوی سخنة و زبان انگریزی نظر عموم نفع و شمول و اوج نگاشت هر سخنه را بر سر دفتر شمل خست

و قراول تنگمن پر پشت فصل است

فصل اول در ذکر آمدن دوست محمد خان از ولایت افغانستان بسر زمین ملک هندوستان و طلوع نیز اقبال ایشان بتبر دوات نمایان **فصل دوم** در ذکر امارت نواب یار محمد خان **فصل سوم** در ذکر حکومت نواب فیض محمد خان **فصل چهارم** در ذکر حکومت نواب حیات محمد خان و دیوانی چھوٹے خان و نیابت مرید محمد خان و عروج دولت و اقتدار میان وزیر محمد خان **فصل پنجم** در ذکر نواب غوث محمد خان و روان جنگا افواج راجها ناگپور و گوالیار و محاصره بھوپال و کوشش کوشش میان وزیر محمد خان و نظر سیت **فصل ششم** در ذکر حکومت نواب نظر محمد خان و معاہدہ ایشان با سرکار بنگالیہ **فصل هفتم** در ذکر عمر حکومت نواب گوہر گیک صاحبہ قدسیہ **فصل هشتم** در ذکر فرمانروائی نواب جهانگیر محمد خان و

فصل اول آمدن دوست محمد خان از افغانستان و طلوع نیز اقبال ایشان

دوست محمد خان بن نور محمد خان بن جان محمد خان بن خان محمد خان میر از بنی خیل که بنی اساس بایست بھوپال و بانی مبانی این دولت باقبال بود و در سنه یکہزار و یکصد و سیت ہجری آغاز سلطنت بہادر شاہ بن اورنگزیب عالمگیر بادشاہ از بلدہ تیراہ کہ متصل خیمہ درحد و دافغانستان واقع ست بہند کہ مدہ در لوباری جلال آباد سکونت گرفت و اینجا با افغانی جنگیدہ اور ایکشت با ندیشہ باز پرس جلال خان حاکم آنجا از آنجا برخاستہ وارنہ دہلی شدہ و ہمراہ فوج شاہی کہ بصوبہ مالوہ مامور گشتہ بود در سر زمین مالوہ آمدہ نزد راجہ سیتا نوکر شدہ چندی نزد محمد فاروق حاکم بھیلہ کہ امر فرزند عمل گوالیار ست ستافتنہ و اثاثیت

و آنجا گذاشته ملازمت کدام سردار و گویا لوه گرفته و همپای او باز می‌دارد بانس بر چنگیده
 و چهارده شت محمد فاروق را خبر قتلش رسانیدند وی فرصت قتل غنیمت آنست که داشت
 او را تاراج کرد و دوست محمد خان بعد صحت و بیکسسه رسیده بر محمد فاروق بر گشت فاروق
 چینی و واپس کرد و باقی را عذر نهاد و دوست محمد خان برنجیده برخواست و درنگل گدازه متصل به
 نزد مادر رخا کراند سنگه را چپوت سونگهی نوگرشته باندک مدت در دل انی جای بسیار پیدا کرد
 رانی از مهربانی او را پس خود می‌خواند چون رانی برگرد و دوست محمد خان که پس خوانده او بود و براندگی
 نزدیک و برش دست یافته در قصبه بیرسیه فرو داد بیرسیه در قبول تاج محمد خان یکی از امرای بی
 بود و حوالی مهندوستان لاسیاملک لوه بنا بر ضعف سلطنت تیموری خیل خیل از هزاران سوار
 برداشته مسافران اغارت می نمودند را چپوتان لوه مثل شکار پاراسون و غیره قطع لوه
 را تا سرحد خاندیس براتاراج و برگشته بیرسیه را بر باد میگرداند لکوی چند کهری و یار خان عامل
 بیرسیه ملازم جاگید و از اردو متبر و را چپوتان ل خون آشتند و دوست محمد خان معرفت قاضی محمد
 و سبدل ای و عالم چند قافو لکوی و کرپال رای چودهری برسی هزار و پویه سالاندا و دان بکالین
 قرار داده بیرسیه را با جاره گرفت و برادران و هم قوم خود را بهم آورده عزم ملک گیر می در کرد
 و یک کس فهمیده را دیر لایان بموضع پاراسون برای دریافت حال فرستاد وی نوشت
 که درین هنگام بنابر رسم مولی رئیس پاراسون با جماعت خود در شادی و عشرت منهدک است
 و دوست محمد خان بامر و از موده روان شده وقت نیم شب سیده منافذ و مسالک لکسان
 از موده کار سپرد و خود با مردمان لاور در خانه رئیس پاراسون هنگام غفلت درآمد رئیس مهند
 و برادران و در بزم مولی محوری لولی رشار با ده از حد زیاد بودند سردار و سپاه تنه
 کشیده بر سر آنهار می‌خند و بسیار کس آشتند و بر جمله اموال و زنان متصرف شدند و دوست محمد
 نقاره فتح نواخته برگشت و کمر همت تسخیر ملک بست نخستین بر کچی واره و او را واره پنجاه
 سرکشان را بضرر تیغ سرفشان زبون ساخت اچی خان و شمس خان که از طرف محمد فاروق

تاظم شمس آباد بود و در مقابل گرد و در دست محمد خان قابو یافته هر دو را گشت به اچوتان قوم
 و یوره مالک جگدیس پو که رهنر نان نامی بودند از ده نشین موضع بر کجی مضاف نمودن
 خواستند و مزبان نیکو پناه بدوست محمد خان برد و باج نداد و اچوتان بر سرش نخی خایه
 او را بیغا بر نهاده نشین مذکور پیش ایشان نالان شد و دوست محمد خان تسلی او کرده و سر
 انتقامش چند روز نگذاشته بود که محاکم موضع رای پور پرگنه دلو و خبر داد که اچوتان جگدیس پو
 تبارج تو اخل و در دست فتنه اند و افسران و قلعه جگدیس پور هستند و دوست محمد خان با مردم
 چیده و تنک سپه نیل شکار اقلان در باغ تهل برابر جگدیس پور لب و در فرود آمد و سفیر خود را
 پیش سران جگدیس پور فرستاد و پیام الفت دهد که اچوتان پذیرفتند و ضیافت کردند
 و روز دیگر برای ملاقات شتافتند و دوست محمد خان استقبال کرده و خیمه خود آورد و در توافق
 غفلت داده بحیله تقسیم عطر و پان برخاست و پیش ازین انگاش کرده مردم چاکدست اگرد
 خیمه بطور خدم چشمه نشانیده و آنها گفته بود که چون من از خیمه بر ایتم شام یک یک اطنابها می خیمه
 بریده بر سر کفار بریزند و میکه ایشان بحیله مذکور از خیمه بر آمدند و مکرلان امتثال حکم کرد
 یگان یگان را قیح کرده در رود انداختند از آن و ز نام آن و در حلالی مشهور شد جگدیس پور
 بازانان و اموال را اچوتان بدست دوست محمد خان آمویدی جگدیس پور را اسلام نام
 نام کرده و در استحکام عمارتش کوشیده آنجا سکونت اختیار کرد و مردان دست پا چندان
 در اندک زمان قومی با گرد گشته بنا بر کینه دیرینه با محمد فاروق صفت جنگ بر کشید قریب
 به سیصد و رسو او موضع جمال با گری محمد فاروق سپاه خود را جنگ و دوست محمد خان
 گماشته خود بر بروج فیل کیسو استاده تماشای میدان جنگ میکرد و دوست محمد خان
 سپاه خود را بشیر محمد خان کوچک برادر خود سپرده بر پیکار حریف گماشت و خود با دلاوران
 در کمین کر یوه جمال با گری پنهان گردیده مصاف جنگ می نگرست و دین تیره و او نیز راجو
 میواتی پشت منده دورا بهر باشیر محمد خان آویخته نیزه از پشتش گذرانید بشیر محمد خان هم مالک

از تخم کاری برداشته بود و از دهم ششصد و سی و هفت نفر را و دو پاره ساخت هر دو یکجا جان و دوازده سپاه
 دوست محمد خان رو بگریز نهاد و سپاه فاروق و متعاقبا قنادر فاروق حکم کرد که فوت
 شاد یاب بنوازند و دوست محمد خان حریت خود را در غفلت یافته بر سرش ریخته بکشتن افتاد
 او بدست آورد و کشام بر روی خود بسته بر پیش سوار شد و لاشه او را پیش خود گرفته همچنان
 کوس فتح می نواخت سپاه فاروق صدای کوس می شنیدند و میل قای خود را در ورزیده
 در پی گریختگان می دیدند و وقوع این واقعه قریب شام بود چون آفتاب فرو نشست
 دوست محمد خان سوی قلعه بجهلسته شتافت در بانان قلعه که خبر فتح فاروق گویش
 کرده بودند و دوست محمد خان را بنا بر سپت فیل و نقاره و نشان فاروق و صدای
 که عمر و دولت محمد فاروق خان بهادر زیاده باد بلند تر میگفت حاکم فیروز من خود گمان
 کرده در واکردند و دوست محمد خان بسپاه خود در قلعه درآمد و لاشه فاروق را پیش
 قلعه گیان انداخته قلعه را بکسان خود سپرده مردم فاروق را بدر کرد و ازین فتح اقتدار
 و وبالا گردید و در زمان طویل بیاوری رب جلیل بر بیشتر پرگنات مالوه شل منچپور گاکان
 اونٹ کھیڑه خنیاث پور انبا پانی سانچیت چوراسی چچانوه گهام کھیڑه احمد پور
 باگرو و دورا به سیهور اچچاور و بی پوره و غیره قابض و تصرف شد و یا بهادر
 صوبه مالوه آوازه ترقی و دولت وی شنیده از دارالفتح اوجین لشکر کشید و دوست محمد خان
 از کثرت لشکر وی هراس خورده بمقابل آمد و با مدد غیبی صوبه راجپوت نمود و ساز و برگ
 و توپخانه او گرفته امیر کبیر شد بجو رام عامل قصبه شجاعا پور عروج دوست محمد خان
 دیده علامه خود بوی سپرد و خود در سلک نوکران درآمد و اب و لیل خان یس کور و اب
 از جای خود جنبیده در بر سیمه رسیده با دوست محمد خان دوستانه برخورد نخستین با هم گفتگو
 کردند که باتفاق یکدیگر جهانگیری کنند و هر چه از ملک مال بدست آید نیمه بخش نمایند و در میان
 این مشوره که هنوز مستحکم نگشته بود و گفتگو با هم بخشش رونمود یکدیگر بجهنگ برخاستند و لیل خان

گشته شد ز تقاضایش کجور وانی گریختند گنگور که از قلاع نامی ملک مالوه هست از عهد دراز دوست
 قوم گوئد بود نظام شاه گوئد وانی گنگور را اغوا نشد حاکمان چین پور باڑی مسموم کرده بودند
 رانی کلاچی زوجه وی با پسر خود نول شاه در قلعہ گنگور بود خبر و انگی دوست محمد خان شنیده
 پنهان ملتجی شد که عوض خون شوهرم از سرکشان باڑی بگیرد دوست محمد خان لشکر کشی کرده
 برگوئندان غالب آمد و علاقه باڑی را شامل ملک خود کرد و بجلد وی این کار نمایان محنت را کا
 کلاچی شد چون انی در گذشت دوست محمد خان قلعہ و ریست گوئندان اضمیمه ملک مفتوحه
 خویش کرده ملک انی نمود و گوئندان سرکش را قلعہ تیغ بیدریغ ساخت و از خون منعفا بر بقیة
 دست کشیده حسب لیاقت هر واحد قدری جاگیر بخشیده ممنون خود ساخت و تمام و بجهت
 یکزار و یکصد و چهل و پنج هجری روز آدینه بجهت پال که بفاصله سه کرده از اسلام نگر بخجوده آنگین
 بزرگ سر کرده آباد بود پسند کرده بنای قلعہ سنگین و شهر پناه بزرگ را ساخته در آبادی می کشید
 و بعد جنگ در شاه پادشاه ایران با محمد شاه پادشاه هندوستان در لشکر یکزار و یکصد
 و پنجاه و دو هجری زمانیکه نظام الملک آصف جاہ نواب قمر الدین خان بہادر فتح جنگ از
 شاہ جهان آباد دہلی رو بجمہد آباد و کن نہاد متصل قلعہ اسلام نگر رسیده سرکوه کہ اکنون
 بنظام نیگری معروف است بالشکر قہار و سپاہ جزار و پیادہ و سوار بسیار فرود آمد و خیال کرد
 کہ در ۳۰ الفه یکزار و یکصد و سی و دو هجری قریب بر بانپور را نیکه بایسد و لاور علیخان سیال
 لشکر امیر الامرا سید حسین علیخان سادات بارہ و ایشان جنگ شده بود میر احمد خان برادر
 دوست محمد خان با پانصد سوار و دو نیم صد شتر نال فیق و لاور علیخان گشته با ایشان جنگید
 سرمدیان کشته شد بہا بہا برادر وی و دوست محمد خان ہم از بدخواہانست و از مالوہ بیغل کردند
 مقتضای وقت است کہ ماوہ رزم و پیکار شد دوست محمد خان خود را ہم تر از وی ایشان ندیدہ
 نیازمند از بر خود و کیفیت اتفق صلح کرده و آشتی نموده آبروی خود نگاہداشت نظام الملک
 از سر عتاب گذشتہ یار محمد خان سپہر کلان دوست محمد خان را ہمراہ خود بدکن برد و ہمہ دوست محمد خان

زیاده از سی سال در ترقی خود کوشیده و زانمادوسی نعم در جنگ با برکشته به شرفست پنج شصت و شش سال در سده یک هزار و یکصد و پنجاه و سه هجری در بھوپال باطل طبعی جان بجان فرسود و اندر قلعہ بھوپال موسوم بفتح گڑھ که عمارت کرده اوست مدفن شاد و پدرشان نور محمد خان در قصبہ بیرسیہ آسوده است و برادرش شیر محمد خان در جنگ محمد فاروق و آلف محمد خان بجنگ باوراکر شوشہ محمد خان در جنگ یواہرادر افسر عروج راجہ و حار و میر احمد خان در جنگ لال و علی خان در قتل کشته شدند برادر ششم قاتل محمد خان کہ بدیوانی دوست محمد خان سر بلند بھوپال و در گذشت شایع یا محمد خان سلطان محمد خان صدر محمد خان قاتل محمد خان اصل محمد خان بن دستان پنج دختر از دسر لور کاو

فصل دوم در ذکر امارت یار محمد خان

زمانیکہ شیر شہنشاہ دکن دست محمد خان نظام الملک الی دکن بسید یار محمد خان انفرمود کہ پرت بر دگفت کہ اگر افغانی بر چه شد مرادات حضور بجای پرست کہ تادیر گاہ بر سر سپاہی گستر باد این حرف نظام الملک از وی خوش افتاد خلعت خاصہ باباہی مراتب نقارہ و نشان و حاجت چتر و آفتابی داده و خطاب نوابی بخشیدہ و ساز و سامان لشکر شایان جہرہ نمودہ و بھوپال فرمود چون نوایار محمد خان دہل بھوپال شد سلطان محمد خان ہفت ہشت سالہ کوچک برادر خود را کہ شہری و لشکری بعد خلعت دوست محمد خان بسیر فارس برستہ بودند از حکومت فر کوشیدہ خود و ہجیرہ سالہ بر سادہ ریاست تگن گردید و سلطان محمد خان اقدری عالمگیر داد و بعد قتال دیوان قاتل محمد خان خلعت نیابت بہت بدیوان عجمی رام رانی شہنشاہ اسلام گرام پسندیدہ و بتجدید عمارتش کوشیدہ بود و ہاش خود ہاشاک کرد و در نقش منیر و او مشل بدہست کشورستانی گماشت و چند سال سیونہس و پشامری و آو و سپورہ وغیرہ املکہ قریب و جوار را بتصرف خود آورد و باراجہ کوٹا و بوٹہ سیستیر با کرد و در بون ساختہ پیشکشا گرفت و شان و ملان گشت و میورہ بر کعبہ بھاج کر و کعبہ اگر متصل دست راج و غارت نمود و بولانی بی را کہ دختر کہرام راجپوت

یا بر همین بومه محسن جمال بسیار داشت از جمله اسیران آنجا بر چیده که با لوی خود ساخت با تو
پیشوا بفاصله دو کرده از بجو پال در میدان موضع بوزین بیده طرف گردید و دلیرانه جنگید و
فاحش داد و تا پانزده سال بعیش و اقبال گذرانید و در شهر و روستا که میزد و یکصد شخصیت
و هفت هجری رحمت حق پیوست و در اسلام نگر مد فون گردید چهار یا دو دختر و پنج پسر داشت
نام پسران این است فیض محمد خان حیات محمد خان سعید محمد خان حسین محمد خان حسین محمد خان

فصل سوم در ذکر حکومت فیض محمد خان

بعد از انتقال نواب یار محمد خان به اوردیوان کجی رام در اسلام نگر فیض محمد خان کلان پسر نواب
مرحوم را که یازده ساله بود بر مسند امارت نشاند و امانیدار می و یک کارام و ابراهیم خان چلیه
و غیره ارکان ریاست سلطان محمد خان برادر خرد نواب مرحوم را و بجو پال بر دساده ریاست
نشانید بدی کجی رام جمعیت پنج هزار کس مقابل سلطان محمد خان گردانید و دسواد و از توپ
و تفنگ بلند شد لباس اسی عامل حسین پور را برمی این واقعه در یافته با سپاه خود به یار غازی
چرب بان را پیش سلطان محمد خان فرستاد و پیغام داد که من ترقیخواه و عضو امم اگر فرمان شود
در دین حصار درایم و خاطر ملازمان را از دغدغه کجی رام فارغ گردانم سلطان محمد خان فرستاد
وسی خورده او را با سپاه در دین حصار شهر طلبید نامبرده یکایک در شهر رسید و بر وجه دستور و نواب
بلد را یکسان خود سپرد و سلطان محمد خان را از شهر بدر کرد و باین خدمت نمایان پیش نواب
فیض محمد خان سر بلند می یافت سلطان محمد خان از شهر بدر رفته در تیه اسباب حربی ضرب
گوشید و بعد چند روز لشکری گرد آورده بزم آرای رزم گردید نواب هم با فوج خود بیرون شهر
برآمده و رسید ابراهیم قلعه دار را بر عاری فیل بر کشته در برابر دشمن برگماشت خود با دم چیده
و سنجیده قریب فیض شهر استاد جنگ و رسید ان عیدگاه اتفاق افتاد سلطان محمد خان کلیل
متسلط را را سواری نواب گمان کرده دلیرانه نزدیکتر آمد و ابراهیم را بکشت قریب شد که سپاه

روگرداند نواب پیشتر آمده بجنگ پراخت و سلطان محمد خان شکست داد و وی بهریت خود
 بابر او فرو و صد رجه خان از میدان جنگ روزی یافت و نزد نواب غرت خان والی کور و والی
 پناه جست و آنجا هم دیر تر ناستاده و موضع جدید که دجاگیر وی بود شتافته قلعه دار جت گنده
 که نام وی خداری بود با خود آویخته و قلعه مذکور شست و گرد آوردن سپاه مصر و نواب
 نواب خیف محمد خان برای فردا در آن غبار این فتنه با سپاه جری از بجوبال برگزیده و میدان
 قصبه سیونین متصل راحت گنده خیمه خمرگاه و فرشت و آخر کار نسبی مصلحان رحمت گنده و دیو
 وی بگذشت و پیمان گرفت که خبر جت گنده ایشان در ریت بجوبال هیچ مدخلت نکنند
 چون این قضیه با سانی ملی شد نواب سیرکنان و شرکارا گلستان بدولت خانه مراجعت فرمود
 و نام اختیار ملک بدست کار برداران خیر خواه و مولایی ملی ماند و خود سپرده بیا سوگویند
 روز جنگ سلطان محمد خان کالور اتم شعلی نواب فیض محمد خان کشته شد و او را بر لب ناله
 که در انشای راه اسلام نگر نزد یک عیدگاه میر نیر و سوخته منصبی یافتند و بعد چندی پیش از آن
 آغازین دین ناله بنام کامو بحیران شهرت گرفت قلعه اسپین که از بجوبال پرست شرق بقا
 دو اندوه کرده و قلعه کوه واقع و از قلاع نامی صوبه مالوه است قلعه ارکان نوید علیخان نام خواج
 از طوط عالمگیر ثانی با دشا به ملی بود و در کمال غفلت بسر می برد و از غایت ضعف سلطنت بموت
 جابا و رهندوستان فتنه بیدار بود نواب قلعه دار را غافل و کامل و عاظم باطل یافته قلعه را
 بدست آورد و عرض داشت بعدا لکیر ثانی نوشت که مردم او باش قلعه دار اسپین آورد و غفلت
 یافته خواسته بودند که این حصار محکم اساس ابدست آورده فتنه برپا نمایند خودی بجای
 قلعه که بدست و قلعه دار پیش خود نگه داشت و امید رعایات بادشاهی و مراحم سلطانی
 اطلاع داد با دشا و فرمان رضاء بدست قلعه داری فرستاده و متنبه نواب او را مثال اقران افزود
 درین اثنا پیشوا والی پونه که از دکن تادیابی اتمت ختمه پراکنه سران هند غالب مد کوس انا
 بلاغیری میبویست و پیشتر از نواب بایم محمد خان شکست خورده و دل خون داشت با غول و تحریص

نصرت سوم در ذکر کرامت شایسته محمد خان

و اهل محمد خان برادر نواب یار محمد خان که ملازم او بود خواست که ریاست بھوپال را بر عهده
کارکنان دوراندیش چون نیروی مقاومت بیاورند و خود ندیدند اصلاح حاجی ممولای مجلس
شجاع علی پور آتشه سیاه پور و درابره اچھا و رشی پور و غیره پرگنات نیمه ملک ریاست بھوپال
بدیوان پیشوا سپرده از دستبرد وی نجات یافتند و باز در لشکر ایزد صدد و نهشتا دو چهارم
چون سہاشیور او معروف به بجای مع بسواس او بمقابلہ احمد شاہ ابدالی بالمشکر لکن از کین
بدلی رفت متصل بھوپال خمیز و دنوان اطلب کرد و نواب ملاقات نکرد و بجای او سرخو گفت
عنقریب با دوسری کرشن تختگاه دہلی را از وجود ترکان پاک کرده چون باز گردم نفعان از
دو و مان این افغان برارم نواب شنید و گفت انشا اللہ ہرگز بداد خود ز سر آخر بخیران
کہ بجای و لشکر ایزد دست سپاہ احمد شاہ ابدالی در سال مذکور بعدی مقتول و مخدول گردید
کہ میت و دو ہزار زن و فرزند ہندوان نامی و پنجہ ہزار ہست دولک نرگا و دیوانہ فصل
و بیت ہزار شتر و نقد و جنس خارج از حساب در لشکر ابدالی تقسیم یافت و ظہور این غنی غنای
مردم بھوپال محمول بر گرفت نواب شد و هنوز اتحاد و ولایت نواب دارند و ایشان فرزند
اولیہ خوانند و گویند نواب بہر عہد و پرہیزگار دراز قد و دراز دست کم سخن گوشتن ترقی
میتواند عظیم المزاج بود و بھوپال کہ ستر ہرون رفتہ و دیوانہ کجی رام کہ رائق و فائق مہمات
ریاست بود نیز مردنیک بہر قوم گوئند کہ رئیس قدیم مالوہ اندھمالک کردہ تابع فرمان خویش
گردانیدہ پیوستہ در رونق و آبادی ملک و رفارہ رعایا سعی میکرد و چون وی در گذشت پیش
گھانسی رام بجای پدر دیوانہ ریاست شد و خدمات عمدہ ہنوز او و بیگام و کشان قصاب
برید و در کش خود منصب و زید ناچار دو کس افغان اتفاق کردہ او کشند بعدی کہ شہر نش
غزت خان بدیوانی رسید بی فاجستہ او را زہر داد و یکشت لاکہ کسیری سنگہ خلعت نیابت پوشید
سین مجنھن برادر خرد نواب خبر یافت کہ منالال پسر کسیری سنگہ با زنی از خاندان اکابر افغانہ
سرفت وارد بدیافت این حال غیرت بردہ با اتفاق دیگر افغانان پسر و پدر ہر دو یکشت

زنان نشان خبر قتل ورثه خود دریافتند باروت در خانه گسترده آتش زدند و مکان دردم بر پا
 پرید و لاشه های هکمانان نابود گشت نواب ابرین تاسف بسیار رو نمود و دیوانه و بی عقلان
 سپرد و خود بجای غم استقامت می نمود و یازدهم ماه ذی قعدة آدینه روز بعد شاد شین
 سه یکزار و یک صد و نو و یک هجری ازین جهان انتقال کرد و قلعه کهنه مدفون است
 گنبد بزرگ بر پیش ساخته اند و این تاریخ و عبارت بر لوح مرمر بران کنده است قطعه

نواب فیض محمد بسا در دوران	که هست عتبه او صد بر مراد
ازین جهان چو ملالت بخاطرش ریفت	شتافت سوی سرانیکه بدید عادت
که نام غم که بعد از انتقالش نیست	شدست نام و در وطن یاد
زمین بجا که نشست فلک سپید پوشید	جسان با تمام اودان دست او
گلست چاک گریان و لاله دلخ بدل	اساس آه و غمان ببلبل نهاد
صراحی نوحه گرو جام حیرت آمو دست	سرور و غم زکار خود آفست
برنج کلفت بس آتش زرنج و غم و مهر	ستاره دیده حیرت بهم کشاد
چو جستجوی بسال وصال او کردم	بدانسته که برو باشد اعتماد
بگفت تمیسه که ز حلتش شده بی نیض	سخاوت و کرم و بذل وجود و داد

کترین خادمان نواب صاحب غفر الله لهما عاجزه غریب الوطن ساقه صاحب الحول
 بنای این روضه کنانید نه یکزار و یکصد و نو و یک هجری ناظم قطع شین قادش

فصل چهارم در ذکر حکمرانی نواب حیات محمد خان دیوانی چھوٹی خان
 و نیابت مرید خان و عروج دولت و افتاداریان وزیر محمد خان
 چون نواب فیض محمد خان لا ولد گذشت بمشورہ ارکان ریاست و مولائی بی حیا محمد خان
 برادر کوچک نواب مرحوم غره محرم مذکور و یکصد و نو و دو هجری روز چهارشنبه

بر مسند امارت نشست خدیو کشور بھوپال و تا پنج جلوسل وست در جرم پاریز ریاست
 بھوپال دیده شد که بعد انتقال نواب فیض محمد خان با هم نزاع شده بود صاحب کوفی بی عرف
 بهو بیگم زوجة نواب مرحوم میگفت که مجرا بر قبر نواب مغفور میشده باشد و فخرتاریا است من
 باشم و حیات محمد خان جماعتی فراهم آورده بجای خود مستعد فساد شسته بود و شریفین محمد خان
 مبرا گاه مردم سپاه جمع ساخته آماده جنگ گشت و مسین محمد خان که بعد پانزده روز از انتقال
 نواب انتقال کرد پس آن وی بجای خود سامان جدال مهیا داشتند و بر سرستان یکم صاحب
 سپاه مسلح و حاضر میماند و مجرای سپاه و اهلکاران صبح و شام بر قبر نواب مرحوم می شد
 وین وقت حاجی صاحب مولایی بی زنده بود بهو بیگم صاحبہ بسیار فحاشی کرد که ریاست
 بی مردن میشود از برادران نواب هر کرا پسند فرمایند بر سر خاکوست نشاند آخر کار بعد از انعام
 و تقسیم بسیار چنان مقرر شد که حیات محمد خان بر خنی یکم صاحب کار دیوانی کرده باشد و باقی
 برادران بجال خود پیشند حیات محمد خان نخستین خلعت دیوانی پوشیده سه چهار ماه
 ببند و بست ریاست پرداخته اختیار کلی پیدا کرد و خلعت دیوانی بچھوئے خان داده خود
 نواب گردید و بچھوئے یکم باف صاحب بهادر در تانچ خود نوشته اند که در آن وقت جنرل گدو صاحب
 بهادر با سپاه انگریزی وارد سواد بھوپال شد بھوپالیان خواستند که شورش نمایند نواب
 حیات محمد خان منع کرد و با ایشان دوستانه پیش آمد و اظهار مدارات فرمود باین جهت دو
 نواب بھوپال و صاحبان عالی شان بهادر یاد کار شد لیکن قوم مرثیه بنیعی دیات بسیار
 از علاء و بھوپال ویران کرد و هنری طلاس پرنسپل سکوی صاحب بهادر نکاسته که جنرل
 گدو صاحب بهادر با وارلن هتنگ صاحب بهادر سفر فرزندوستان کرده بود و والی بھوپال
 با وی آبشقی و محبت تمام پیش آمد جنرل صاحب بهادر بجلای خطه آن شکر گزار اخلاق نواب
 شمه سند بقای اتحاد و اخلاص میان سرکار کپنی بهادر و دو دمان نواب بھوپال و بودون مد
 از طرف کپنی بهادر با ولاد و انفا و ایشان بزرگام حدوث فتن و سوانح نوشته نواب کو سپرد

و از نزد بگذشت و در وقت محال ملک بھوپال رسید ملک و پسر بود اندر بخت پنج ملک چوب
 برای صرف نوات نواب مقرر بود که نائب یا است بآن پنج سرکارنداشت و باقی در مصارف
 سپاه و ملازمان یا است باختیار نائب بود که نواب اوران پنج مداخلت نبود این نواب مر
 گوشه نشین با ایمان بود در امور ریاست کم دخل میکرد و صاحب بی بی حاکمانه دخل در امور ریاست
 میکرد و خلق را بگوناگون تم و میداد میسر خاند نواب حیات محمد خان چهار غلام داشت یک
 فولاد خان گوئند و دوم حبشید خان شیر فروش سوم سلام خان چهارم چھوئے خان پنجم فریدان
 هر چهار مسلمان شده بودند اول بهمد نواب فولاد خان با اتفاق لاله بھولانا تھے و در جنگ کاکا
 دیوانی ریست اسر خجام داد و چون وی در فساد و غریزان بھوپال کشته شد چھوئے خان که آدم
 داشتند بود و بشوره مولابی بی بی پانزدهم ماه ذی القعدة الحرام سنه یک هزار و یکصد و نود و چھ
 روز پنجشنبه دیوان یا است بھوپال گشت مولابی بی بی هر چند حکومت مستقل نداشت اما بوج
 بزرگی وی رئیس غریزان و ارکان دولت همه فرمان پذیرا و بودند و پستاد سال زندگی کرد
 همه خرد و کلان اورا حاجی صاحب میگفتند گویند بسیار سخی و رحیم و منصف مزاج بود و ترستی
 چھوئی خان از تهر دل میخواست و چھوئی خان در نوشت و خواند و حساب بقاعده سیاق
 اهل دفتر مهارت تام داشت و فرمانبری مولابی بی بی بسیار میکرد و با سرداران و قرب و جوار
 سازگار و با هم نموده بود خصوصاً با حاجی سیدیه والی گوالیار و ایلد بائی والی اندر گویند
 یکبار پسر ابومرثبه با اتفاق خیل پندار پرگنات بھوپال اغارت و تاراج کرد و نسبت چھوئی خان
 فوج کشی کرد و پسر بگر سخت و چهار صد پنداره گرفتار آمدند چھوئی خان هر کس را دستار و بنفشه
 داده و بار کرد و گفت اگر بار دیگر ملک با خواهر یا مدحین گویند معافی نشاکنیم اما بی دربار این حرف
 شکفت کرد و وی گفت اینها در نور آتھام نیستند و لیری ایشان به پشت گرمی مرثبه است
 و مرثبه امر و زرب دست اندازین را بگذر ایشان را پادشاهان خود کردم تا باز دروین طرف
 نکلند و آخر پنهان شد که تا چھوئی خان زنده بود پنداره گرد و شتر بھوپال نگر و دینداین گفتند و را

لا خیا فی راهم در تاریخ خود نوشته است بهو یکم را از دیوانی چھوٹی خان خون در جگر گرفت او
 شریف محمد خان بن فاضل محمد خان بن دوست محمد خان ببادر را با خود آید میخند گفت نواب
 غلام چھوٹی خان را اختیار ریاست گردانیده جمله برادران را زیر حکم وی داشته است غیرت
 شما کجا رفت که پیش او سر خم میکنید مگر خیال نگاشت ناموس هیچ نیست اگر من بجای شما بودم ما
 از روزگار وی می بردم شریف محمد خان گفت چه باید کرد نواب مختار کا خود دست هر کرا
 میخواند بپایان داد و هر کرا میخواهدی اندازد بکیم گفت نردم زرو مال بسیار است اگر وصله است
 کاری نمیتوانید کرد شریف محمد خان برگفته وی بازی خورده اخوان بر تفتق ساخت و پوشید
 بگرد و درون سپاه مصر و شاد چون هنگام کار آمد بکیم ند کو پیل سیاه هم بدو تا با ببال چ رسد
 شریف محمد خان مجبور گشته از بجوپال برخاسته بسپه پور آمد و سپاه خود آراستہ پیروزه وزیر محمد خان
 با اہل خانہ خود بر پشتہ کہ درین وقت بدست مرہ بود بخانہ میر عبدالرسول میر عبدالباقی
 بگذاشت و خواست کہ نخستین قلعه کونور را بگیرد بنا بر آن کوئی خان قلعه را را با خود آید میخند سپاہ خود
 بآن مشور و ان کرد نواب حیات محمد خان این خبر دریافته سید کاظم علی را با برخی سوار و پیاده
 طرف کونور رخصت کرد باین قلعه تلافی فریقین دست بهم داد و بعد تنیز و آویز بسیار فوج
 شریف محمد خان بکمر بست و میر کاظم علی بر حمت حق پیوست نواب کیفیت گزین حقن عبدال
 و شہادت سید دریافته مقتدی را با فوجی دلاور برگزینستاد و کولچان اکھنور طلبید قید فرستاد
 شریف محمد خان با سپاہ خود کہ تخمیناً هفت صد کس باشند و اندک سپاہ عال آشتہ کہ جدا و کدہ
 و سواران غارتگر پندارہ با مختار محمد خان کمال محمد خان و مشرف محمد خان عاشق محمد خان
 و حافظ محمد خان برادران خود بر حمت محمد خان بن مستح محمد خان بن دیوان عاقل خان بقصد پیروز
 برگشت چھوٹی خان دیوان چون برین ماجرا آگاه شد حسین محمد خان میر انزی خیل در مصر محل
 بن دوست محمد خان مرحوم و انور خان کمال زنی را با فوج جدیدہ برای مقابلہ ایشان فرستاد
 سمت مغرب بفاصلہ پنج گروہ از بجوپال بر موضع پنداشان زد و ہم ماہ مجادی الاولیٰ سنہ

کینار رود و صد و یک چهری قدسی روز شنبه هر دو فرج با یکدیگر بر خوردند خیل پنداره و سپاه
عادل آتش کشت سپاه به چوپال دیده چنان رفاقت فراموش کرده که سخت و فرج شریف محمدی
هم برادر نهاده و چار شریف محمد خان بابرادران یکدل دست از جان شسته و رسیدن به
پای ثبات افشوده و آدم را یکی داده تیغ از نیام بر کشیده سپاه با سپاه سنجو لال آورده و قلب
سپاه به چوپال درآمد و چند تن سواران نامور از بالای زمین بر روی زمین انداخته آخر کار
سواران نیز و گذار به چوپال زهر سوخته شریف محمد خان و برادرش سوامی کامل محمد خان که
از قلب سپاه مرده و از جان بسلاست برده و رگشند و سرهای مقتولان را به چوپال آورده
توابعانین واقعه نکین شد و حکم بدین کردن سرهای کشتگان را دو گویند بعد این پنج چوپال
بید غده کرده و سرهای غورگشت و سرکشان افغانه را پیش خود بزرگوار و پشانیان برادران
نوابان که کاش رنجیده و اندیشیده که جای وی در دل نواب بسیارست بسعی و از اوج
دیوانی سخا و اقبال و اناجوا استند که کد ام جلیه خود نواب اکبشند و ملک به چوپال ابا بنامش
یا یکی را از میان خود ببرداری که میزند غرض درین خیال هنگام فرصت می جستند تا آنکه روز
عید الفطر و یک نواب حیات محمد خان از نماز عید برگشت و برای سلام مولای بی حسب تم
معهود و درون قصر قلعه که نه رفت سخات محمد خان پسر حسین محمد خان که مدی پریشان علاج
قوی اندام بود با جوق افغانان بقعه مذکور درآمد و سر فرزند محمد خان عرف کولی خان پسر
خضر محمد خان را در دست راست محمد خان ابا برخی سپاه بر دقلعه نشانید و در کربا خان میا خان
را با خود گرفته بقعه مستمره درون محل شد و کوشش بجای آوردند عید گذرانیدند و یک
نواب شست و از هر رخن را اندر آشنای سخن گفت که شما غلامی ابر خویش گماشته مرتبه او را
نمایند فرشته اید او را غل بکنید یا مارا بگوئید که او را کشته شری را فاع کنیم نواب فرمود
او غلام زرخیز من نیست مثل فرزندانش پرورده ام و بنا بر حسن عقیدت و پاکی طبیعت و
دیوانی است خود گردانیده ام هنوز از وی کدام حکامی سرزده و ناشایسته و نابایسته بود

نیامده که سیاستش کنم اگر با شما کدام گستاخی کرده باشد باید گفت که گویا می وی نیامد و درین تقریر
 بیگانه گمان نجات محمد خان جریسته خواست که پنجه خنجر نواب را بر سر او بر سر او چو بدار که از پس
 پرده این همه سخنها گوش میکردی محایا در حرم سر در آمده چوب نقره که بدست خویش داشت
 بر فرق نجات محمد خان زدن آن مجلس بود و این را جز افراد آغاز نهادند شیخ مقیم و حاجی سیاه
 و حاجی میان و علی خان و ذوالفقار خان مصطفی نواب درون حرم سر خنجریده باغبان
 زیر تیغ گرفتند و سر از تنهای شان جدا ساختند کولیخان حال دریافته زود از در قلعه بر جات
 و از شهر سبک برآمده راه انبایانی جاگیر خود گرفت راجه بھولانا تھکه که برای سلام عید بدار
 آمده بود نیز در همین محراب کشته شد چھوٹی خان بعد این واقعه چون دید که سلامت من در خان
 بھوپال دشواریست لاجرم بسیاری را از ایشان کشت و بسیاری را از شهر بدر کرد و از بسیار
 احمد و سیان گرفت و در جوالی بھوپال محافظان خود بنشانند و تفرود و سرکشی افغانان را بخلاک
 برابر کرد اگر چه این نظام باعث اندفاع کامل فتنه و فساد نشد اما نسبت بد نظمی سابق آن
 بند و بست صورت بدست پس چھوٹی خان سمت مشرق بلده بھوپال بر رود بان گنگای
 پٹی بزرگ از سنگ و گچ بنا نهاد میر عابد و عبد العزیزی و از وند این تعمیر بود و همچنین گرونده
 کند چون عمرش بسر آمده بود کار خندق ناتمام ماند همچنین قلعه فتح گد که را تعمیر و ترمیم حکم
 ساخت و عمارت عالی برای خود طرح انداخت و در همین ایام مولایابی درگذشت و بعد
 سنگین از بناهای عالی شان هنوز یادگار مانده است چھوٹی خان مرد میانه اندام بود و فخر
 و ناله را بر دم سخن بلجابت و چالپوسی میکرد و وضع هندو داند داشت بدست و ششم ماه جادی
 شش که یکم از دو دوصد و نه هجری روز شنبه آخر شب چهل ساله درگذشت روز دیگر درون قلعه
 فتح گد مدفون گردید امیر محمد خان پسرش بجایت یاران خود نواب خان و اراج خان
 محمود خان و آو و خان امام خان وزیر خان میر جمیل میر اسد الله میر حاتم و غیره خلعت دیوان
 از نواب حاصل کرد و یارانی او را از دانش بی بهره یافته بهوای نفس اماره هر چه خواستند کردند

و بنیاد امن و اوصاف از یاد دارند و نوبت این حال در ایامه او نیز موقوف فرمود و حکم داد که
 با انصار خود از شهر بدر رود و همراهمان او استادی کرده و از شهر نرفته و قلعہ فتح نگذرد و نشسته
 بجنگ نوبت پردازند و بتوب و تفنگ در ساختن تا آنکه خیلی خانههای شهر بھوپال رستند
 کلوه در هم شکست بعد و دوسه فز که حوصله تنگی کرد و آب محاربہ در خود ندیده فرار برقرار کردند
 و دست بخراش و اموال ملی شهر دراز کرده تخمیناً شش لک روپیہ گرد آورده نیم شب
 در بچہ مشرق رویہ قلعہ را کشاده و بادہ ناگپور سپردند و پیش اجد رگھوپی بھوسلیا حاکم آنجا
 رسیده بسلک نوکرانش در آمدند و با بکر فتن قلعہ بوشنگ باد برنگیختند راجہ ناگپور چیلان
 سوار و پیاده بسر کردگی سکھارام با پو و پانڈورنگ پنڈت و نونخان سفید پوش برای گرفتار
 قلعہ بوشنگ آباد فرستاد و پیاده ناگپور قلعہ مذکور را محاصره کر و شنج مقیم قلعہ و ارباد و بنبر سپاہ
 که در قلعہ و دشت بدارند و دشمن پر دخت و چنانکه باید کوشید و از بھوپال بمده هزار سپاہ
 بسر داری بخشی خیراتی لعل و محراب خان بکبک فلکلیان مذکور گسیل کرد باجم چندی نیز و چون
 اتفاق افتاد شبی مولوی محمد خان کابلی با صد افغان و شمشیر ملی بران از قلعہ مذکور برآمد
 بیک ناگاه برخیا مرامی ناگپور ریخت و چند سرن کفار را بدوخ فرستاد و ازین بخون زد و
 عظیم در لشکر مخالف افتاد ایشان بعد ازین دستگیر و بقاعه برگشتند یکی از بالائی فاضل ندو
 سر و او مهره آن بر جبین محمد خان سیدی الحال جان داد و فوج غنیمت تعاقب کرد و قلعہ را
 از هر سو محاصره نموده مصاف سخت انداختند فوج بھوپال شکست خورده از دیای نزدیک
 بگذشت و قلعہ و اربانانده توان کشش و کوشش نموده آخر کار چاره جز گذشتن قلعہ ندیدند
 قلعہ را بدست آنها باز گذشت جان بسلامت بر فوج ناگپور قلعہ را تصرف شد گویند از آن
 در اوائل سنه یک هزار و دصد و ده هجری رو نمود همت رام که بعد دیوانی چھوٹی خان متصدی
 دفترش بود ستاره اقبالش تافته خطاب اجلی یافته دیوان ریاست گشت و بر دست حکومت
 نشست و زن چھوٹی خان دیوان بعد مردن شوهر خود و پدر شدن پسر در سر و سر و سر و سر و سر

والی تونک برای وی قدری مایه مقرر فرمود و پسرش امیر محمد خان نزد نواب محمد خان بیرون
رئیس جاوید رفته و برگره کمینه نوکران وی منسلک شد چون نوبت یاست بجواب این
سرحد کشید روزی شخصی با چند سوار بر در شهر رسیده آمدند آن نوبت نوابان نگذاشتند
که درون بیاید وی گفت من وزیر محمد خان پسر شریف محمد خان برادر عم زاد نواب حیات محمد خان
این جنم نواب سید او پیش خود طلبید و از حالش پرسید و گفت بعد از قتل از بجواب چون
زندگی کردید گفت از ظلم و ستم چوئی خان بدر شده آواره گشتیم و مدتی نزد بی سنگه اجوت
او و ثواری و قزاقی بسر بردیم و از آنجا مجید آباد و کن شتافه که در سپاه نظام الملک صفت
بهادر نوکر کشیدیم چون حالات ویرانی بجواب گویش خورد و فوس بسیار آمد حالا بار آورده جان
آمده ایم نواب این حرف از ایشان خوش کرده از مسند برخاسته و بر گرفت و پسر خود اندر
می بینم که تونک باین یاست باشی بعد چند ماه نواب بهت ام را از دیوانی برنگذارد
خواست که ایشان را دیوان ریست گرداند غوث محمد خان فرزند نواب باغ آمد و عصمت
زوج نواب گفت که این کس اختیار نباید داد کینه آن ستمها که بر بزرگان وی رفته است
چون زبل خود وارد و خواستگار خون پدر خود است نواب حیات محمد خان فرخ غم کرد و بصلحا
حکیم سیف الدین مرید محمد خان پسر کصفت محمد خان پسر سلطان محمد خان طلبید مرید محمد خان
که از دست ظلمش در رحمت گدازه خلایق بجان آمده بود با هزار جوان و دوازدهم ماهه وی لقمه
روشنه سینه میزد و در دود و دود و جبری وارد بجواب گشته بیرون شهر و باغ پدر خود فرود
و تمام روز بیاد بزرگان خود با ندوده گذرانید و در ختمها را در بر گرفته های میگرست و صبح
سایه کاران و دشت چون با نواب ملاقات کرد سخنهای چالپوسی و سالوسی بسیار کرده از خود
بجدی رهنی ساخت که در اول ملاقات جای او بدل نواب زیاده از غوث محمد خان گردید
بعد ملاقات نواب درون محل جهت سلام عصمت میگم صاحبه نیت و از دور کورنش سجا آورد
و باد نوبت و عمه گفته بسخنهای فریبک میزد دل میگذارد همه خوش ساخت همچنین با جمله

لشکران و شهران با خلاق و دوستی تمام پیش آمد بلکه با هر یکی برادرانه کمال آشتی بر خورد و او
خود را می گوید و انیدما بعضی افغانان آمدن او را در شهر زبون به استه گفتند باید دید انجام این
آنها زنده شود یا بجایه نواب اصلاح حکیم سیف الدین و گمانی میان یازدهم جمادی الاولی سنه
یکهزار و دویصد و یازده هجری خلعت نیابت بخشید مرید محمد خان نائب یاست شده
غریبان را بقدر اهلکاران را خلعت داده و تمام اخلاق نمود و بصورت زخ طیه دخل مرید را از
بجوابان بر پشت خازنشست و بعد باهی مریدش از حال دل بر گشت بر میوه زن اجبه می رام
ستمدا نمود و راجه بیعت ام و خواهر زاده شش خیالی رام را یک نیم ماه قید داشته باندوده هزار
روپیچه چانه را بر او و چون شورش پنداره و دیگر سران طراف در این زمان بیشتر بود و تعیف در
فوج قتلست کرد اما در دلولان ماه را کوتهای کرد و درنگ نمود سپاه بسبب نیافتن سخاوه
تا چند ماه که او را بدو اشد مرید محمد خان از هر خانه بقدر حیثیت نقد و زر گرفت با کسانیکه بلطف
در این پیش آمده بود و شیشی آغا نیز بران هم میج سود حاصل نشد و این همه حاصله که ستانده کافی
نیفتاد و زیادت از کثرت قرض بر چساره گشت یازدهم جیب سنده کور روز شنبه وقت
عصر مرید محمد خان نزد یک عسکرت یکم رفت و گفت که صلاحت بسیار نمودن غل قلیل اگر سپاه
کم میگویم و شمنان میزنند و اگر نیکنم زلفه باید چند لک و بیست و بیست که در سپاه تقسیم کنم یکم گفت
شما دیوان ریاست هستید بمیرید و بیست و بیست و بیست و بیست که در سپاه تقسیم کنم یکم گفت
پسین زده میشد تا میره شجاع محمد خان که مرید محمد خان ز نقاشی در اشاره کرد و انما شیرین
مریدین برده فریده عصمت یکم در مع کلاب خواج مراد محمد علی بویه و غیره زیر تیغ گرفته ارجا
گشتند کسان مرید محمد خان در مع فرام آمده نقد و جنس خایه بنیام بر دزد مرید محمد خان جمله
عصمت را بر چت که در فرستاده و بیای می رفو بدایمی خود عصمت این حرکت بزد و غوث محمد خان
پس غلاب برست که وی این معنی را بمن گفته بود و بعد قتل یکم باغی گشته در قلعه رفت که
پشت و شهر می دید و متانی در خیالی آزار رسای مردم از دستش عاجز آمده نیم شب بر تیر

پیش خدا دست و عابر و شسته زوالش میجو استند و فری از قلعه فتح گداز گشتی سواره بقلعه گداز
آمد و بقصد نواب فیض محمد خان سیده با دختر غریبی کجای خود بست لختی آنجا آرمیده بود که خواب
بیناک دیده بیدار شد و دست در آن گرفته در کشتی بنشینست و بقصد فتح گداز باز آمد گویند هرگاه
بقصد زخاف نزد آن زن میرفت دیوانه وار بر روی می آمد و سر بر میشت و میگفت که در نهادن
آتش اقاوده که از آن بل میوز و تا بیدارم در قرارم و چون چشم می بندم اشکال مهیب شیر و مار
و پری و خواب می بینم که گویا قصد هلاک من دارند و پیوسته علم کشتن عوشت محمد خان وزیر محمد خان
سناط و شت اما میر نشد وزیر محمد خان در آن هنگام بر پنداره تاخته بود و مردم محمد خان غلی و دبار
قتل ایشان بنام حیرم خان عالی حین بود با فری فوشت اتفاقا آن خط بدست میر محمد خان افتاد و وزیر محمد خان
بر با جزا و قوت یافته بر سر حیرم خان مذکور تاخت وی حواس گم کرده بگریخت وزیر محمد خان جمله
اسباب و چشم و توپخانه بقصد خود آورد و در قلعه چوکی گداز و گنور را متصرف گردید و نواب
حیات محمد خان بود و در این حال کولیان جاگیر داران با پانی را با قرا عطا می خلعت نیابت جن
رفع فتنه مردم محمد خان طلبید کولیان از قهر خود جنبیده در سو و محل غور با وزیر محمد خان ملاقی
گشت و هر دو برابر و بجهوپال رسیدند وزیر محمد خان قریب پل نیخته دیوان چھوئی خان ڈیرہ
خود کرد و کولیان بموضع چھو لاخمیہ نزد مردم محمد خان چون از در و دیوار هر دو گاهی یافت بالا
انگلیز صوبہ سرخ را که از طرف سیند بہیہ مامور بود برای کمک خود طلبید وی با بیست ہزار
آمدہ نزد یک عید گاہ برابر پنج گداز فرو کرد و گفت دل کہ ام قلعه از ریاست بھوپال بہن سپاہ
بعہ مدو شامیکم و نواب دشمن شامی حکم مردم محمد خان خواست کہ قلعه اسلام نگر بدر لاجرم نواب
میر خان کہ ہنوز سپاہی نوکر ریاست بھوپال بود قلعه فتح گداز سپرد و عوشت محمد خان از گداز
امیر خان گذشتہ بالا را و بقصد اسلام نگر نزد قاور محمد خان قلعه دارانجا حکم مبنی بکیم غورام نواب
حیات محمد خان و عوشت وزیر محمد خان بدفع اعدا پنداشت و بضر توپ و بان قافیہ بر غنیمت
ساخت مردم محمد خان گریخت و صوبہ مذکور با بر امیرین برودہ قلعه آنجا تفتیش نمود بالا را و

شک آمده معرفت قائم خان و گل خان و سلطان خان سکندره سر و سر پیغام صلح کرد و بر
گرفتن سی هزار سپه برای دادن ماهوار سپاه خود خالی نمودن قلعه قرار داد چنانچه نزد کور
از وزیر محمد خان گرفته و توپهای کلان را از فرانسویان قلعه بیابین انداخته باروت را با تخته
تف خالی نمود و راه سر و سر پیش گرفت این واقعه در آخر سال یک هزار و دویست و دوازده هجری
اتفاق افتاد تا پیش اینست که شرفیاب را پسین امداد ایندی + وزیر محمد خان بعد فتح بر پسین
لشکر برانبارانی کشید و بعد جنگ بسیار سر فرزند محمد خان عرف کو لیخان را اسیر کرده بقاعه پنهان
محبوس ساخت بعد چند روز نواب حیات محمد خان از تقصیر سر فرزند محمد خان و کو لیخان گذشت
و از قید مانده قطاعش بوی خنجر در همین ایام وزیر محمد خان قلعه را بهوشنگ آباد را با خود مختص
قلعه را مفتوح ساخت والی ناکپور نور خان سفید پوش پانصد و رنگ پندت و سده و پانصدت
با فوج گران کسبل کرد تا قلعه مذکور باز گیرند سپاه بهوشنگ آباد رسیده با فوج بیوپال از آباد
تا چاشت صبح جنگ آراست فوج ناکپور قریب چهل هزار و سپاه بیوپال قریب بیست هزار نفر
وزیر محمد خان چون دید که بادی جز علی صاحب کهنی هیچ کی مانده است پس در اسوی قلعه
چاتراک نمود و دشمنان او را تنها یافته جلوزیر در قفا آمدند وزیر محمد خان بمندکسیر ادرست
وی خندق را که دوازده گز پهنا بود بر حصار قدم درون حصار در نهاد و فوج ناکپور پیش نه گوی
رسیده قلعه را محاصره کرد وزیر محمد خان چهار پنج روز متوقف مانده و کار خود اندیشید و دید که
در شب ستن هیچ سوز نیست بامداد و یکدهون قلعه بودند سبک برخاسته از دریای نزدیکه
بحرایی دشوار گزر گوی پناه جست ناکپور ملین قلعه را اگر غنم ازین قلعه دران مان بر لب
دریای زبدا از آنکس سنگ در کمال استحکام مبنی بود در سده دوازده صد و پنجاه و دویست
صاحبان بهادر او شکسته با خاک برابر کردند و پهلوی و یواریک بر لب زبدا واقع است از
دیگر از وی باقی نیست نواب حیات محمد خان بارشوخ طبعی و جنگجوی وزیر محمد خان خواست که
تا دیب نماید لیکن گاه میتوانست کرد که دیگری در غور نظام ندم و ققام ندم نزد خود داشت

و در جبلت و فطرت وزیر محمد خان بهادر چنانکه شجاعت و مردانگی تعبیه بود همچنان در خلقت
و طبیعت نواب تن آسانی و سهل انگاری مضمحل باین رهگذر نواب سار جهت و جرات ایشان
از ایشانک میانه تا آنکه بشوره پسر خویش کار و بار خود با کبر خان سپرد و اما از وی سر انجام نشد بسیار
اختیار وی زود مضطوبی گردید و فیما بین غوث محمد خان و وزیر محمد خان آنسایه بخشش رونمود
چهار مرتبه جنگ شد در جنگ چهارم که بر موضع بیشن کبیره برگشته تال افتاد و اسد بیگ نیز
ملانان محترم نواب حیات محمد خان کشته شدند غوث محمد خان محمد شاه خان را از سر فرج و
کریم خان پنداره را از شجاع علیو طلبیده با خود آویخت این هر دو با سپاه خود آمدند وزیر محمد خان
هم از قلعه اسلام نگر برآمده و سواد بھوپال برابر باغ نوبهار و صاف کرد و در عین تنگنا در زمزم
آمد هر کس بجای خود برگشت سپس میان این هر دو ناچاقی شد محمد شاه خان با اکبر خان طرف
سفر خج رفت و کریم خان نیز راه خود گرفت غوث محمد خان نزد دودار خج دولت آمد سیدیه شناسند
در جست تا وزیر محمد خان را از بھوپال بیرون کنند درین میان سیدیه اسلام نگر را گرفته حکیم
اسد علی اوچینی را همراه غوث محمد خان برای بند و بست بھوپال فرستاد که دو نیکو فضل علی
برادر حکیم مذکور سابق در سر کار بھوپال نوکر بود و بکدام جرم او را از بھوپال بدر کرد و بودند
حکیم اسد علی کینه آن در دل داشت و قتی که در بھوپال آمد وزیر محمد خان بی مقصود برده مصلحت
و روحانی اسد علی بغایت درجه کوشید حکیم مذکور چون ابتری کار نواب معلوم نمود و پدر و پسر را
آدم غیر منظم یافت و وزیر محمد خان را آدم جری و عاقل قابل یاست شناخت بعنوان ظالم
با هم آشتی داده مراجعت نمود وزیر محمد خان نظام بھوپال بطور خود کرد و نواب کام تمام در قصه خود
جاگر شد تا حال عودشان نزد هم میسران بکنار و دودمد بیست و سه مجری نچهار بنده و سده او در گذشت
فصل پنجم در ذکر ریاست نواب غوث محمد خان در وادون جنگ با افواج
راجهای ننگپور و گوالیار و محاصر بھوپال و کوشش و شش میان وزیر محمد خان
چهارم شوال سنه یک هزار و دودصد و بیست و سه مجری نواب غوث محمد خان بجای پدید آمدند

وزیر محمد خان درین وقت مردم بسیار موضع خود گرد آورده زور زاده گرفت و از راه سبب
اطراف ترکانه خواست گویند و آن زمانیکه پیش هشی سنگ راجپوت اوست و راه بود و قش
در یکبار می بریده شد آن سبب صبار قمار را که از سپاه نامی و کن سرنگ نکت بود و یکبار می
یکدم آن سبب میدم را از خود جدا نمیداشت از اینجا تا پیش وزیر محمد خان سوار سبب می
یافت و در خیل پناه داده و از آن در غده او جدی غالب کرد که چون کسی میگفت سوار سبب می
آمد مردم حواس ناخفته میکردند چون بیشتر ملک آبه ناگپور و گوالیار را تاخت غارت میکرد و از
ظرف والی ناگپور صدیق علیخان با سپاه مونیور و از جانب الی گوالیار تا تاتیه تا تحه بالشکر چار
بقصد جنگ در سده کینار رود و صد و بیست چهار سرجی وارد بجو پال شدند وزیر محمد خان در
اجرم حمزه و عیال و طفلان او بجو پال گذشت خود در قلعه گنور پناه جست و متحصن شد
صدیق علیخان نواب غوث محمد خان را گفت وزیر محمد خان رویش بزرگمان خود فراموش
کرده رعایای راجه رگھو و سنده حیه بهادر را از راه بامیر ساندن برای تادیب می نامور شده ام
اگر بدست نمی آید می برم و زن عیال و طفلان و را بمن سپارید نواب پاس بر روی عیال
وزیر محمد خان او مجلسی خود جای داده جواب گفت بدون وزیر محمد خان بدست شماست اگر
بیانید بزرگمانی فرزندش کینا و ند موافقه گناه دمی ادا نمایی است و گنید بودم و ستمکاره را
چند و آن طفلان سیماره زاده صدیق علیخان چون دید که نواب پاس ناموس کرده ازین معنی
پنهان می کند گفت پس سر کلان خود را بفرمانش نیت آتش فتنه فرو نشیند و با هم اختلاف نمود
بنیاید سری منت راجه رگھو بهادر دیدن فرزند شما خوش شوند و صفای باطن شما بدیل نشان
استوار گرد و زود و با احترام تمام رخصت نشان نمایند بصلحت وقت سخن صدیق علیخان پذیرفت
ومی رنجی سپاه ناگپور را بجو پال گذشت و نواب حمزه محمد خان را با چند خیلانش که چند
حکیم سراج الدین بود ناگپور به وزیر محمد خان بکند و ماه خلعت او بدینا لکمان در بجو پال آمد
و قلعه و شهر از دست سپاه ناگپور باز گشت و نواب اطاعت و سرزنش کرد و می گفت آنچه شد

مشهوره غلام جهان شد و نام آهنبار و پس لعل جی و روپ چند در دم بپای پل پیاپل شدند
و نوبت رای بخشش بنی لعل بخشی سوچ مل نما از اتواب بسته پرا نیدند چون معز محمد خان
بنالگو و رسید حوالی نالگو و بهی صدیق علیخان که در المومام ریاست می بود بفرودگاه عرض نمود
آمده ملاقات کرد و بتسل و خاطر داری پروخت و تا یکسال نگه داشته بعلای خلعت شایسته
خصت بجهال کرد و تا سه کوه مشایعت نمود نواب خبر قدوم بر خوراد و خوشنود باغزیران
و اکابر ریاست اوضاع زور کیده که از بجهال بفاصله سجد کوه واقع است شافته بر خوراد
و بجای دولت آوردین نزدیکی نواب میرخان پریس تونک بوم جنگل کپور قریب بجهال
رسیده از وزیر محمد خان فرستاد و وزیر محمد خان که از دیر باز کینه را کپور بدل دشت محال
ایشان شد و با اتفاق کید کرد حوالی ساگر بار فوج نالگو و خیمه زو میرخان گفت بهین فریباید جنگید
وزیر محمد خان گفت فرسپاه از راه رتی کوفته است فرو دهن جنگ باید کشید میرخان نشنید
و جنگید سپاهش پس ناگه دید میرخان وزیر محمد خان گفت دشمن چیره آمد باید که بخت وزیر محمد خان
جواب داد که شما بروید من تا جان دتن دارم از جانبی جنبه میرخان و بر تافت و وزیر محمد خان
از غار و بر غار و قراول و چند دل سپاه خود درست ساخته مقابل شد با نالگو فوج ایشانست
بفوج نالگو و بسیار کم بود که بدلاوری طبع و یاوری طالع و استقلال مزاج میدان گرفته دشمن را
که میزایدین میان سر بهری کپور صاحب بها و که متصل دریای نرید با فوج انگیزی می بود
شریک فوج نالگو و شد و مقابله میرخان کرد وزیر محمد خان این خبر دریافت میرخان گفته و شتا
که حال از من چشم ندارد من با صاحبان بهاد جنگ نیکنم از ان مان که جنرل گردد صاحبان
مدد کرده ام را بر کار کشید دوستی و اتحاد استین بعد کوچ نموده و از زمینداران که
در بنیای زمندی پیش آمدند پیشکشها گرفته و کسی که سر فرود نیا در تاپ و سب کرده و اردو بجهال شد
بود تا غار موچم را نواب غوث محمد خان آگاه و سفر کرده بقلعه رالین بر و کافشکد که را
با چهار صد سوار ظاهر گرفته موضع احمد پور را تاراج کرد و تا حوالی بجهال بسته تاخته هر چه یافت

در این زمان که نواب غوث محمد خان در این موضع بود که از وزیر محمد خان جدا شد و به سوی نالگو مراجعت نمود و در راه با فوج نالگو و فوج خود ملاقات کرد و با هم مشورت نمود و در آخر تصمیم گرفت که با فوج نالگو و فوج خود با هم به سوی نالگو مراجعت نمایند و در راه با فوج نالگو و فوج خود ملاقات کرد و با هم مشورت نمود و در آخر تصمیم گرفت که با فوج نالگو و فوج خود با هم به سوی نالگو مراجعت نمایند

بیجا بروی شایه حاکم جیلسته از طرف سید حمید با چار پلشن و بسیار سواران مرهه مقابل گردید
 تا دو پاس معرکه جدال و قتال گرمی داشت توپ و تفنگ بگردار و رعد غرید برق شمشیر
 در میدان جنگ درخشید آخر سیاحت بر پرچم نواب بھوپال و زید روز دیگر نواب و وزیر سو
 بھوپال کوچ کرده سر سواری حصار با گرد و گردن خبر رسید که نواب میر خان می آید وزیر نواب کو
 نموده با ایشان دوستانه برخورد و دیدن یکدیگر دل خوش کردند از آنجا نواب غوث محمد خان
 بقصبة انبایانی آمد سر فرزند محمد خان رئیس آنجا استقبال نموده قدم ایشان را اگر ایمی داشت
 مراسم محافی بجا آورد نواب وزیر بر مکان خان مذکور رفتند و گوهر محمد خان را نظر بند کرده
 و اجد محمد خان را بر و ساد و امارت آنجا تمکن کردند و سر فرزند محمد خان را گفتند گفتند که هر محمد خان
 برادر علاتی و اجد محمد خان ابرو داشته جای شما پسر رشید شما دویم و فردای آن کوچ نموده بپرس
 آمدند و اینجا و سره مقام کرده موضع چوپرس کنار دریای بزرگ رفتند آنجا معلوم شد که غوث
 صاحب اسپاه ناگپور برای جنگ آمده چون نزدیک سیده بود لجه یا حرب ضرب سخت رود
 از کشته پشته غوث صاحب زود و تماشای کار زار رسید سواران سکا اسپاه بھوپال
 آن سوگند نشنید غوث ایشان از آن فوج خود پداشته از جای خود نجنبیدند زیرا که در فوج
 ناگپور هم سکاها بودند اینها نزدیکتر سیده ناگهان بر سر فقیش ریخته سرش از تن جدا شده
 پیش نواب آورد و در لشکر ناگپور این واقعه دریافت و بر یافت و بملک خود گریخت نواب وزیر
 قرین فیروزی و اقبال بشهر بھوپال مراجعت کردند باز خبر آمد که رام بول سالدار اجد ناگپور
 قلعه محکوم بر تصرف شده است وزیر محمد خان دودم بلغا کرده بر سرش تاخت وزیر وزیر خست
 رام بول تاب مقاومت نیاورده بگریخت آبروی خود بر سخت والی ناگپور و گوالیار را زود ستبر
 وزیر محمد خان ناچار شده لشکر کشی بغیرم اتصال کامل کردند نخستین در سنده کهنه را و دو
 و نوزده فصلی جلگه ابوسه در سنده حمید با سپاه بسیار محاصره بھوپال کرد و قریب چهار ماه در سینه
 محصوران کوشید چون موسم بر شکال آمد محاصره بی سود دیده بچند پری برگشت بعد بارش

صبح دسره بارام لعل و کرشنا بجا و ودان سنگه و پنجاه و دو و نیز سپاه انظر و سید عیسی
و صدیق علیخان باسی هزار لشکر جزا از نظر و اجنه ناگپور عثمان و عثمان رسیده بجوای ساز چاه
فرز و گرفتند گویند مدت این محاصره ثانی شش ماه بود درین محاصره مخصوصان خیلی ابرنج و بلا و دیدند و
بسیاری جلاوطن گردیدند و بسیاری بقتاده جان دادند و فوج قلیل باقی نماند و چون کس شهر نماند
غلوله و توب و تشنگ و زلزله و زمین و زمان افکند و چالی و شمن و زو و کتر شدند و وزیر محمد خان قدم
ثبات فشرده و گوی سبقت از دایران نامی برد و تا پنج میجره جهان مالک صاحب بنا در نزد کوه بست که
دوماراجه و ولایت ام سید حمید و رکوعی راجه برابری والی ناگپور باجم شوری کرده و خواستند که
ملک بجای گرفته باجم تصفی نمایند بنا بران باتفاق یکدیگر در سینه کینار و هوشند و دو و از ده
عیسوی حمله آور شدند و هر کاب جلا و ابابو بیست و پنج هزار فوج و بادان سنگه و دوازده پلین و سی
ضربتی بارام لعل و کرشنا بجا و یازده هزار سپاه جلا پنجاه و دو و هزار فوج گویا و با صدیق علیخان
سی هزار جمله شتاد و دو و هزار سپاه محاصر بجوای کرد و سپاه بجوای یازده هزار بود و از جمله ملازمش هزار
و چهارمیان نواب دارخان برادرزاده کریم خان بنده سیه هزار و چهارمیان تن سنگه و دوازده ساسان بادی
و دو هزار این سپاه قلیل تا یازده روز و ده گامه توب تشنگ و شمن گرم بود یعنی چندی فوج بنده و در علی
بجوای بسبب نایابی آذوقه متفرق گشت بگی سیه هزار و یکصد نفر باقی ماندند بایر و تفصیل که همراه
و دیگر سنگه صد نفر و همراهی سنگه برادرزاده کنوری و دو صد نفر و همراه باقر علی برادرزاده و همراه
و دو صد نفر و با سید برهنه و دو صد نفر و همراه ملا علی خان برادرزاده اقدار امین قدر و همراه خواجهر
چینه برادرزاده جمعلاتی و دو صد نفر و همراه نواب خرم محمد خان برادرزاده پیر چهار صد نفر و همراه
کریم محمد خان برادرزاده امامی و دو صد نفر و همراه لاکلشن راسی بر کمرگی بیسیانهای پند نفر
و همراه دل محمد خان در قلعه فتح گنده و دو صد نفر و همراه غلام سنگه در بالای قلعه یک صد نفر
و همراه سجوی خان بزباب فتح گنده همین قدر و در کلات نیز محمد خان که بعد در کس میرسد و در شهر
گردش میکرد و یا صد نفر با بجای در دوازده چیل ضرب توب بر لشکر دشمن سر میشد و منکام ویرش

بقدر ضرورت سرسید آمدند و تفنگ سیرنگ و تیر را که گلوله اشش باشد که دشمن نرسد چون غل
و باران نماند اندک دانه از طرف آگهی کشیده می آمد و بیک وین و کاناری از زیر دوی دران
بر درواز و اتوارم و صدیق علیخان بر درواز و گنبری حمله کردند فوج ناگه بر درواز و شکسته
درین شهر و دانه زبان خالین شهر که بر ماههای سر راه بود و چندان سنگ و شست ریخته که صد
آن سپاه ناگه بر باریشان کردند و وزیر محمد خان حمله باب قاره تا حمله منگوار و تفرق کردند
بگنبری آمد که کانی نمایان خود و اعداد و گریزانید و بر سر مت مراد و زبان آفرینها کرد و این گنا
نی بر پیوست یک تبارند هم بدست نمی آمد و کشتی که بران غل می آمد بدست دشمنان افتاد و ثوبت
بجای رسید که هنوز بزرگ و تخم درشت ترسندی خوردند و مسلمانان حرم سوخته غذا نمودند و ماه
زودی رسد مذکور در آن سنگ هم پوششها کرده و اما فتح دست بهم داده و راعل با سه هزار سپاه بر وزیر
حمله و درشت وزیر محمد خان طرف شده و از کس از فوج راعل کشتن این جنگام غل می آید
بر و پیوستی از زیر مجموع و صد نفر در جویال باقی ماندند و در سپاه هر پشته فرخ غل می بود
خج آنکه بود چون ماه مایح آمد جلو ابر و در باریل و در سنگ محافظه قلعو کنت با صدیق علیخان
کرد و پانصد کس شخم و قلعو در آورد و وزیر محمد خان با نظر محمد خان فرزند خود و کمال لیری باسی نفر
از سپاه بدفع دشمنان پر و دست در ماهی صدیق علیخان خوابی چون ناک دید صبح هر دم
بر جویالیان سایه لطف خدمت با ایشان جنگ خوب نیست این بافت و راه ناگه گرفت پای
رسید چینه نیز طرف سمانچه و طبل رحیل موفت حقت یکا بزرگ که در ایام خاصه شد این است
جنگ اول روزی جلو ابر و سپاه خود و باراده شخم جویال سوار شد و چند توپ کلان
طرف شمال برای اینند ام فصول گماشته چند گز و یارش بفرستاد و در واپس دشمن تریب
خبر هیچ رسیدند و در این طرف هم چند القاب پرازدل سپاه در اینجا پنهان آشته بودند
همین که اعدا تریب تر آمد توپ چپان توپ سردا و در قریب صد نفر از سپاه مخالف فغان
افتاد و وزیر محمد خان سر راه گرفته سی کس را از صنادید کفا کشت از این طرف اله خان

حال وزیر محمد خان بکامید و سید احمد و احمد علیخان زحمی شدند کفار ازین حمله سبب
شدند نقدان آقو قندگنسان را تا دور و در فاقه بر فاقه داور در سوم رتج سنگه زمیندار سائلان
دو صد گاو و محمود کندرم آخو وزیر محمد خان انندی شاد شده خلعت داد و در نصرت نمود
جنگ و هم جگوا با سپاه خود بر دروازه بیر حله آورد وزیر محمد خان بانتهای خود بیرون
قلعه در جایای ویران پنهان گردید چون دشمن نزدیکتر رسید چند تشبیه تشنگ سرداوند
مروم نامی دشمن ضلع شدند اما چون هم غصیه بود وزیر محمد خان را در میان فوج گرفتند و در
گلشن پای اندر پیچ میسای هراسی و دیده تشنگ بان قافیه بر اعدا جنگ کرد تا آنکه جماعت شان
متفرق گردید و وزیر محمد خان سخت یافت و جگوا بجای خود برگشت اهل عمل و راجه بجای
و در آن شک و دیگر افسران فوج مرشد ملاتش کردند گفتند که این جمعیت کثیر فوج بجوای قلعه
گردیدن کرد و جگوا بیک حلقه خالی میکنیم چنانچه آنها با دلاویز با سپاه خود پوش کرده بر زیر فیصل شهر
رسیده میست و در زین طرف کند و ناله و زینه طرف میزب شهر بیک و پنج زینه نزدیک دروازه
جغولای و زینه متصل دروازه بر فیصل گذاشته سپاه خود را گفتند که بالا و دید وزیر محمد خان
و نظر محمد خان و صد نفر دیگر آتش دوستی کرده حتماً باریت و سنگهای کلان و آب و آتش
شعله نشان و گلوله تشنگ بر سر پوششیان جدی ریختند که آنها تا بنیاد در دهشت اند
بهادران بجوای بعضی زینها شکسته و بعضی بالاکشیدند و با تمنیای بر این قدم جلالت
فشرده تا بیرون شهر تعاقب کرده هر کرا یافتند سرش را منماخته کوس فوج نواختند
جنگ سوم روزی نواب غوث محمد خان از طولی محاصره تر آمده برای گلگشت بیرون
بر آمد وزیر محمد خان نیز همراه ایشان رفته نواب تا تکلیف مستان شاه رسیده بود که فوج مرشد
خبر یافت راجه بجوای و با ده هزار سپاده پنج هزار سوار در برابر آمد وزیر محمد خان با وجود قلت
سپاه محسوس نموده حمله بر قلب اعدا آورد و آنها از دلاوری ایشان رو بر تافته گریختند و ایشان
طرف پاشنه کوب سیده تار و دوی کفار دست از کشتن نکشیدند نواب نزدیک و از دست

جمله و لیاقت ایشان ملاحظه میکرد و سید غیر الله حسینی متوطن گنج که در کوفه با تبار و وزیر محمد خان
بالای برج رفته بدست خود توپها زد که از آن هوش احدی از سر رفت درین اثنا شب
اقبال خان چلبه که میان نیز محمد خان و دامنه ویران جنس پوش آتش زد تا پناه برآید
اعداد نامند و خود تا رسیدن صبح چنانجا سپه سواره استاده بود و باد او را و نواز گزیده شده بود
جنگ چهارم روز دیگر محمد دین خان خبر کرد که گفاز از طرف سپاه صدیق علیخان بهر دروازه
گتوری هجوم آورده اند و زمین بر فضیل می نهند و زیر محمد خان زود انجا رسیده و رفاقی خود را
از هر سو گرد آورده از شبکات فضیل تفنگ دن آغاز کرد تا یک پاس از طرفین آتش فشانی
رو نمود و فوج ناگه از برق افغانی ایشان دست پایی خود کم کرده پشت او و راه گریز نیابد
جنگ پنجم میر محمد عاقل مجذوب بالای برج شجاع خان که با بر سوچی حسنان
مشهور است برآمده گفت فی امان الله سپیده دم تو کجا و من کجا محافظان برج این سخن
بوزیر محمد خان گفتند خان مدح شتافته و خردل و طبوق گذشت بهر دیوار برج نهاد و انباشت
وی جنبید معلوم شد که اعدا فتنه اند جهان دم مردم را از حوالی آن دور کرده هر گونه پوششی
بکار آورده و باد او را سپاه جلوار برهنه تمام دیوان چھوٹی خان صفت کشیدند چنانچه پلنگ نجیب
متصل فضیل آمدند و در فتنه فتنه آتش زد و اندر هزار جنگ بر هوا پرید که از ترک بر سر
حمله آوران باری چند صد پیاوه جان دادند و چند سر دار کفار قتل اثر و اجل گردیدند بر فتنه از آن
از توپ و تفنگ خیلی آتش فشانیها کردند که اعدا حواس بافته باشند خود برگردیدند جهان روز
امان سنگ زمین از ریزی و صند گاه و محله گندم مسئله میان امیر محمد خان بشهر درآور و محصور
خانه شکنی کردند و شاد شدند باز تخته پنداره حکم میان امیر محمد خان مستعد آوردن غلّه شد
پانصد سوار فرمانبرد خود داشت هر یک را کیسه گندم و کلو و شباشب نیز فضیل قلع و کعبه
خود که طایفه لشکر بعد یقین علیخان تسکین کرد و غلّه افکنند که اینک فوج از رسیدن باده و محصور
باشند و کوشش بر سر اید و طایفه با فتنه خود فتنه خبر بدارند و نهاده از حریت شنی در جهان اگر فتنه کردند

در قلعه مدویر محمد خان از دودان قلعه دورا و دره لشکر خانانوه و برانش از فرین موغه خلعت انعام التوقیر
 جنگ ششم وزیر محمد خان چون از طول محاصره تراندز درستان شاد رفت و
 فقیر کامل بود بحالت اسیر و جز بیکچکس سخن نمیکرد خان موصوف تیغ و سپر پیش او نهاده
 اطهار ضعوف خود و قوت دشمن کردستان شاه تیغ و سپر بخان موصوف بخشید گفت
 بلا از آسمان فرو داده بود باری خدای پاک رحم فرمود بر دو جنگ منتظر مدویر غیبش
 ناگاه خبر رسید که دو نگارنگاه محافظ قلعه که نه بشمنان میبخت قریب از آن فوج غنیمت تا مقبره نوابش میباد
 رسیده نظر محمد خان سید حسن پسر زاده نجوخی بهادر محمد خان منراکمال بیگ غلام محمدی الدین خان را
 همراه گرفته در قلعه که نه آمده با فوج غنیمت مقابله کرد و کمال جرات سپاه غنیمت را گریز از قلعه نین
 جنگ هفتم چون بباروت نماند تشویش از فرود وزیر محمد خان پیش صدیق علیخان کیپاس
 اسلام از تهل و ل تقویت بجهوپال بنیکر و مولوی نظام الدین و قاضی محمد یعقوب افرستاد
 و پیغام داد که من بجهوپال گذاشته و دست از جنگ برداشته قلعو بر پسین میر و م شاهم
 در گذرید و آن روز توپ و تفنگ من نشد چون پاسی از شب گذشت تهنه پاره با پانصد
 سوار و سه صد کیسه باروت و دو صد کیسه گندم و قند سیاه و تماکو در رسید خان موصوف
 این سرایه یافته توپچیان احکم داو که توپ بر لشکر دشمن سر کنند مهربانی توپ در لشکر جگوا
 و صدیق علیخان منراکمال فکند مولوی صاحب قاضی صاحب و از توپ گوش کرد و همچنان
 اسب سواره از لشکر مخالف سر سیمه شهر گشتند وزیر محمد خان را گفته که اگر شمارا جنگیدن
 سخا طرب و پیغام صلح داده مارا چرا فرستادید این حرف گفته ناخوش بجای خود رفتند چون
 آن بباروت سپری شد باز فکر گرفت پیر مردی صد ساله بود وزیر محمد خان بهادر گفت پدرم
 آبدار نواب یا محمد خان بود میگفت نواب در غلای برج قلعه خیری پنهان کرده است ندانم
 چیست خان ممدوح و بن برج کشاد زیر آن غله که درم و پانصد بذر باروت برآمد باز نگانه
 توپ و تفنگ با دشمن گرم شد و از طول محاصره هوا تعفن پیدا کرد و لشکر غنیمت سیاهی بجای شد

و صد با بر وند و از فقدان کاه و دانه اسپان لاغ و سپاه بیدل شد صدیق علیخان که از پیشتر
 رعایت بجهوپالیان میکرد گفت من خوابی بیناک دیده ام اگر دست از بجهوپال نیکستم قهر است
 بر سپاه فرودی آید این حرف گفته کوچ نمود و جگوا باو بغیرت خورده الماس فرود برد و بر دسوار
 سید حمید رسو او سلام نکرد و اسونخته راه گوالیار سپردند محصوران از بلای محاصره نجات یافتند
 بشکر حق تعالی پروا نهند ثبات قدمی و شجاعت فطری و بهادری وزیر محمد خان پسران
 شان درین کار از ضرب المثل روزگار شد چون دولت رام سید حمید خبر بر جا ستاندن
 سپاه خود شنید سپاه دیگر بر سر کردگی سر جان بیش فرستید و جسوت را و مرید بجهوپال کشید
 وزیر محمد خان بانوابت یکم قربان دولت شوراکرده و خطبه بنام کریم خان لکونی صاحب باده
 بانقل عهدنامه جنرال گذر و صاحب بهادری مع تحف و هدایا مطحوب مولوی نظام الدین و
 قاضی محمد یعقوب بشاهجهان آباد فرستاد و بگروآوردن غله مصروف شد اتفاقاً قاضی این
 هر دو سر و دار کفار تقارر نمود و رسو او سیهورا بهم جنگیده از بجهوپال رو بر یافتند و هر دو ضمیر
 بجهوپال در دلی رسیده نامه واروغان بوجه خوب و روش مرغوب گذرانید جنرال صاحب
 بهادری بجهوپال شافی اطمینان بخشیدند و مراجع سید حمید بهادری بفشارش جنرال صاحب باده
 دست تعرض از بجهوپال کوتاه کرد و هرگاه ازین تردوات فرصت دست بهم داد وزیر محمد خان
 بطور دوره ملک از بجهوپال برآمده و سیوانش بانذاره جنگیده بجهوپال نیرفت و کریم محمد خان
 و محمد دین خان و عنایت سیج را سفیران نزد راجه ناگپور فرستاد تا دشمنی بر خیزد و دوستی و
 این کس سمت ناگپور رفتند و وزیر محمد خان در رسیدن آمد بعد از قضای موسم شکرکال
 وزیر محمد خان باز بگلگشت ملک محروسه بجهوپال برآمده بقصبه مژان رفت و در محب
 طبیعت وی ناساز شد از آنجا بقصبه دیوری نزول نمود در شدت تب محرق و در و در
 حرارت غریزی و می نطنی گردید شانزدهم ربیع الاخر سنه یک هزار و صد و سی و یک هجری
 روز شنبه بر حمت حق پیوست حکیم شهنواز سیج پسر حکیم عنایت سیج که در کن کنین محرق بکین

شب شب جنازه او را خنجره روایه بجهوپال کرد و خود هم از عقب با قبح و کمانه بجهوپال در پیش او
جانب شمال بجهوپال در وزیر باغ دفن کردند گویند عمر ایشان پنجاه و یک سال بود از آنجمله نوزده
سال با مقدمار و خستیار تمام در بجهوپال بسر شد و آن خزانه ایشان از روشن الدوله که ملک صاحب
بهادر و جنگ و ناصر الملک نظام الدوله جنرل بروین صاحب بهادر و ظفر جنگ و جنگین صاحب بهادر
و نواب گوزن جنرل لاری و نواب صاحب بهادر و کرکیل سمویل صاحب بهادر و غیره صاحبان عالی شان انگریز
بهادر و ابلط اتحاد و نواب و اولاد و استحقاق در رونق پذیرفت چنانکه بعضی کتابت شان و دفتر بهت وجود
نشان

فصل ششم در ذکر حکومت نواب نظر محمد خان معاهده ایشان با برکت خان

وزیر محمد خان دو پسر داشت پسر کلان وی امیر محمد خان از بهت عالی خویش افتات برست
مکرر و لاجرم پسر کمتر شان نظر محمد خان که خطبه او از گوهر یکم دختر نواب غوث محمد خان شده بود
با مرست پردهخت و نواب نظیر الدوله بهادر خطاب یافت و در مدت قلیل بوجه این نظام
ملک و فوج نمود و نخستین سفارت مولوی نظام الدین نامیش ز ریدیت شاهجهان آباد فرستاد
و در باره تعهد خود با سرکار انگلیسیه کوشش کرد و با سروران انگلیسیه باین بهین پیوست نواب
غوث محمد خان که به جنگ جلو از وزیر محمد خان مغلوب شده خانه نشین شده بود درین وقت
سلوب لافخیا گردید و بر پاره جا که در جهت مصارف وی مقرر شد قناعت کرد و بیست و دوم
ماه ربیع الاخر سنه یک هزار و دویست و سی و دو هجری روز جمعه نواب نظیر الدوله بهادر
با گوهر یکم صاحب بنت نواب غوث محمد خان تجمل و تکلف هر چه تمامتر کتخدا شد و در وقت
ورود سپاه انگریزی بسر کردگی جنرل آدم صاحب که در پوشش آباد برای تحصیل پنداره
که خلقی از دست غارت و بیدارگری شان ناله داشت مامور شده بود حکیم شهر اوسج را
پیش جنرل مروج فرستاد و بعد فوج انگریزی که مرست و چون قشون فرنگ در میان پنداره
عبور کرد نظیر الدوله بر پیشین شتافته با جنرل ملاقی شد و حکیم شهر اوسج را با چند صد سوار

و پیاده همراه کر و حکیم تانکوثر رفاقت سپاه انگریزی کرد و چون اردو متبردم مرشد و محاصره جنگ گوار
ملک بجنوبال پیرایه شده بود نقصان زنند اردو داده لکت و پیه گوارا کرده و زیور و جواهر پیرایه
و یک رو پیه فروخته و دوج انگریزی پیوسته عومین کرد و لاجرم خبر خوازی وی بر دل حکام آسیه
نقش گردید و او را از طرف ایشان بجله وی این خدمت نمایان پنج پرگنه و قلعه اسلام نگر باند
آل ترخان محبت شد و بیست و دوم محرم سنه یک هزار و دویصد و سی و پنج هجری روز پنجشنبه
بطریق سیه و شکار قلعه اسلام نگر رفته بود و آخر روز بحرم سر او آمده سر بالمش نهاد و تفنگچی پر
فروزش بر یک پای بود و سه لاله بر دشته گوش خاریدن گرفت و تضار انگشت بر شیطا ملک و
اقتاد تفنگچی شد و گلوله از سر گذشته بدیوار خلید نواب بهر دو جان بجان آفرین سپرد و در آیت
و گیر اینست که دختر خود را بر زانو گرفته بیست شفقت بر سر و درش میکشید و در پهلوی تفنگچی پر
نماه بود و فوجار محمد خان هشت ساله برادر بستی وی تفنگچی را بر دوش و از دست او عمار
یا سهو آسره شد و این روایت صحیح است چه میجر ولیم بان صاحب بهادر نیز در تاریخ خود در حکم
کرده بهر کیفیت سه سال زنداه و شش روز حکومت کرده بیست و هشت ساله رحلت کرد
و برابر مقبره پدر خود وزیر محمد خان بهادر در باغ کلان دفن گردید و گنبدی برین چهارمصر نقش
نظیر الدوله آن کیانی عالم شهادت از پنجه یافت و دوم بی سال و فاش گفت تهن
عدو یک از نظیر الدوله شد کم عهد نامه که با هم ایشان و سرکار انگلیسیه بود و نقاش اینست
و فعه اول دوستی و یگانگی و محبتی فیما بین سرکار کمپنی بهادر و نواب نظیر الدوله و نظر محمد خان
بهادر و اولادشان علی الدوام نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن قائم ماند و دوست و دشمن یکسان
دوست و دشمن جانین باشد و فعه دوم حفاظت ملک بجنوبال و ریاست مرصاحبان آن نیز
و فعه سوم نواب نظیر الدوله و نظر محمد خان بهادر و اولادشان نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن
اطاعت و رفاقت سرکار کمپنی انگریز بهادر خواهند نمود و از دیگر سرکار با و سر داران سر و کار
ش خواهند داشت و فعه چهارم نواب بهادر و نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن بلا منعی اطلاع

سرکار انگیزی سوال و جواب با احدی از سرداران و سرکارها نخواهند نمود مگر سلسله
 مراسلات و دوستانه بادوستان و برادران و در مقامات ضروری نوشتن خواند بازیندران
 و روسای گردنواح جاری ماند و فوج پنجم نواب موصوف نسل بعد بطنا بعد بطین
 با هیچ کس خلش نکنند و اگر اتفاقا نوعی تنازع با کسی رود در انفضال آن از روی انصاف منحصر
 بر سرکار انگیزی باشد و فوج ششم ششصد سوار و چهارصد پیاده عند بطنا و مکر بهیچ
 سرکار انگیزی حاضر گردد و در هنگام ضرورت کهگی افواج سرکار موصوف سدای سنج برای نظام
 سرکار دیگر باشد شامل افواج سرکار شود و فوج هفتم از آمد و رفت افواج سرکار انگیزی
 و ملک بھوپال هیچ مانعت نمید و بصورت ضرورت چھا کوئی هم دران ملک مکنند و برای آن
 نواب موصوف و اولادشان نسل بعد نسل و بطنا بعد بطین اقرار کنند که وقت در خواست قلعه
 نظر گاه و یا گلگانه یا دونه را رگزین گردنواح قلعه مذکور بنا بر چھا و نی و ذخیره بر سرکار انگیزی
 بدینند و قدغن تمام شود که در ملک بھوپال از آمد و رفت فوج پامالی و نقصان نگردد و فوج ششم
 و بهم رسانیدن عده اجناس لشکر سرکار انگیزی نواب موصوف نسل بعد بطین و بطنا بعد
 اعانت حتی المقدور نمایند و هر قسم اجناس که برای فوج ضرور افتد و خرید آن بملک نواب صاحب
 موصوف یا در چوکیات راه هیچ محصول نگیرد و فوج نهم نواب صاحب موصوف و اولادشان
 نسل بعد نسل و بطنا بعد بطین مالک و مختار حکومت ملک خود مانند نوعی دخل عدالت سرکار
 انگیزی هیچ طور دران سرکار نگردد و فوج دهم چونکه نواب نظیر الدوله نظر محمد خان بھار
 و رحمت و قادیب پنداده سعی و کوشش کردند و مال ممالک خود بر سر گری و وفاداری بقت
 آوردند سرکار انگیزی از برای آن که پسندیدگی بچو این کار بر همه عالم بظهور آید برای مدخرج
 افواج مقرر پنج محال یعنی آشنه اچھا و رسیه و دورایه دیی پوره بنواب موصوف عطا فر
 که سلطنت آن محالات مختص بر نواب موصوف و اولادش نسل بعد نسل و بطنا بعد بطین علی الدوله
 محال و فوج یازدهم این عهدنامه یازده دفعات مبر و دستخط کیتان جو سایه شورت حساب

و میان کرم محمدخان بهادر و شهنشاه در مقام رایسین ترتیب یافت و کپتان سوار و صاحب
 بهادر اقرار میکنند که این عهدنامه بهر دو دستخط گورنر جنرال صاحب بهادر در دست رسیده
 بنواب موصوف حواله خواهند نمود و میان کرم محمدخان و حکیم شهنشاه در مقام صاحب اقرار میکنند
 که هر دو دستخط نواب نظیر الدوله نظر محمدخان بهادر بدین عهدنامه در روز نهم خواهند گزید
 و مقرر است و ششم فروری سنه یک هزار و شصت و هجده عیسوی مطابق نوزدهم شهر ربیع الاول
 سنه یک هزار و دویست و سی و سه هجری قمری بعد از این معاهده بودن لشکر اجنت در سواد
 قصبه سیوهو حسب مرضی حکام گنبد مقرر شد و یک قطعه زمین وسیع برای معسکر محمد گشت
 و هزار سوار و پیاده مطابق عهد از ریاست نیرفرمان اجنت بجوبال نامور گردید این سپاه خوا
 از ریاست میگرفت و طاعت سرکار انگریز میکرد و در سنه یک هزار و دویست و سی و سه هجری
 امارت نواب یکم صاحب قصبه یک لک و سی هزار روپیه سالانه این فوج تقدیر ادا فرمایند
 و فوج مذکور موسوم بسپاه کشنجنٹ شد باز در عهد مسند آرائی قبله گاهم سنه یک هزار و دویست
 و پنجاه و فصلی ده هزار روپیه در سالانوی اضافه گردید و در سنه یک هزار و دویست و پنجاه و
 فصلی هجده هجری مادم دو لک و پنجاه سالانه مقرر گشت این عبارت تیسیم عهد نامیکند
 از آنجا که در دفعه ششم عهدنامه منعقد فیمابین نواب صاحب بجوبال سرکار گنبدی انگریز و
 که در سنه یک هزار و هشت صد و هجده عیسوی مطابق سنه یک هزار و دویست و سی و سه هجری
 زیب توثیق یافته مشروط است که ریاست بجوبال یک کشنجنٹ فوج مقدارشش صد نفر سوار
 و چهار صد نفر پیاده برای سجاوری خدمات سرکار گنبدی انگریز بهادر همیشه موجود و متعهد خواهد
 و بعد از آن برضای طرفین این امر بایه استقرار رسیده که فوج مرقوم بالا خاصه تحت حکومت
 اعلی سرکار انگریز بهادر باشد و بعضی آن قدر سپاه مجوز فیمابین در نقدیکه کافی بگنجاند
 فوج مناسب سوار و پیاده با هر گونه اسلحه و توپخانه و غیره باشد مقرر شود و چون مناسب است که
 تعیین مقدار در نقد مقرر مذکور گردد و بیکصد و هشتاد و سی بجوبال مبلغ خطیر دولتی

سالانه خود و اول میخواستند و نواب گوزن خیرال صاحب و مبلغ مقبول اند و بزرگ صاحب نظر و پیر
و شهنشاه اند از روی عهدنامه و از مشروط و معروف دیگر و دیگر از ابتدا اول جولانی سینه کثیر از قصد
و چهل نه عیسوی از زیارت به پال بنابر نگه داشت یک فوج کشتن جث برای دوام و تکرار مبلغ و
روپیه و وجه به پال سالانه مقرر خواهد بود و سوا آن مطالبه مبلغ دیگر از زیارت به پال و بجهت نفع
عهدنامه و نفع سینه کثیر از قصد و سجد عیسوی مطابق سینه کثیر از قصد و سجد سینه کثیر از قصد

الفصل سیم در مکر عیانی و سر کیمینی انگریز بهادر

از آنجا که مراتب محبت و اخلاص و مروت و خدمت حاصل آن شہامت مرتبت بر خاطر منظر
نواب مستطاب علی القاب شرف الاشراف را کوین ستنک گوزن خیرال صاحب بهادر و بوجه
زیبای تقاض یافته اند از نواب صاحب موصوف جنت اعلان و اظهار مدارج خرسندی
و خوشنودی خاطر خود از شایسته تزدات نمایان و مسائی جمیده آن معالی منزلت و لوازم
جائش شانی و خدمتکار اربابای فوج جانب ایشان که درین ملازم گام وقوع محامات و در ضلع مالوه
با عساکر نصرت مآثر این سرکار عظمت مدار شامل و توفیق بوده بتقدیم رسانیده اند چنان تجویز
فرموده اند که قلعه و شهر اسلام نکر مع طمحات آن که در ایام پیشین از مقبوضان بزرگان آن
شہامت مرتبت بود بر سبیل آنی تمنا لاسلا بعد نسل و بطناً بعد بطن بایشان حرمت گردد
چنانچه بر وفق آن قلعه و شهر مرقوم مع مضافات آن از پیشگاه تفضل اکتناه نواب صاحب در حدود
آن عوالمی مرتبت و بلاد و احاد ایشان بر سبیل و احوال و تکرار عنایت و حرمت گردیده یقین آن
محب صدوق الواد با زامی این عطیه سرکار دولت ایش از پیش در اقدام مرام
دوستی و هوا خواهی و محبت و خیر گالی پیوسته محمود مصروف خواهند بود و تحریر تاریخ نسوم ماه
اکتوبر سنه کثیر از و هشت صد و سجد عیسوی مطابق بسیت و دوم فرم و سجد سینه کثیر از و
وسی و سه هجری موافق سینه کثیر از و صد و هشت و شش فصلی کو ارسدی تیج سینه کثیر از و

فصل ہفتم در ذکر بد حکومت نواب گو بیگ میر صاحب قریب

بعد انتقال نواب نظیر الدوله بهادر میاں کرم محمد خان حکیم شهنشاه مسیح کار بر و از آن است
مشوره میجر هنری صاحب بیاد پلنگ اجنٹ بھوپال و کار بر ریاست گوهر یکم صاحب قلعہ
خضار ریاست بھوپال قرار دادند و باختیار خود با نظم و نسق ریاست کوشیدند و بظهور
ادبالی صدر نواب قدسیه یکم بر منقش کردند و بعد چندی با اتفاق پلنگ اجنٹ بهادر تجویر کرد
که از برادران یاست کسیکه شوهر نواب سکندر یکم صاحب بنت نواب مرحوم شود جهانگیر
گرد و روز وفات نواب نظیر الدوله سن نواب قدسیه یکم هجده سال و شش ماه و چهار روز بود
و دوچه ولادت ایشان نهم ماه و جب سن یکیزار و دو صد و شانزده هجری اتفاق افتاده
و بمیت و دوم محرم سن یکیزار و دو صد و سی و پنج هجری نواب نظیر الدوله ولادت کردند
درین وقت والدہ ام نواب سکندر یکم صاحبہ یک ساله و سه ماهه بودند کار و بار ریاست
برای کار بر و از آن سر انجام می یافت بمیت و سوم محرم سن یکیزار و دو صد و چهل و
دو هجری نواب غوث محمد خان انتقال کردند و والد ایشان شانزده سپهر و خضر بود

پیرن

وہمتران

نواب معزز محمد خان	میران محمد خان	سردار بی بی	صاحب بی بی
حاتم محمد خان	بہار محمد خان	وزیر بی بی	لاڈ بی بی
عادل محمد خان	اکبر محمد خان عرف الفتح محمد خان	جمعیت بی بی	امانت بی بی
الرج محمد خان	امیر محمد خان	مخوض بی بی	لوہٹ گوہر محمد صاحب

اگر کماج یا ستبشوره اجنت صاحب بهادر از نواب منیه محمد خان پسر سلطان امیر محمد خان
بن میان دریر محمد خان بهادر از قزاق نامه طاعت و فرمانبری نواب قدسیه یکم و از والد ایشان
از قزاق نامه عدم و باخلت و از امور بهت گرفته تجویز خطبه نواب سکندر یکم صاحب ابا ایشان کرد

و ملقب بنواب نمودند و باز بیوج نام و شهرت داده آهنگ ترک نسبت کردند ایشان آباد
پیکار شدند نواب بیکم صاحبیه قدسیه چهارم بیج الاخره سنده کینار و دوصد و چهل و نه هجره
بسکر کردی بخشی بهادر محمد خان نیم شب بخوان بر سپاه منیر محمد خان فرستادند تا چهار روز
خارجگی ماند و خونریزیها گردید طاس هر برث ماند که صاحب بهادر اجنت بجهال که در شهر
بود نواب بیکم صاحبیه قدسیه نوشت که من اینک پیش شامی آیم و کپتان جاننیر صاحب بهادر
از سیو برجهال آمده ناره فساد را با آب حکمت و حکومت فرو خواهند نشانید شما هم بکوشید
که پیش از رسیدن من نثار نائل شود و نواب منیر محمد خان زنانه را مخالف یافته دست از تنیز
و آویز کشیده امن و امان و نمود و جاگیر چهل و چهار هزار روپیه سالانیه یافته در گوشه نشینند
و نواب جهانگیر محمد خان بهادر برادر کوچک ایشان تجویر صاحب اجنت بهادر و کاپور و ازان است
با نواب سکنه بیکم صاحبیه قدسیه گردیده با مقبض اب و له و خطاب نظیر الدوله بهادر زافر گردیدند
الدیس صاحب بهادر اجنت و نام مبارک با نواب بیکم صاحبیه قدسیه نوشت که نواب نظیر الدوله
جهانگیر محمد خان بهادر کی فرمانروای بجهال خواهد شد جواب رفت که بشروط اطاعت و فرمانبری ما
در نوزده یا بیست سالگی مسند را خواهد شد و دین آنا بیست و چهارم جادی الاخره سنده کینار
و دوصد و چهل و هجری حکیم شهره و بیج چهل و دو ساله بر من و بیج مفاسل و بیضی گذشت لاسلث
و لکن صاحب بهادر و باره تربیت نواب و له بهادر مجنا صانعی کرد و مولوی عبدالصا
اخذ شد اشهاب الدین حکیم کر بلائی تجویر نواب بیکم قدسیه و میر و چهل علی تجویر اجنت صاحب بهادر
تا لایق مقرر شدند و دین من صاحب بهادر بیکم صدر بصلح بار و رفت و بجای شان بازار لویس
صاحب بهادر آمد و بیست و یکمین و دوصد و چهل و هجری و یکمین و بیست و سی و سه عی
ماه جنوری لاری و ملک گوزر جنرل بهادر از کلکته پیشه ساگر قشربان آوردند نواب و له بهادر
با کرم محمد خان مدارا المهادم ریاست و دیدان خوشوقت را حتی تحمل نمایان نشافته و ساگر ایشان
بر فرود و مشمول عواطف گشت و بشوره و الدنود استدعای حصول اختیار ریاست و

بانواب سکندر یکم صاحب که در و باره عقد بیخبر الویس صاحب بهاد حکم شد که بنواب قدسیه یکم
 فتمایش کرده و سرانجام کماند و در باره اختیار ارشاد شد که اندک صبر باید کرد چون نواب و زحمت
 شده و بجهت پالیدن نواب قدسیه یکم بیافت این گفتگو ناخوش شد و بعد از آن خان و اما ابراهیم خان
 و غیره هر که را بدخواه خود تصور کرد و شهر بد نمود و کرم محمد خان بن محرم محمد خان بن مستح خان
 بن یوان عاقل خان و اولی سینه یکم از دو دود و پنجاه و پنج باجل طبعی در گذشت اثبات است
 او در است خبط گشت قدسیه یکم صاحب اول نصب بر او نمود میان فوج و ابراهیم خان بر پشت
 نیابت ریاست بخاطر آورد و باز خوشوقت را می خطاب اجلی داده و بعد نیابت سر بلند کرد و علی
 کالیخان محمد تراب خان و غیره مقرب اجد بودند حکیم غلام حسین خان حکیم بهار علیخان و تقرب کل
 بحضور نواب قدسیه یکم صاحب و شهادت دین نزدیکی بیخبر الویس صاحب بهاد و بیخبر صاحب را به جمیع
 و سبای شان بازلان سلط و گلمن صاحب بهاد آمد و در باره اختیار نواب و ابراهیم خان و نواب
 سکندر یکم صاحب حسب سبای لاری صاحب بهاد و بهنگام ورود و ساگر سلسله جنبانی کرد و بعد هم
 سینه یکم از دو دود و پنجاه و پنج باجل طبعی بر او سینه یکم از دو دود و پنجاه و پنج عیسو
 و سینه یکم از دو دود و پنجاه و پنج باجل طبعی بر او سینه یکم از دو دود و پنجاه و پنج عیسو
 و سینه یکم از دو دود و پنجاه و پنج باجل طبعی بر او سینه یکم از دو دود و پنجاه و پنج عیسو
 نواب صاحب حکومت خوست و از صاحب بهاد و موصوف و در حین ایشان تقصیر و انعام
 یکم صاحب که در و باره آن اجد و ذکر و فصل خصومات است و بروی نواب صاحب آغاز کردند
 یازدهم ربیع الآخر سینه یکم از دو دود و پنجاه و پنج باجل طبعی بر او سینه یکم از دو دود و پنجاه و پنج عیسو
 گیلانی قدس سره و پرداخت و جمله برادران و ارکان و انصاران فوج و شهر و مادر و جد و فاسد
 را درین تقریب بکنج دولت فراهم ساخت هم سینه یکم از دو دود و پنجاه و پنج باجل طبعی بر او سینه یکم از دو دود و پنجاه و پنج عیسو
 قتل شما و نواب قدسیه یکم از دو دود و پنجاه و پنج باجل طبعی بر او سینه یکم از دو دود و پنجاه و پنج عیسو
 متعطل با و لی چندین خیاط و سواد شهر پنهان رسیده گوش بر آواز است همینکه بعد فاقه تشریف
 سر شو و شما و بزرگان شامی سر شوند و الله ما جده ام این حرف گوش کرده بعد هم قتل و دیگر

نواب بیکم صاحبیه قدسیه اخیر کرد ایشان مع ما در مجلسی خود و ما که کاینان مقرب اجرا
 باسی نفر سوار یک فرستاده بر حفاظت و حریت نواب گماشتند و مستجابان و همسر سگ و غیره
 رفقای نواب اپا بنجیر گردید و میر انو علی را با یکصد سوار برای گرفتاری سعد الله خان روان
 نمودند و بر دوش و خاج مجلسی نواب صاحب سداران مامور گردیدند نواب صاحب بافری چند
 نظر بند شد و پنجاه نفر نوکرشان همان دم از سر حد بھوپال خارج شدند و در وقت قریب تا به حد بھوپال
 رفته گشت بعض نوکران پست شهباه سازش و آمیزش بر طوط و بدر شدند مثل کمان گد
 افسر که که در جنگ آتش کشته شد لایان سلط لکن صاحب بهادر بد ریافت این حال مکرر
 رفع مناقشه نگاشت مگر صورت صلح رهنمود میان امیر محمد خان و نواب میر محمد خان اسد علی
 پیش جنب صاحب بهادر موصوف و محسوسه و شتافته چند صد سوار و پیاده نوکرانم گرفتند و بعد
 غفور خان معتمد و اس سپه مخفی فرستادند غفور خان ششام نسبت چهارم پنج سینه کیمز آوردند
 و پنجاه و دو سبجری متصل شهر بفرار و بلوی نظام الدین آمده بنواب آگای واد و اتفاقا درین
 سخا و فیض الله خان بزم عروسی بود بیشتر مردم آسجا بودند چون باسی از شب بگذشت انصا
 بامیر اسد علی تبدیل بنیت کرده و کیف ما اتفاق سبک از مجلس برآمده برون فیصل شهر رفت
 تا پائین کوچه بھوپال پیاده پاره طی کرد و متحد آسجا هر دو سپهین کشیده حاضر آورد و بر یک
 ایشان و بر دیگر می میر اسد علی شسته در دو ساعت بخومی نسبت میل طی کرده نیم شب
 رسیدند صاحب بهادر جنب خبر یافته از کوخی برآمد و بغزت و تکریم ملاقات کرد و باز ده
 فیض ملک سلامی سرش تر اس چون در بھوپال نواب صاحب اپا فتنه بعد وادوش و استجو
 و نگاہی تمام سبع نواب بیکم صاحبیه قدسیه ساندند که نواب صاحب نیم شب بسپور رسید
 بیک صاحبیه گفت خاموش ماند و نواب صاحب بسپور بجمع افواج بر دخت و مشوره پدر
 و برادر و خال خود و ام از مهاجران شانده چند هزار سپاه ملازم گرفت بعده از بسپور کوچ کرد
 عمال بیک صاحبیه قدسیه از قصبه دورا به ویدی پوره و بھر کثیره بدیخل نموده این موضع را

خود را بدو صاحب بهادر اجنت بیگم صاحب انوشته که هر چند مدخلت من در سیت
شما نیست اما مخلصانه برای رفع فساد و ظهور و وادی نویسم راجع خوشوقت ای ایست
و حکیم غلام حسین خان از جانب بیگ صاحب و اسد علیخان و میر و مهمل علی از طرف نواب نزد
صاحب اجنت بهادرجع آمدند و کلامی بیگ صاحب گفتند ده سال نواب صاحب بیرونان شما
باز سرانجام بهیست بدست اختیار ایشان سپرده آید و سفیران نواب طاعت سال قبول
کرد و چون گفتگوی نشد بکلمان گشتند نواب صاحب را صلح خاطر خواه مایوس گردید
شماست خان قلعه و ارشده را با خود و در مخفیته در قلعه جاگرم کرد بیگ صاحب بهر کردگی راجع
خوشوقت را می بر سر ایشان لشکر کشیدند و لا اله الا الله از محکم اجنتی سیه و بعد از وقایع نگار
ماور شد نوید و هم بیع الاخر سینه کینار و دو صد و پنجاه و سه سحری لشکر از بھوپال کوچ کرده
و رسید ان موضع علی بر دو میل از ارشده رسید نواب صاحب با سعد الله خان و کانشکه و میر علی
و قاضی محمد خان جاگیر داران با پانی و پدر خود میان امیر محمد خان و سایر سپاه خویش از تساه
بر آمده صف کشیدند و اول میر و مهمل علی و اما ابراهیم خان اسفیرانه پیش راجع خوشوقت
فرستادند و پیام دادند که پیشتر قدم نمیدارم از موضع کوثری آنچه درباره رفع منازعت و غیره با
ارشته باشید بارسانید راجع گفت امر در سپاه تشنه و گرسنه بعد از منازل با نیجا رسیده است
شما در قلعه بجای خود بنشینید و ما بکناره رود پیوناس ریشه با فوج تمام میکنم و آنچه مناسب
نماید فرمایان اعلام کرده آید و افسران سپاه بر جبهه توقهری رهنی نیستند پیغام گزاران بر گشتند
درین بین ناگاه بندوقی از طرفی سر شد و غلغله جنگ در هر دو سپاه افتاد و اماره ابدال و آقا
اقبال بلند می گرفت توپ و تفنگ و غرش در آمد از طرف نواب صاحب کانشکه صفوف
سپاه بھوپال را در هم و بر هم ساخته بریل راجع تا تحت سواران بھوپال که در رکاب راجع بودند
با وی بیا و بختند کانشکه گشته شد و سرش بریده نزد نواب بیگ صاحب تقدیم بھوپال فرستادند
بعده سعد الله خان جمله سپاه بھوپال کرد و در هم برداشته برگشت بخشی ارادت خان قلعه

بجھوپال وین مهر که مجروح گشته غم‌خدا که قریب سه صد کس از پیاده و سوار از جانبین برین مهر که
 کشته شدند سپاه نواب صاحب پریشان شد مگر نواب صاحب با تقلال تمام در روز و نگاه
 چمنان تپاده مانند ملک حیدرخان که از سواران نامی بجھوپال بود و بقایای ایشان آمدند و ابصاحب
 نیزه او را خالی داده از نیزه خود کاروی تمام ساخت علی شاد و غلام شاه و منوچر حسین و غلام شاه
 و حکیم سہار علیخان و غیره افسران چپا بجھوپال قدم جلالت پیشتر نهادند و ابصاحب قلعہ
 رفعتہ تخصیص کردید راجہ باشکر خود بر گشته بر لب میناس فرو آمد بیست و پنج ماه مذکور بر بنی سوار
 و پیاده بجھوپال بر محله نظر لعل آتش مله حلا و در جنگ خفیف دست بهم داد و قریب چهل کس
 بر خاک ہلاک افتاد سپاه نواب ابصاحب کا کین کج و قصبہ تاراج کرد و ساکنان قصبہ ازین
 حادثہ زحمت کلی رسید بموسم بارش بود لشکر بجھوپال که در میدان قیام داشت تکلیف بسیار
 برداشت بستم جادی الاملی سکنہ کینار و دو صد و پنجاہ و سہ ہجری مطابق بیست و سوم
 اگست سنہ ہجری صد و سی و ہفت عیسوی آب و ویناس بطغیان آمد و خیرت لشکر
 بر درین میدان خط کشان صاحب باور سکتہ نواب گورنر جنرل بہادر در بارہ رفع نزاع کلکتہ
 بنام ولکنجن صاحب بہادر آمد ایشان بینی پرشاد و شیرینی جنتی سیہ پور را با شہ نذر راجہ شہ
 منشی نامہ کو راجہ رفعتہ لشکر بجھوپال اشارت بر فتن بجھوپال کرد و ہم جادی الاخوان سیکندرا
 و دو صد و سی و پنج ہجری برابر و ہم تمبر سنہ ہجری صد و سی و ہفت عیسوی راجہ باشکر
 خود بہت بجھوپال منقضت نمود و نواب صاحب با سپاہ خویش بسیہ پور آمد و در آتشہ منقضی
 گرد و جاری محل فرستادہ اجنت صاحب سیہ پور قیام ورزید بعد چندی اجنت صاحب بہادر
 با فوج انگریزی کوچ کردہ رو بروی قلعہ بجھوپال فرو آمد و حکیم صاحبہ قدسیہ گفت از عمد
 و بیان بر گشتن آئین نیست نواب گورنر جنرل صاحب بہادر میفرماید کہ ریاست نواب
 سپاہ و سر کار کمپنی را محافظ جان و عزت و جا کہ خود تاحین حیات داند بگویم صاحبہ گفتند
 من نیز میخواہم کہ بطلان افتد و دولت گسیہ تعینہ زندگانی خود و سرکار صاحب بہادر ازین صلیح

و اوستی شاد شده تاز نیست بر یک مصارف ایشان متصد و شاد زده و نیم موضع جاگیر که محل
آن را نوقت چهارگان نو دشت هزار ششصد و چهل و دو رو پیشه شل نه بود از ریست حد کرده ایشان
سیر دوراجه و شوق را می نایب را جاگیر است و چهار هزار روپیه از ریست داده مستال نمود

فصل ششم در ذکر فرمانروائی نواب جهانگیر محمد خان بهادر مرهم

غره رمضان المبارک سنه یک هزار و دویصد و پنجاه و سه هجری قمری نواب نظیر الدوله جهانگیر خان
بهادر تجویز صدر و بر روی الان سلط و کنس صاحب بهادر پو شکل اجنت دیگر سرداران
انگلیسه و اکابر بھوپال مسند نشین یاست شده خدمت نیابت بجال خود اسد علی خان
فیروز جنگ و پیشکاری و وکالت میر و اصل علی قاضی شجاع پور همچنین دیگر خدمات
عمده بر نقای خود و سپر و چندی محبت ایشان با نواب سکندر بیگ صاحبه تخلص بر داشت
و جناب مدو آهست شد نذران بعد با هم شکر بخجی رونود و ترقی گرفت تا آنکه شنبه
دوم صفر سنه یک هزار و دویصد و پنجاه و چهار هجری بنا بر بی پردگی والد ماجده که خلافت شرع
و رسم خاندان افغانان بود و نواب صاحب پدرم بر دست والد ام شمشیری زده که بجهاد
بخیه و دخته شد هفتم صفر این سال روز و شنبه نواب سکندر بیگ صاحب با نواب کیصا حبه
قدسیه و سایر ملازمان خود از بھوپال نهضت نموده در قاعه اسلام نگر توطین اخت یار کردند
و بعد هم صفر منشی جمال الدین خان باندور رفته از انجا محمد شفاعت جراح را برای علاج زخم
مذکور همراه خود آورد و در زخم بمالاج وی به شد و هم بیج الاول سنه مذکور غسل صحت از ان
دست بهم داد و ششم جلوی الاولی سنه مذکور محرقه سطور از بطن نواب سکندر بیگ صاحب
بشهرستان جود و آمد والد ماجده شوق گلگشت و صید انگلی بسیار دشت از سخاوت
وزیر پاشی شان مقیم و منسا و کامیاب بودند در شصت و سه هجری بیرون شهر مسکرهافت جهانگیر خان
بناکر در کمی از ارکان و غیره که انجا خانه ساخت نر از سر کار یافت از قزدانی شان مردم

هر علم و فن فراهم آمدند و بجهت فنون سپاه هر سببی نظیر وقت بودند اما حیث که در بین جوانی مبتدای ضعف معده و غیره امراض گردیدند مرض و زانفرون شد و طبیعت نازک مغلوب شدن گرفت تا آنکه اطباء می جاذوق مثل عارض علیخان و غیره از علاج عاجز آمدند و مایوسی و نمود والدۀ ماجده بر سر هم عیادت رسیده بر سبتر ناتوانی و جانفشانی زیارت ایشان کردند و بجا سپرد باسلام نکر گشتند در ماه جمادی الاولی سنه هجری دویست و پیداشدند و بستان هشتم ذی القعدة سنه یک هزار و دویست و شصت هجری نواب صاحب بیست و شش ساله رخت هستی بر بستند از بجهت هفت سال و دو ماه و بیست و هشت روز فرمانروایی کردند و در نور باغ که بنا کرده خودشان سب فرشتند تا پنج حلت شان این است

وای نواب جهانگیر جوان رعنا	تا گمان کرد ز رویا سو عجب حلت
چاکر شد حبیب سحر غمخس از پنجه مهر	شام و امان سید کرد بر و از رقت
نیکیون کرد قباد بر بنود طلح سپر رخ	شوراز کشش جبهت آمد که دین و جنت
حوریان از بی تعلیم ز جا بر جستن	بالش سبز نهاده و نقیصه جنت
گلر خانان جنتان تا در باغ رضوان	پیش رفتند و نشانند بصد عزت
بست و هشتم ذی القعدة دوشنبه روز یک	یک هزار و دویست و شصت سنین هجرت
وقت پاسی در شب نیمه دگر بود که رفت	سوی فردوس این کهنه سراسر کلفت
با تلف غیب نداد او که شد بی سرو پایا	حسن و خلق و گرم و خوشش و عالم همت

ایشان میانه قد بلر یک اندام سپید رنگ خوشتر و نامجو گرین شهسوار شاق شاکر تیرین شیر افکن نیزه باز تفنگ انداز میزدن طبیعت خود کرده سخاوت بودند بیشتر شعور و دوگان شعر فارسی هم نظم نمودند برخی از نظم فارسی شان این است مکتوب منظوم

ای گوهر بحر آشنائی	وی جوهره کمان لایائی	خوش خرم و شاد کام باشند
در بزم طرب مدام باشند	من بعد بدرومی نگارم	حالی که بهجرت تو دارم

زبان روز که از شما جدایم	در پنج فن ارق مبتلایم	بی روی تو یار صادق من
تیره شده است در روشن	هر خطه خیال تست دران	هر دم غم تشنه است من جان
یا در رخ تو فسانه من	نامست بزبان ترا و من	مقصود بجز تو نیست محبوب
جز عافیت تو نیست مطلوب	صد شکر شنه بلند می بسیت	ما بدین حصول خیریت هست
گویم پس ازین بطر اخلاص	اوصاف در و دنامه خاص	جمعیت خاطر پریشان
آیین طوطیان حیران	کله سته باغ زندگانی	اعنی خط آن حبیب جانی
هنگام سعید و وقت نیکو	گردید و حصول نامه تو	هر لفظ از آن پر بلوغ و نیکو
هر سطر از آن جوهر و بستان	پیچیده حروف آن دلایم	گسترده برای دلبران
در صحن سعید و وقت میمون	مفهوم نموده ایم مضمون	از ادب نامه تا نام تمام
دیدیم و بیافتیم آرام	خدا ندیم زمره مضامین	داود و سجان خوش تسکین
باشد که بدام همسری منج	ارقام نموده باشی این نهج	این نامه شوق از جهانگیر
	بر زود و ضعیف ما سازشیر	

در عهد ایشان از زانی غله و غیره بحدی بود که در پرگانات بجهوپال بیک ویمه تابستان و
 آمار گندم و او و خانی و در شهر تا پنجاه آمار و همچنین جمله اقسام غله و اشیا می خوردنی فروخت
 میشد مردم ذی جوهر و علم و لیاقت و کمال از زمان ایشان در جهوپال آمد و رفت آغاز
 کردند پیشتر که تری آمدند اهل جهوپال که جز فن سپاهگری بکسب علوم کمتر آشتا بودند بدو
 ایشان شوق نوشت و خواند بهم رسانیدند قاضی شریف حسین دهلوی را بر عهد
 منسوب کردند و جمعی از منشیان و شعرا و مولی در سر کار خود فرایم آورده نام ریاست
 بلند آوازه نمودند و دبیر الاثنائی شیخ احمد عرب شروانی مصنف نفیحات الیمین و عجب العجب
 نیز در ایام حکومت ایشان آمدند و کتاب شمس القبال فی مناقب نواب جهوپال بزبان فارسی
 تصنیف کرده رعایتها و دیدن چند شعرا از کتاب سپیدال انتخاب است

الحمدُ بذكرِ أبا الكمالِ فائقاً	وبالمدح والثناء لا نقاً
اعني به بذكرِ المفاخر الذي	امسى به الملك الحصيد رايقاً
مجتزلاً فخراً بنوره	نور على مغار بأشاريقاً
الكرم به من ملكٍ معظم	ترى شمس مجد شواق
الكرم به من يطل غشمشم	هيبتة زلزلت الفيالقاً
وقهره انزل من مدافع	لدفع من حاربه صواعقاً
محركة بنارها فاصبحت	اعداؤه تفتح البوائقاً
ذاك نظير الدلالة المحمودة من	بجوده قد ملك الخلائقاً
وهو الذي بصدده حقائق	وكنز علم جمع الدقائقاً
قبله كل وافد وكعبة	مقامه ومن غدا مصداقاً
بها يطوف داعيا ورافعاً	أفنه وبالثناء ناطقاً
ابقى لاله بعزة ودولته	تفوق في جناتها الحكامقاً

بعون غروب حل تمام شد و قمر اول

قطعه تاریخ اختتام تصنیف کتاب	نخستین روز ماه جمادی الثانی	در روز پنجشنبه	در روز پنجشنبه
------------------------------	-----------------------------	----------------	----------------

خاتم الطبع در این شهر جهان پادشاه علی الاطلاق که شرف جلاله سلاطین با عزت و قیام قیام و قدس قدر که از دست او شکر و در روز پیا از ادبی منتظران کاغذ حکمت العز و فزادان مملکت طلیات برین فرقه خواجگان کائنات ملامت بود که از شغل شریعت و فراوسلج ملت بیضا ظلمت ایشان حسابات باه و بیخ و مصفا کلمه توحید رنگ شرک انفراد از این قلوب مبین و فرموده علی اله علیه علی اله نظام و محال اکرام یوم انصاف که در این ایام محبت التیام از تالیفات رفیع گوهر فرائی انوار کائنات جوهر خدادادش و فرشتگان الیه کمالیم رعیت پرور و زینت نامدار کشور گرم سخی غره ناصیه سلطنت جهان با توفیق باصر مملکت حکمرانی و مرثال و باقیس شیم شری بخت زهره ندم جناب اشباح جهان حکیم صدر در کایست بجوای حسرت سلطنتین

و از روز اول از کتاب تاریخ الاقبال تاریخ ریست بجوای حسرت شاد و فادیت بنیاد حاجی سائران علی نام

نورانی و ای ممالک عالم معقول و منقول حکم فرمای شهرستان قانق فرغ و همی چهره طرازش و قابل غایت با طره فضل و کمال جناب امیر لاجه امیر الملک سید محمد صدیق حسن بشارت از انوار الحی و التفات خیر تمام راجی خیران محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد شریفان و تربیت یافته خدمت برادر معظم محمد مصطفی خان انصافا و سعادت بحسب وجه انوار و منقطع اتفاق کانیز و فرزند زینت نهفت شده طبع گردید و در شهر نظام گریان و شایسته بود و گوهر و توفیق

وجه مهر و دستخط	برای سند مینوی که کتاب در مطبع مطبع نظام
مهر و دستخط مستقیم مطبع در آفران افروزه شد	

تاریخ طبع از منشی گویند پیرشاد و فضا	چهارشنبه جهان بیکم	چهارشنبه جهان بیکم
چهارشنبه جهان بیکم	چهارشنبه جهان بیکم	چهارشنبه جهان بیکم
چهارشنبه جهان بیکم	چهارشنبه جهان بیکم	چهارشنبه جهان بیکم

صحت‌نامه دفتر اول فارسی تاج‌الاقبال تاریخ بمبایل			
صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶	۲	مضام دولود	مضام دولود
۹	۱۵	تکن گردید	متکن گردید
۱۶	۱۸	برحمت محمد خان	و رحمت محمد خان
۱۷	۶	ناخته	تاخته
۳۶	۳	پناه و یک و پیه	پناه و یک لک و پیه
۳۹	۱۳	از مقبوضان	از مقبوضات
۴۰	۱	فصل هفتم در ذکر حکومت	فصل هفتم در ذکر حکومت
۴۱	۲	چهل و نه هجری	چهل و شصت و یک هجری
۴۱	۱۴	دو صد و چهل و پنج هجری	دو صد و چهل و چهار هجری
۴۲	۱۵	آغاز کردند	آغاز کرد
۴۵	۱۵	و صد و سی و پنج هجری	و صد و سی و سه هجری
۵۰	۲۰	دو دفتر	سه دفتر
		تمت	

فهرست دفتر دوم تاج الاقبال تاریخ سیت بھوپال فارسی

- | | |
|----|-------------------------------------------------------------------------|
| ۲ | فصل اول در ذکر نیابت میان فوجدار محمد خان و تقریر صدارت محسره سطور |
| | و ذکر جنگ کلیا کھیری و حصول اختیار ریاست بوالہ ماجدہ ام بعد استغفار |
| | میان فوجدار محمد خان از نیابت |
| ۶ | فصل دوم در ذکر کتبی محسره سطور |
| ۱۰ | فصل سوم در ذکر زمانہ غدر و صدارت خلد نشین |
| ۱۵ | فصل چہارم در بیان سفر جلیپور و غنایت شدن پرگنہ سیریزہ از سرکار انگلیسیہ |
| ۱۹ | فصل پنجم در بیان سفر آکھ آباد و حصول تمغا و سیر بلاد |
| ۳۵ | فصل ششم در ذکر سفر اکبر آباد |
| ۳۸ | فصل ہفتم در بیان سفر مکہ معظمہ |
| ۴۸ | فصل ہشتم در ذکر سفر ثانی اکبر آباد و سیر بعض بلاد و عزلت |
| | خلد نشین |

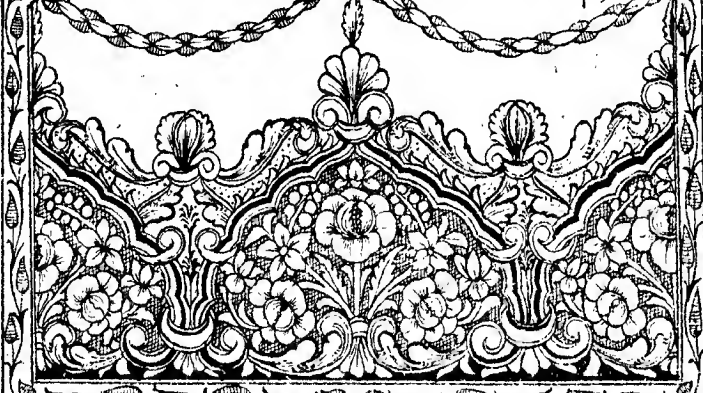
اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّاُولِيْ الْاَبْصَارِ

بعض توفیق خالق و جلال فضل تابد خداوند لایزال درین بنگام مست انعام از ترصیف شریف تانیت



باب تمام راجع غفران محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان مغفور تبریزیست خدمت یار و در معظم محمد مصطفی خان کبیر

مطلع ١٢٨٩ هـ في يوم الاثنين ١٠ من شهر ربيع الأول سنة ١٢٨٩ هـ



بسم الله الرحمن الرحيم
جلایه جهان حادث و ذوالش تقدیم



پس از حمد مالک الملک و حسب الوجود و نعت حضرت احمد محمود و منقبت آل اصحاب باجود
سابعه و از اهل بیت یار و دله این دم ذکر کتاب تاج الاحمال تاریخ نیست بهجوبال است مثل اشرف فصل
فصل اول در ذکر نیابت میان فوجدار محمد خان و تقریر صدارت محضره سطور و ذکر جنگ
کلیا کثیره و حصول اختیار ریاست بوالله ماجده ام بعد استغاثی میان فوجدار محمد خان و نیابت
فصل دوم در ذکر کتخدانی محضره سطور فصل سوم در ذکر زمانه غدار و صدارت خلدین
فصل چهارم در بیان سفر جلیپور و عنایت شدن پرگینه سیر سید از سر کار انگلیس
فصل پنجم در بیان سفر آله آباد و حصول تمنا و سیر بلاد فصل ششم در ذکر سفر اکبر آباد
فصل هفتم در بیان سفر مکرمه و عظمیه فصل هشتم در ذکر سفر نانی اکبر آباد و سیر بعضی احوال و حلت خلدین

فصل اول در ذکر نیابت میان فوجدار محمد خان غفر

هنگامیکه پیرم نواب جهانگیر محمد خان بهادر و منفور ازین دار فانی بعالم جاودانی حلت فرمود

هنری تر و لیس صاحب بهادر پو لنکل اجنٹ بجوپال صورت حال نواب گوزر جنرل مسادر
فرمان فرمای ہند فوجت واسد علیخان نایب یاست افرو دیکتا صد و حکم از صدر کار ریت
کرده بشید و دان ہم محرم است کہ ہجری صاحب پو لنکل اجنٹ بہادر ارکان یاست گفت
فرمان صدر باین عنوان رسیدہ است کہ نواب شاہجہان بیگ صاحبہ رئیسہ بجوپال اندوین
فوجدار محمد خان نایب یاست شما امتثالین حکم کنید جہانان تسلیم کردند واسد علیخان محض
شدہ راہ با سوہ جاگیہ خوش پیش گرفت و میان صاحب بر سوہ دیکتا نیا بت شستہ نوکران
نورابر عمدہ خدمات ریت منصوب کردند و بخوادہ فوج بند و بست آغازیدند و آخرین
راقمہ باماد و والدہ مادارانہ سلام بجوپال مدد نواب گوزر جنرل بہادر یاد ہم اپریل ۱۸۵۸ء
مطابق سوم ربیع الآخر است ہجری بنامد شین نوشتند کہ از انتقال نواب جاگیہ محمد بہادر
خزان و ملال و نمود و بموجب سم بجوپال مستثنی نواب شاہجہان بیگم نحوی کہ برہے
آن شفقہ بعد انتقال نواب نظر محمد خان بہادر با اتفاق رؤسا و امرا ی آن ریاست
باسترضای سرکار گلسیہ قرار یافتہ بود و منظور شد بہر گاہ او شان کتھا فوجا ہند شد شوہر
شان رئیس خواہد گشت و قابوئی و کتھا دانی شان امورات بزرگ ریت تحت حکومت صاحب
پو لنکل اجنٹ بجوپال انجام خواہد یافت و میان فوجدار محمد خان سپہ کوچک فوجت محمد
کہم دلائق ست و بر امانت و دیانت شان دست را را اعتماد ست نیا بتہ کار ریت را
سر انجام خواہند داد و انا شفقہ ہم مشورہ خواہند گرفت و خبر داری نواب شاہجہان بیگم
متعلق آن شفقہ خواہد بود و فقط بعد چند ماہ عمدہ نوکران یاست کہ توجہی میان صاحب
خود و یافتہ نیست و ششم شوال ۱۲۸۰ ہجری میر و محل علی و احمد خان میر آتش وغیرہ از بجوپال
بسیو شتافتہ عرضداشت بنام نورث کالی ہلٹن صاحب اجنٹ نواب گوزر جنرل بہادر
نوشتند کہ حکم صدر ملایع میان صاحب مستمگرم میان صاحب را یک فرہم دربار رئیسہ معظمہ
نبرد کہ آقا ی خود را سلام میکردیم و بموجب ملازمان عمدہ نواب جہانگیر محمد خان بہادر را موقوف

کرده نوکران خود را بر مناصب بزرگ مامور کرده اند و فکر استیصال امور و خطا و در اندر زدن
صاحب بهادرتبلی ایشان پرداخته شورش و خاطر فرستادند و دو نیم فرسنگ از این صاحب
بهادر و ششی شهابت علیخان میفرستی خود را بزرگداشت یا ست گماشتند تا که ام مفسده
رو نمایند باز و هم می الحجه لسته هجری بقریب عید ای ملازمان است بدر بار با حاضر آمد
تا که گمانیدند و عطر و پان یافته ترش شدند و به تر و لاین صاحب بهادری و لکن اجنبه کیم
صد بجای دیگر مبدل شدند و جوزف و یوی کینکم صاحب بهادری از خود و لاهور بر رفت
اجنبی بهوپال تشریف آوردند تا آمدن ایشان این صاحب بهادری بطور قائم مقام کار اجنبی
سر انجام دادند و راجعت والده ماجده ام در نظم و نسق امور ریاست برابر میان صاحب
میان امیر محمد خان صاحب جدا مجرای که در نیک نهاد و صان طبیعت بودند بشوره مردمان
کم فتم چند صد ولایتی رو به پید را نوکر گرفته زنده زنده بصر خود آوردند چون وقت
ادامی موجب مد صاحب پو لکن اجنبه بهوپال بخمار است حکم دادند که نوکران ایشان را
بر طرف کرده زرتخواه و ام گرفته بدید و تا دین و مری از آمدنی جاگیرشان نمایند میان
امیر محمد خان بجلیا کیشی که دوازده کرده از بهوپال واقع ست شافته مخالفت و زیدند
کینکم صاحب بهادری با فوج کشنجنت که در سیور میاند و فوج ریست بهوپال برای تنبیه
رفت چهارم شوال ۱۱۸۵ هجری ایشان با شیر محمد خان و اکبر محمد خان هر دو پس خود
و دو صد افغان زنده بدست آمدند و سه چهار صد ولایتی دین معر که مقبول گشتند و حکم
صد با هر دو پس زکورد در قلعه آسیر تانندگی اسیر گردیدند نیز دهم جادی الاخره ۱۱۸۵ هجری
از انتقال ایشان در قلعه مسطوره شد فحش او را با بوت بهوپال آورده و در نو باغ قریب مقبره
بهانگیری دفن کردند چهارمین سال بیست و پنجم رمضان المبارک عم محرمه مسطور نواب بنیر محمد خان
مستغفر و در پیغه و بانی و بهوپال رطلت کردند و نواب سید علیخان که خال فنانست یا ست
بودند و مخفی مشوره بدید من میدادند مورد عتاب سر کار انگلیس شده ده سال او در شهر

بنابر این مقید شدند و سی هزار روپیه چهره و ارج پانده داده بعد از تقضای میعاد مسطور بر طرفی یافت آنحضرت بعد جنگ کلیا گنجی گنجی که صاحب بها و بعد نوشت که در بجوایال میان خود را محمد خان و نواب سکندریک مشترک حکومت میکنند و بودن و دو حاکم در یک مملکت موجب خرابی و نقصان است باید که مختار ریاست یک کس باشد بران ارباب صدور و الدوام از حق و بیدار مغزو مستعد و مطیع تر دولت انگلیس از میان صاحب یافته خلعت صدر نشینی برای من و خلعت مختاری ریاست برای شان از کلکته فرستادند پانزدهم ماه محرم سنه هجری ۱۱۸۳ صاحب بها و استغنا از میان صاحب گرفتند ششم صفر سنه هجری راجه خوشوقت را می که سابق بعد حکومت قبضه بیک صاحبان است بود که خلعت نیابت داده شد و خوشوقت شهادت گو را فرموده و فوج و محکات را انتظام داده بر ادای دین کمر بست بر سبب هم تن مصروف آبادی ملک رفاه رعایا شدند و تمام ملک بجوایال اسه حصه مقرر نمودند و سه طرفداران تمام هر سه ضلع مغرب مشرق و جنوب نام نهادند و زیر دست این هر سه ناظم عمال و حکام هر یک گنبد مقرر نمودند و از سنه هجری تا سنه هجری بذات خود چار بار دوره ضلع جنوب و سه بار دوره ضلع مغرب و سه مرتبه دوره ضلع مشرق فرمودند و هر محال را پنجم خوش ملا خطه کرده از جزیه پیمایش گمانیدند و اکین گرفتن محاصل زمین از کثا و زنان قرار دادند و جمله نقائص مالی و ملکی را محو کرده هر قریه را محدود کردند و بر حدود و منار با بستند و حساب تمام سنین با ضایع امرت با بستند و کتب قانون دیوانی و فوجداری و مال مالیه کردند و ششی جمال الدین خان را خیر خواه ملا آگاه و دور اندیش دانش پناه یافته بعد مردن راجه خوشوقت را می بخطاب خانی و مدارا الممانی و جلیله نیابت اول نامور ساختند و لاله کش را امرا متصدی حسابان تر قبحواه ریاست یدر بخطاب حاجی و معتد الممانی سر فراز کرده و منصب نیابت دوم نوانعتد یازدهم ذی القعدة سنه هجری عقدین بانجشی باقی محمد خان نصرت جنگ پشخشی بها در محمد خان بستند و خطابه نواب نظیر الدوله بهادر دادند و مبلغ نوزده لک و هشتاد و شش هزار و هشتصد و بیست و سه روپیه

نه آند پا و بالا از قرض عهد و الی ما جدم و سه لک و هشتاد و پنج هزار و یکصد و هجده روپیه هشتاد
قرض عهد نیابت میان فوجدار محمد خان جمله بیست و سه لک شصت و یک هزار هشتصد و چهل و
یک و پیه یک نه پا و بالا بایم حکم افی خود بحسن سعی و نظام ریاست او نمودند و تا آخر سال
هجری که در هیندوستان فوج جنگی فونگ برگشت و غدر عظیم رونمود و بهمت مردان خود معاونت
و دوسر کارانگریزی چنانکه باید کردند و بجلد وی آن خطاب استشاراوت اندیاد و جاگیر از ملک
یا نقد و بشتر چهل پور و آل آباد و اگر در بدفعات رفته و بانائب سلطنت فرمان فرمای هیند
برخوره مورد تحسین و آفرین گردیدند و میسر عظم بلاد هیند کرده عمارات عالیه بنا نهادند و بیک
رفته بتا دیج پردختند ایشان خوش کلام بلند آواز میانه قد بار یک نام مناسبت الی عفا صدیک
خوشه و دراز کسو کشاده پیشانی ذی عصب نخعی الطبع فراخ حوصله معالیه فرم قیافه شایسته و فانی جوان
حق المذهب بود بیست و ششم شوال ۱۲۸۵ هجری بهستان خود را میدند و یا بعد هم ذی الحجه الحرام
۱۲۸۵ هجری عقد ایشان بایدهم منعقد گردید و پانزدهم محرم ۱۲۸۶ هجری مختاریاست شدند و هم
شوال ۱۲۸۶ هجری برضای من و منظور سی نواب گوزر جنرل بهادرتیقلال و ایله بھوپال گشتند
و سیزدهم ربیع الثانی ازین دار فانی بسرای جاو و افی انتقال فرمود و قطعه تبارخ
بیکم عالیستند نام چون بدار البقا نمودنم سال تاریخ آن تیره سال گفت شاه جهان غم دارد

فصل دوم در بیان شادی محرمه سطر

چون ملاحق شدم و پس بلوغ رسیدم غلام نشین اولاد برادران بھوپال را همیشه غم دیده
بعضی از دین خود انتخاب نمودند و بر بیت شان کوشیدند اما انجام کار در هر یکی بعضی نقص
یافته بواسطت میجر دیوزند صاحب بهادرتیقلال اجنت بھوپال نواب گوزر جنرل بس
استجارت حیموی فرج از خانوادای بزرگ هیندوستان خواستند تا شخصی بهتر برای دامادی
خویش بهم رسانند چه سابقا از صدر اشارت شده بود که شادی نواب شاه جهان بیکم حسب پسند
آن شفقه دسر کا نگار سیه خواهد شد غمکه بعد وصول خط اجازت صاحب بهادرتیقلال

نوکران غمیده و سنجیده را با طراف بلا و همدگر بجوی نرج فرستادند چون بگان از بدلی و آگرد
 و بریلی و دیگر بلا و شوه نسب و کیفیت حیثیت و سببی و معنوی چند کس نامی و گرامی فرستادند و بعض
 خوانین و شهنشاهان تیموری هم در بھوپال آمدند و چندی همان مانده جا به او طغان خود پیوند
 خاندنیشان بعد از بعضی بسیار از کیفیت جستجو با و نام شش کس که فی الحال پسند آمده بودند بهر لیم
 فرستاد که این صاحب بهادری و کمال اجنبی بھوپال اطلاع داد و نوشتند که بخاندان و بن بھوپال
 پرسی و بنو شادی نواب شاه جهان یکم نظر نمی آید و در صورت عقد و پیوسته گایه معلوم نیست
 که انجام آن چه شود و پس مناسب نماید که است بنام نواب شاه جهان یکم باشد و شوه به ایشان
 و را بر ریاست بی اختیار بود و مرتبه و عزت برابر نوابان باشد و اولادیکه از طریق حاجه متولد
 متولد گردد مالک است و نواب متقل باشد چنانکه صاحب با و گفتند تحریر کبیر صاحب قبا
 مالک است ملکه عظمه مالک ملک اند و شوه به ایشان و را بر سلطنت داخل ندارد و ترجمه این بنو است
 و اگر بنی نزد صاحب اجنبی نواب گور بنیرعل صاحب بهادری و سننرل اندام میر سائیم انجلی
 رود و چکی که صدا شود همچنان بعمل آید این گفت و ترجمه را با خریطه ما و در مسموئله نوبت کاملی
 صاحب بهادری و چنان فرستاد و جواب خریطه صاحب اجنبی بهادری اند و بنو هم نوبت و مع
 نوشتند اشتقاق نامه در باره شادی نواب شاه جهان یکم صاحب مقام حصول سنجت جوابش
 بر آمد جواب نواب گور بنیرعل بهادری و منحصر بود پس تخمین صدر درین باب است که ابی زود و
 نواب شاه جهان یکم شما حسب پسند خود پسری انتخاب کنید و وی برای نام نواب خواهد بود
 و نواب شاه جهان یکم بعد رسیدن بنو مع موافق دستور رئیس متقل ریاست بھوپال
 خواهند بود و چون حسن انتظام و کار کردگی شمار است از نا بگران قرض سکد و ش کرد و اندا
 آئینده هم زام اختیار بند ریست ریست بدست شما خواهد ماند تا از تعلیم ما در آید شما نواب
 شاه جهان یکم نصیب کفی بر داند و بوقت مناسب عثمان اختیار متقل ریاست بدست ایشان
 سپرده آید و صلاح و موافق شمار بنمای شان با و فقط بخواهش ازین طرف نوشته شد که بیشتر

یک صفر شده اجری مطابق بهت چهارم اکتوبر است که در آن روز ولیم فرید که از صاحب
 بهادر پو لنکل جنٹ بھوپال نوشته ایم که بخدا شش کس نام باقی محمد خان نصرت جنٹ
 ریاست برای عقد صاحبہ موصوفہ تجویز کرده ام صرف تحریر خط سرشته باقیمت آنم عنقریب
 بنام نواب علی القاب گوہر جنرل صاحب بہادر و آن شفیق و ولیم فرید که از آن صاحب بہادر
 نوشته فرستاده میشود و آنکه تقوین زمان اختیار ریاست بدست نواب شاہجہان یکم صاحب
 و صوابیدہ مخلصہ قلمی شد پس تنها از صوابدیدن نظام ریاست چنانکہ باید میشود و تا وقتیکہ
 اجرائی امور ریاست چنانکہ الحال است بکرم و راسی واحد نباشد و این تجویز من مشکی نیست کہ
 منظوریش صاحبان عالی شان بہادر را کہ در بود و اگر در عہد آن شفیق بند و بست این امر
 حسبہ نخواہد من نشد باز کی خواہد شد پس بصاحب جنٹ نواب گوہر جنرل صاحب بہادر
 سنٹرل ندیا نوشته شد کہ اگر بارہ کتخدانی نواب شاہجہان یکم از نواب گوہر جنرل صاحب بہادر
 ارشاد شدہ بود اکنون وقت آن رسید و بنیال مخلصہ کتخدانی ایشان بخشی باقی محمد خان
 نصرت جنٹ کہ لائق و نجیب ساکن قدیم بھوپال و مکن ریاست اندوناسب بنیاد بجاو آن
 صاحب بہادر مدوح نوشتند کہ بموجب ارشاد نواب گوہر جنرل صاحب بہادر اطلاع میدہم
 کہ نظام مہام ریاست تا عمریت و یک سالگی نواب شاہجہان یکم بدست آن شفقت خواہد ماند
 بعدہ اگر ایشان بلحاظ سن بلوغ خود مستعدی حکومت خواہند کرد در آنوقت کار وائی خلا
 مرضی شان مشکل نخواہد بود و والدہ ماجدہ پانچ نوشتند کہ همچو من دیگر می ستی این ریاست نیست
 و محنت نوشتند من در نظم امور ریاست پسند حکام انگلیسیہ است بہر کیف تا ریاست منجستحق
 اختیار ریاست منم بعدہ چہارم جولائی ۱۸۵۷ء پو لنکل جنٹ بہادر آمدہ و خریط نواب گوہر
 جنرل بہادر بن خوا آوردند کہ مہربانی نامہ عمر برگزیدہ شدن باقی محمد خان نصرت جنٹ
 جہت کتخدانی و ترفیع نواب شاہجہان یکم رنگ وصول ریخت چون ہمہ وجوہ صاحب موصوفا
 لائق این کار دیدہ اید نزدیک و ستاد ازین مناسبت بعدہ در و این منظوری باز و ہمہ فی مقدمہ

جلسه عقد قرار یافت و صاحب جنت نواب گویند جنرل صاحب بهاد و سنترال اندیا با دیگر
صاحبان عالیشان بهاد و تشریف آوردند بخت و شکر شوال سال هجری رسیده است
شد و دو روزی القعه آشتیا محکمه اجنبی سی و دو ملک بجا مال جاری گردیدند آنکه نواب
شا جهان گیم رئیس و با و ایشان مختار ریست و شوبه ایشان نواب برای نامت چهارم
نوی القعه رسم خطبه بر روی کا آید و باقی محمد خان باقی نواب نظیر الدوله بهاد و بظری
صدر رسیده است پنجم ماه مذکور بقریب شادی صاحب جنت نواب گویند جنرل بجا و
سنترال اندیا از جانب لاله صاحب بهاد خلعت بنیاد مراد و لاله پو شایسته است و یک غیر
شمار شده و هفت غیر توپ سلامی از طرف سرکار گلبد و استقبال غیره ایشان مقدر است
و بتاریخ یازدهم به حسب شرع شریف بودی عبدالقیوم منیر لوی غلام محمد حرم خطبه کج خوانند
و کابین دو کور و رویه قرار گرفت اما یک جبه از آن و انکار و ندیده با و می مان و لفظه واجب
پروا خند و همچنین بعد وفات شان خرمه و از ترکه ایشان بمن و دختر ایشان نواب سلطان جهان
بیک صاحب رسیده و در تصرف پسران شان آید آنکه حسب نظری صاحب جنت نواب گویند
جنرل صاحب بهاد و سنترال اندیا برای مصارف شان تا حدیست از آنجا ۶۳۳ فصل
و شش هجری نو و پنج موضع جاگیر جمع کامل شصت پنج هزار و سه صد و پنجاه و هفت و پیم
سالانه از بهت علیحد شده بود و دین عقد تزویج هفت لک و هفتاد و یک هزار و سه صد و
دو و رویه و هفت آنه پا و بالا باقی تفصیل بصرف آمد سامان چنین که بتوشک خانده رسیده که نو
هزار و شش صد و هفت رویه و نه آنه پا و بالا سامان چنین که بتوشک خانده مراد و لاله بهاد
و ملک و شصت و شش هزار و چهار صد و شصت نه رویه و هفت آنه سه پا و بالا از اجا
شادی یک لک و چهار صد و هزار و دو صد و هفتاد و پنج رویه و شش آنه پا و بالا
و برای مصارف من جاگیر پنجاه و هفت هزار و شصت و چهار صد و شصت و شش رویه و چهار
نیم آنه که از پیشتر مقرر بود و همان بحال ماند جاگیر جدید و هنگامه شادی عقد از ریست او نشد

بجای
نواب
گویند
جنرل
بجا

فصل سوم در ذکر بند و بست مانده غدر و غیره

در سال هجری فتنه گامی نواز تورخانه لندن بهند آمد و در معسکرهای انگریزی تقسیم یافت
 هندو و مسلمانان فوج یکت بان گفتند که کاغذ این فتنه گامی است و لا محاله از پیه جانوران
 حلال و مردار مکرب خواهد بود و در کیش هندو و ان از گوشت پیه گا و در نه پ مسلمانان از
 گوشت و پیه خنزیر و دیگر جانوران حرام برهنه است و این کاغذ هنگام قوا انداختن بریده
 و زایل بند و ق فرود می آید و از استعمال آن اسکار آ و در هندو و ان گفتند بود که در رمضان
 سپاه معسکر پیده میسر شد قریب بی برهم شد و عهده داران آن سپاه را تنهید انظر بنده بودند
 ناچار سوار و پیاده باغی گشتند و فهران خود گشتند و خانه های ایشان سوختند و از غرض
 زن و بچه را هم امان ندادند و شازده هم رمضان سال مذکور از پیه شده راه دلی پیش گرفتند
 فوج دلی نیز همین کار کرد و ابوالظفر سلج الدین بهاد شاه او را نکشتن دلی را که پیر نو ساله
 صد فتنه گامی بود و یک لک و پیمه مال از سر کار انگریزی می یافت و در ارگ گشت همچنان با
 با عیش و آرام بگری بر دین شاهی بر سرش گرفته و تلج سلطنت بر فقرش نهاد و بخت نشاند
 حکام و فتنه گامی کشور هند را چنان بخش ساخته و پیوم با حاطه بنگاله و بستی و مداس و پنجاب کرده اند
 این فساد چند روز تمام احاطه بنگاله را فرو گرفت و نه قوا و نظام و چند دسته سوار سرداران
 خود را بی سر کرده خزان و قوا خانه را یغما نمود و در غایا را بار بار ساخته در دلی جمع آمدند و
 و فساد برده آشتن این هنگامه را زانمانه غدر گویند محمد عباس فوت پورا احمد شروانی تاریخ این فتنه
 الملک الین غلب یافته و حکام و فتنه گامی این حلقه عظیم را از زبان پارس و وار و و انگریزی
 نوشته اند تاریخ محاربه عظیم که در لاهور و کهنو کر چاپ گردیده کاشف این جان و
 تفصیل است در آن زمان مزاراچه جیاجی را و پسندید و کبوجی را و هو لکرا با آنکه صاحب
 و کشور بزرگ اند خون باغیان خورده و شورش طبع سپاه خویش دیده و دلی از معرکه ندیدند تا آنکه
 خاص و معسکر و اگوا لیا و چهاونی اند و صاحبان هماد گشته شدند و خستگیا را و نبود

لله فتنه
 کاغذ
 شمس
 بی بی

فکر
 بی بی

والله ماجده ام در چنین وقت نازک شهری و لشکری بھوپال را پابند فرمان وزیر حکم خود
داشتند باطمینان تمام مدد سرکار انگیزی کرد و وسوسه رنات برای قتل آن تاج و دیو کاچی
فرستاد و سپاه خود برای حفاظت بعضی قصبات و توپانات تاج و دوشهر ساگر و بنیدیل کشت
گماشت نوکران ایست بھوپال حتی المقدور در بیخ در طاعت سران انگلیس نکر و دوشهر
شایان و خدمات شایان بجا آورده مورد تحسین و آفرین حکام گردیدند چنانچه محمدخان عادل
جاکه در اربابانی علاقه بھوپال راه بغاوت پیوند و قطع ایشان در سیاحت ضبط شد
فاضل محمدخان در رحمت گدجه سپاه انگلیس که همراهش فوج بھوپال نیز بود قاعه بند گردیده
بجنگید و آخر زنده گرفتار آمد بر داکشیده شد عادل محمدخان چنان گم گشت که گویا خود
بعالم ایجا و نیامده بود و بعد سپاه انگلیس سی مور علم بغاوت بر آفرشت از بھوپال فوج
مناسب برای سرکوبی آنها مامور گشت این سپاه قصد کسب سی مور و سرکار از دوست تعدی باغیان
محموظ بدشت تا آنکه باغیان اسیر دست سروران فرنگ شدند و مال گشتند چون مایه عد
بسر آمد والله ماجده ام عزیز مصر دلهای فرنگ گشت پانزدهم و بیست و ششم مطابق ششم
جمادی الاولی ششمه هجری هجدهم صاحب بهادر و خریطه نوشت که استوار می ایست از نیک
حکومت می باشد این سخن را از بن نشین اکابر عزیزان خود گفتند چه از حکومت جب را گاه
نواب معتمد محمدخان خال شام قریب بود که فساد و انقلاب و بناید چون قیام بر پشت و دست
درستی حکومت ست نمی باید که در اختیار کردن امور مقتضای ایست خیال از لشکری اقامت
پیش نظر باشد و همین امشب معاملات والده شام نواب قدسیه یکم صادق می آید
پس انتظام جاکه ایشان بشخصه سپرده شود که لوث بذامی بزنام نیک سران نرسد فقط
باوصف همچنین و ستادیز والده ام و لشکری والده و خال خویش بخیال پیرانه سالی شان
روان داشت صرف اختیار مقدمات فوج داری سنگین از و شان سلب کردند و دوباره مختار
خود و ام زیت که در آشنای گفتگوی کتبی الحی من در آن سلسله جنبان شده بودند بیشتر

در این وقت
نواب معتمد
محمدخان
جاکه در اربابانی
علاقه بھوپال
راه بغاوت
پیوند و قطع
ایشان در سیاحت
ضبط شد

اهتمام بجای آورد و بنواب گوزن جنرال لاروریث انریل کنگ صاحب بهادرناب اسطانت
فرمان فرمایند به نسبت پنجم شعبان ۱۲۸۵ هجری که نوشتند که از روزیکه ملک هندوستان
در اهتمام عدالت خاص درآمد مخلصه نیز موقوف باطله مارتق خود گردید تا بنظر داور سی نقصان
که در ایامی استحقاق به بقیمت اعلی گردید و چنانچه از زمان سابق وضع این ریاست چنان افتاد
که بعد انتقال رئیس ریاست ابرار و لادوی قرار میدهند چنانکه مخلصه را بعد انتقال پدر مرحوم
رئیس این ریاست که در این معنی تا اینجا با عهدنامه مطابقت تمام دارد و چون مخلصه وظیفه
گذشته بسن تمیز و فهم نیک و بد و فکر ریاست رسیده نواب جهانگیر خان اجماعه شهبه
فرماندهای ریاست گردانید این معنی با عهدنامه مخالفت دارد و فرموده امیر که پدر مرحوم وفات یافت
مراد شوهر و دختر مراد زنده میگردد شش ماه هر کس ریاست بکدام یک سپرد میشد اگر بسن
می سپرد و غایب مضمون عهدنامه بود و اگر بشوهر مراد می داد و خلاصت عایده میشد و شکل شایسته
که باز و جبین تعلق دارد چنین است که بعد وفات رئیس ریاست بنام دخترش از مادر و طوقیت
بود و چون وی بهوش و تمیز کامل رسیده که زوج وی باشد رئیس گردود و در صورت لازم آمد
که بعد وفات پدر اول مراد میسر میگردد و پس در جهان مان درام حکومت بشوهر مراد و جیت
میدانند این معنی هرگز معقول نیست بنا علی هذا استند عا مخلصه بواسطه پولکل اجنب حسابها
و آن شفیق از صدر رفیع القدر آنست که داماد را که هیچ استحقاق ندارد ریاست داده و شوهر چون
این استند عا بعد و مطابقت تمام دارد و خواستم در سر کار نگهاسینه پذیرا گردید اکنون حکم ضرورت
اطمار استحقاق خود کرده و شد امیدوارم چنانکه سرکار کاسیه نقصان سپردن ریاست بداماد
بروشتند همچنان نقصان ثانی هم بهستند عا مخلصه از عدالت شاهی برخیزد و مخلصه حق خود
رسد و خراطیه مخلصه اسلا خطه نواب گوزن جنرال صاحب بهادرناب و مضمون خراطیه نام نهاد
جناب لاد صاحب بهادرناب و در تاریخ و سنه صدر این است که در زمانه تقوین این ایامی عهد
دین ریاست و نقصان یافته می آید که شوهر رئیس را و الی ریاست میگرد و دگر آنکه احد

از قتال پدرم مطابق عهد نامه عاجز و اگر بازنده ماه به بهر اول رئیس این یاست فرمودند و چون
 لائق حفاظت یاست و امتحان فرست شد مرستی که تا حیات ممکن از انتقال نبود و چون
 و خلاف عهد نامه بشویم سپه دند و بعد و فالتش هم انداده و ختمت ساله ام از سنیه
 یست گردانید و نوشتند که سرکار انگلیسیه جانشینی نواب شاه جهان یکم را که دختر نواب کبیر
 و آن شفقه اند بطوریکه برای آن شفقه بعد از انتقال نواب نظر محض آن مرحوم با اتفاق رؤسا
 و امرای آن یاست بهر شای سرکار انگلیسیه نشینی آنجا قرار یافته بود و منظور پذیرفته
 و که خدائی نواب شاه جهان یکم حسب پسند آن شفقه و سرکار انگلیسیه خواهر بود و شوهرشان
 رئیس آن یاست خواهر گشت فقط بران دوزمان اختیار نمودند تا کارم که باهم که عقد و
 شاه جهان یکم صاحب قرار یابد و یسیر این یاست نکرد و این است عاچان و مطابق
 عهد نامه بود و سرکار انگلیسیه قبول شده و نقصان سپه دند یاست بداد که خان و عهد نامه بدو
 شده بود و برخواست الحال باز همان صورت بنظر می آید و اینهای عهد و در حکام منصب
 رای رؤسا و امر او خاندان و غیر خاندان و داخل ای شان و نظیرش ملحوظ نمیشود و و دجیات
 و ارث سلیتش با و لادوی سپه ده نمیکرد و اگر قید نسل و بطن چنانکه در عهد نامه بکرات مرآت
 مندرجست بعد از تالشای بر دعوی استقامت گواهی دهد عاجز و را چنانکه بعد از قتال پدرم
 بجوای فرموده بودند چنان تاحیات من همان حکم بموجب عهد نامه بحال و برقرار ماند و نظام
 ریاست که کمال مشقت کرده ام بقصص عهد نامه نشود و حال نامه عهد بخیرت میسر نیست
 و کار و من صاحب بهادر پویشکل اجنت بجوای و بخیرت کرنل مرین دوریند صاحب بهادر
 قائم مقام صاحب اجنت نواب گورنر جنرل بهادر سنٹرل اندیا و سر رابر ت هملتن بارنیت
 صاحب بهادر ریزیدنت نگارش رفته است بجوابش لار و صاحب بهادر ششم جلوی الاخر
 شد و بهیچری مطابق سی و یکم و سیم و هفتم و نهم و دهم که سر جنبش سکسپینریت صاحب بهادر
 متبعین سنٹرل اندیا که چند و باره اختیار ریاست که بان شفقه و نواب شاه جهان یکم صاحب

گفته اند اطلاقش بمن که زنده چونکه نواب شاه جهان بیک صاحب که وارث ریاست و فرزندان
مستحق جانشینی ایشان هستند از خود خواهرش انجمنی دارند که آن مکرمه بر تبه رئیس محرم ریاست
ریاست بدستور مستقر باشند لهذا استدعای آن مشفق پذیر است صاحب صوف اندیشه
آن مشفق را مسند نشین ریاست بھوپال کرده با جرای اشتها را با عالی و ادانی ریاست اعلام
نمائند که حکایت ریاست بھوپال بنواب سکندر بیگم از طرف سرکار انگریز بهادر منظور گردید
چون صاحبان بهادر اول مرصده نشین کرده بودند لهذا کپتان جنس صاحب بهادر
پوئیکل اجنت درین باب استعراج من کرد من رضای مادر مهربان مقدم داشتم صاحب
موصوف اطلاع رضای من بخدمت سکسیر صاحب بهادر کردند و او شان بخواه ایشان
بمن نوشتند که جواب باصواب شما که از راه سعادت و دانشمندی بود مقدمه عظیم را بیکوترین
و جی ختم کرد و نواب سکندر بیگم صاحب زنده اند اختیار ریاست بھوپال بقصدشان خواهد ماند
چه سرکار انگلسیه از ان خدمات که در ایام فساد از او شان بر روی کار آمده است بغایت
ممنون است و حکام سرکار انگریزی همواره آمد او شان خواهند کرد چون این عامل طیش
صاحب اجنت نواب گورنر جنرل صاحب بهادر شترال اندیا بوالده ماجده ام تحریر کردند
که در وقت اعزام هنگام شادی نواب شاه جهان بیکم کپتان ایڈن صاحب بهادر بنام رعایا
بھوپال اشتها کرده بودند که سرکار انگلسیه نواب شاه جهان بیکم را رئیس و مادرشان را حاضر
شان مختار ریاست کرده است بستم جولائی سال حال نماید صفر من شان ختم شد و نواب
شاه جهان بیکم کپتان جنس صاحب بهادر را گفته اند که اختیار ریاست متعلق بوالده ام ماند
و نواب گورنر جنرل صاحب بهادر آنرا منظور فرموده نوشته اند که شمار منصب منی تمام
مناسب که اعلان این حکم بکلی رعایا و امرا کرده شود لعل اشتها میرسد از تقریر تاریخ صد
خود اطلاع دهید تا در این تاریخ بھوپال آمده شمار مسند نشین کنم خدمتگاه که در ایام
فساد کرده اید گورنر انگریزی گاهی فراموش نخواهد کرد بی و نهم شوال ۱۲۶۶ هجری برابر

صدارت الدله باجده و ولایت سمن قرا را یافت هر دو صاحب با دراز سیوه و نمانه و زون بخش مجبور
 شده و الی صاحب ابرسن فرمازد وانی تمکن و بدو از جانب الی صاحب با دراز قنصل خلعت ابد
 کهنه مرز اید دست بر خن مرصع قوشاله سیله بر پای وری
 کتخاب طلعل قلمدان تهره شمشیر
 سپر توپ ساخت ولایت اسپ با ساز و راق فیل با پنج تهره جلی
 و از طرف والدیه ماجده ام و دوسه در بیت و هفت مهر نذر لار و نصاب
 بهما و حواله صاحب اجنت نواب گوزر جنرل بهادر سنرل اندیا گردید

فصل چهارم در بیان حصول جنگ و صلح

در ماه جمادی الاولی سنه یک هزار و دو صد و هفتاد و هفت هجری از حیر الکذکر مکملون اجناب
 به لکل اجنت بھوپال دریافت شد که لار و صاحب با دراز جلیور تشریف می آرند و رؤسای این
 نواح برای ملاقات شان خواهند رفت شام هم برید بران والدیه ام تمیه سفر کرده بیست و نهم
 ماه و سنه مسطور اول بخشش مروت محمد خان نصرت جنگ ابافوج بھوپال سمت جلیور و ان کرد
 و خود با راقه مسطور و نواب مراد و ول بهادر مرحوم و نواب یک صاحب جده قدسیه نواب مع محمد خان
 مرحوم و میان فوج احمد خان مرحوم مارالهام محمد جمال الدین خان بهادر و دیگر کان یست یک سواران ممتاز
 غره جمادی الآخره سنه ۱۲۰۰ هجری روز شنبه کوچ فرموده بیست و پنجم جمادی الآخره مطابق ششم
 جنوری سنه ۱۲۰۰ عریز سه شنبه و خل جلیور شدند و در دیگر کان سواری لار و صاحب با دراز
 و پانزدهم جنوری سنه ۱۲۰۰ ع مطابق سوم ربیع الثانی هجری روز سه شنبه یازدهم نوامست
 ملاقات یکدیگر دست بهم و از یکی سرداران بھوپال بآرایش و پیرایش تمام فیل سواره رو
 سینه لار و صاحب بهادر و فرزند و متصل خیام رسیده سوار پیاده استاد و نایب ان
 سواری قدم و سر خیمه گاه نهادند صاحب اجنت گوزر جنرل بهادر سنرل اندیا و کتر غل

فیل سواره تا سرحد خنیا گویزی استقبال کردند و بروی خمیه لارو صاحب بهاد و آسمان گریز
 بود چون سوارهای آنجا رسید سکه صاحب بهاد دست الهه صاحب سبت خود کرده از فیل فرو
 آوردند و صاحب جنث گوزن جنرل صاحب بهاد و جنرل اندیا دست بست بیک صانعیت
 داده از بونج فیل پلین آوردند و پلنکل جنث صاحب بهاد و فصل فیلان نواب محمد خان
 و نواب امراد و دله و غیره رفقه همکنان از عمارت و بونج افیال فرو آوردند و چون آسمان گریز
 رسیدند کپنی گوده صف کشیده آسوده بود و قاعده سلام بجا آورد و میان بکرا گوده گوزنی ایدم
 و بر کراسی که اسامی بابران نوشته بود با اشاره سکه صاحب بهاد ششستیم بعد و دیگر سروران که
 ملاقات شان در آن وقت قرار بود آمدند و بر صندلیها نشستند کسی کسی مانتیت نمیشد و چون بیک
 چون بزرگامه مشغول شد لارو صاحب بهاد و با چهار صاحب بقریف آوردند کپنی گوده سلام کردند
 و کرسی نشینان تعظیما بر خاستند لارو صاحب بهاد و بر کرسی خود نشستند و در وقت بین هر چهار
 صاحبشان جا گرم کردند و جانب چپ حله سرداران هندوستانی جلوس نمودند شکاف بم
 لارو صاحب بهاد و از توپخانه شاهي سرشته بستر جناب ممدوح آسوده شدند و زبان انگریزی بخیم
 ارشاد کردند سکه صاحب بهاد و ترجمه آن بار و گوش گذار حاضرین جلسه نمودند ترجمه مذکور اینست
 نواب کند بیک صاحب بهاد درین دربار بسیار خوش آمدید ما را از مدتی آرزو بود که آنچ
 ایشان خدمت نسبت سرکار ملکه معظمه فرموده اید شکرش را کنم شما بر یکسیتی حکمرانی مستند
 که در تواریخ ناموری آن چنین است که ایشان را گاهی با سرکار انگریزی مقابل نموده اید و کمتر
 ایام شد که ریست مذکور حضور و شمشان و خط ایشان بود شمارن بوده چنان دلیری کار کرده
 کردید که شان مرد جری و دشمنند مدبر باشند علاوه رفع بغاوت گرد و پیش بھوپال زیاده
 و محفوظ و آشتن صاحبان انگریز بهاد که در آنها صاحب جنث بهاد نیز بودند حتی ایت
 در امداد و سرکار کاسیه هم نمی نکردید مناسبیت که همچو خدمت بی انعام ماندن بدست شما
 سند تمکات برگشته سیریه میدهم این برگشته سابق ضمیمه ریاست دھار بود و کمر سپید بغاوت

مصلحتی

اکنون حق و حال از وی برفت و حال برای دوام نسلا بعد نسل و بطناً بعد بطن بجهوپال
 داده میشود و بطور یادگار و فاداری که وقت امتحان از وی می نوشتمندی سامی بظهور آمد مارا
 بسی خوشیست که این سنده بدست خود بدربار غلام بابشاه می سپارم که در آن ملازمان
 ملکه فخره و روسای جلیلیور و شرفای ساگر و عمامه در بار ایشان جمع افتد

ترجمه سند تکلیک پرگنه سیریه

از آنجا که ذاب سکنه بیک صاحب حکم آن بجهوپال در ایام پادشاه و بر جاد و خیرخواهی و اطاعت
 سرکار باوقار انگیزی ثابت قدم بوده مراتب حسن خدمات نسبت باین سرکار و تفکام
 امور است بجهوپال بر وی کار آورده اند و این معنی موجب خدا مندی و خوشنودی سرکار
 دولت و بار انگیزی گردیده لاجرم از طرف سرکار از وی الاقدار انگیزی از بگذرد و عیناً
 و به حقیقت پرگنه سیریه برای دوام نسلا بعد نسل و بطناً بعد بطن مع حقوق ریاست ابلیک قیوم
 بجهوپال شامل و لاحق و تحت گشت یعنی پرگنه عطیة حال بکمال شرف و مالک قیوم مشروط و عطا
 نقطه المرقوم نسبت و شتم و تمبر شده اند بعد از این انگشمار لار و صاحب بهاد و بر گزینی متکین
 و والد ماجده از کرسی خود برخاسته گفتند شکر گزارم خدای را که دل مارا و فرمان برداری سزا
 افزوتر از پدر استوار گردانید و پسر شکر گزارم خدای که مارا بجای پدرانیس متقل گردید و فرست
 مارا از اطاعت جعفر و مانند ما هم سزا فرمانبرداری بچشم و از اولاد خود نیز یقین دارم که آنها
 نیز بچنین گونه سکر صاحب بهاد و تر جمیلین تقریر زبان انگیزی گوش گذارند و صاحب
 بهاد و بنود بعد از طرف لار و صاحب بهاد و والد ماجده خلعت عنایت شد و بدست
 خود عطر و پان داد و خوشی بهوانی پشاور وکیل است بجهوپال اساعت طلانی مع خلعت
 سجاده و خیرخواهی عطا نمود و بعد و سپید ما بپنشن تانندی برای وی از سرکار انگیزی
 معین شد و پسر بعضی اشخاص ساگر و جلیلیور و شرفای از زانی و بدست از دربار بری ستند
 والد ماجده خلعت شد برای ملاقات لیدنی صاحب لار و صاحب بهاد و شرفا شد

و برابرشان بر یک کونج نشستند خباب مدوحد با خلاق و مهر با فی و عجز با فی نمودند و یک کتاب
 و دو گلگدسته عنایت کردند روز دیگر چهارم رجب سنده مذکور بنواخت یازده ساعت بنیاده
 صاحبان عالی شان لار و صاحب بهادر بنجیمه گاه مایان قدم رنجه ساختند از انخوان ملایان
 یکصد و هشت نفر کرسی نشین بودند نخستین نواب محرم خان و نواب امر او و ولی بهادر و بیسان
 فوجدار محمد خان و مدار المهاد صاحب بهادر برای استقبال تاجیه لار و صاحب بهادر فرستند
 و همین ایشان وقت خصت شان تا نصف اه شالیعت کردند و والد صاحب تاجیه لار که یعنی
 گنجی زفته فرو آوردند و مجلسیان تعظیما بر خاسته دست بر سینه گذاشته سرفروا نموده سلام نمودند
 و بیست و یک شکاک توپ سر شد و بیست و یک کشتی پیش کشید و آمد والد امر نمودند که بر
 مهربانی این پیشکش محقر قبول فرمایند و در روز آنچه عطاوت بدبار عام مبنی مندرج فرمودید بازید
 فراموش نکنم و غرضی که بنشیند و اید مروری است بجهوپال را از ان چنان مرتبه جلال شد که پیشتر
 من نوازش سامی بخوبی شناختم و او را خود را به تعلیم کتم تا او شان هم بفهمند که عزت من
 چه قدر کرده شد بعد این گفتگو از کشتیه های نذر پیش کشید یک طره مرورید بدست خود گذاشتند
 پست کشتیه های نذر نواب یک صاحب قدسیه در نظر آورده شد از بجهه مایا مرورید بدست خود
 گذاشتند پس از ان لار و صاحب بهادر عرض شدند و بیست و یک شکاک توپ سر شد و در
 که پنجم رجب بود لیڈی صاحب لار و صاحب بهادر رونق افروز خیمه گاه مایان شدند استقبال
 و اتمام محفل چنانکه برای لار و صاحب بهادر شده بود برای ایشان نیز شد لیڈی صاحب
 از مادر فرمودند که ما از بن خود شما بسیار خوش شدیم ایشان عرض کردند که شما پادشاه هستید
 ما را از آمدن شما فخر و عزت است بعد لیڈی صاحب در گمره دیگر که من در آنجا نشسته بودم
 قدم رنجه کرده با من ملاقات کردند و مجلس عام باز رفته عرض شد بدست لشکر روانه بجهوپال شد
 نهم رجب شد هجری مطابق بیست و یکم جنوری سال ۱۱۶۴ روز دوشنبه بود هم روانه شدیم
 و تا رنجه دوم شعبان شد هجری مطابق سیزدهم فروری سال ۱۱۶۴ روز چهارشنبه و غل بجهوپال

و از اماکن تبرک می انگارند یکم نومبر ۱۱۶۱ هجری مطابق بسیت و هفتم ربیع الآخر ۱۱۶۱ هجری
روز جمعه در ساعت دهم و نیم ساجگاه گویزی رفتند بحصول توفیق باین شدند ایتها مقام
این دربار برین پنج بود که هر چهار سوارند کور و عمده و اران ملکی جنگی و غریزان و اقارب
و متوسلان ایشان ده نواخته بدر عام رسیدند و سروران فرنگ جانب چپ نشست
گویزی و سروران هندوستانی با صاحبان یوکل اجنت بهادر جانب است تخت سرکته ها
که از اول برای شست هر یک مقرر شده بودند شستند متصل خمیه هر دو جانب شروع عام
سواران کور به پست سواران هندوستانی صفت آرا بودند و بر در خرگاه سپاه پادشاهی
صفت زده بود سلامی والد ماجده و مهاراجه سیندیه صاحب بهادر نوزده نوزده ضرب
توب و سلامی راجه صاحب پنیاله هفده ضرب و سلامی نواب صاحب امپور سیزده ضرب
سرشد هرگاه رنگ یازده ساعت نواخته شد نواب گویزی جنرال لارو صاحب بهادر با صاحبان
سکری می گویزی و اندیسگری و مصاحبان خاص خویش رونق افروز مجلس گویزی بنشیند
ضرب توب سلامی سرگروه پنجاب هفتم الیه را و رنگ شستند و سکر اعظم شتهار موزجه پنجم
جولانی ۱۱۶۱ هجری بمقدور قاعه شنارف اندیا نخستین زبان انگریزی و باز بار و نوازند
پس از آن کماندرنجیت روس صاحب بهادر اول والی گوالیار و باز والیه بمبایل بازوالی
پنیاله بازوالی را امپور را و بروی تخت برده شاد کردند و سکر تران و غیره مقابل تبار شدند
سکر اعظم جانب است متغادر دست گرفته تبار لارو صاحب بهادر بر خاسته علی الترتیب
از هر چهار سوارند کور زبان انگریزی گفتند که ملک غنیمت شمارانیت مقرر فرموده پس بیکم شان
متغای غزت و افتخار و بهت و اعتبار بشما میسر این گفتند و حلقه تغادر گداخته اند
سکری صاحب بهادر مقرر لارو صاحب بهادر را بار و زبان ترجمه کرد و کماندرنجیت صاحب
مصدق هر چهار رئیس و معاون را درجه و رجب بر کرسیهای نشست شان نشانید و نگاه لارو
بهادر شاد و متوجه بر سواگشته فرمودند که حصول تمنا بشما مبارک باد حالا از نو نشاند و بدان صحاح

نوبت
۱۱۶۱ هجری
در ساعت دهم
و نیم ساجگاه
گویزی رفتند
بحصول توفیق
باین شدند
ایتها مقام
این دربار
برین پنج بود
که هر چهار
سوارند کور
و عمده و اران
ملکی جنگی
و غریزان و
اقارب و متوسلان
ایشان ده
نواخته بدر
عام رسیدند
و سروران
فرنگ جانب
چپ نشست
گویزی و
سروران
هندوستانی
با صاحبان
یوکل اجنت
بهادر جانب
است تخت
سرکته ها
که از اول
برای شست
هر یک مقرر
شده بودند
شستند متصل
خمیه هر دو
جانب شروع
عام سواران
کور به پست
سواران هندوستانی
صفت آرا بودند
و بر در خرگاه
سپاه پادشاهی
صفت زده بود
سلامی والد
ماجد و مهاراجه
سیندیه صاحب
بهادر نوزده
نوزده ضرب
توب و سلامی
راجه صاحب
پنیاله هفده
ضرب و سلامی
نواب صاحب
امپور سیزده
ضرب

این مرتبه بزرگ شدید و این رتبه است که بارش و جناب ملکه معظمه خاص باین وجه خفایت شد
تا به دوران این شفقت و عنایت جناب ملکه علانیه ثابت شود و جناب لیه محض نظر خاص
رعنا قلم و انگیزی کشور بپردازد که در اجاره کپنی بود و بذات خاص خویش متعلق نموده و اظهار
شاهانه کرده اند تا رافت ملوکا در شان همیشه نقوش خاطر علایا ماند سه سال سپری شد که
استهوار این امر از بهرین جا در کشور بگذشت گشته است و اکنون حسب بطر پادشاهان چنان
منظور گردید که هر که از نامبرداران چند خیر خواه است او را سرفراز و ممتاز گردانند و سبب محبت
باین بگذرد و باین گونه عنایت شاهانه روز و شبها از بسیار خیرخواهی و ثابت قدمی و بجا آوری
خدمات عمده مستحق مهرانی ملکه و مدد و پدید آورده اید یقین دارم که از طرف شامق شناسی
این رتبه بزرگ همیشه ملوکا خواهد ماند و چون که این تبه از بهر اول بشاه عطا گشته امید است که شما
در زمره باشند گان بندگان شود و اختیار خواهد کرد که بدینش سرداران باج گزار را با ملکه
محبت قلبی دست خواهد داد و بعد از آن صاحب سکرتیری ترجمه این تقریر بپسندی کردند و
لار و صاحب بهادر تا که سپهاسی نشست هر چهار سر و در تشریف برده درجه بدر بر صاحب
کردند و از خیمه در بار تشریف برده در برابر رخاست کردند و توپهای سلامی شوی که وقت آمد
سر شده بود هنگام رفتن هم سر شد و همین روز بعد مغرب شب بسیت و هشتم ماه صدر و الدار
ماجد حسب الطلب بار نیزم گورنری تشریف بردند و سیر آتشباری که گل و درکش بزرگ زد و
و یاقوت و نیل و الماس نظری آمد ملاحظه کردند و لار و کینگ صاحب بهادر دوم نو بر سر
طرف دیار شرقی بپسند کوچ نمودند صاحبان تغار و کشور بای خود نمادند و این متغاشتمل بر
سه عدد بود اول طلائی آفتاب نما صمصم بفضول الماس و دوران بخاطر انگریزی نوشته
نویز اسامی در نهامی است دوم تصویر ملکه معظمه بنگین کلان عقیق سرخ کنده و در پارافیه
آویزان سوم بار گلها می طلائی مینا کا یا تصویر تاج ملکه معظمه و این هر سه عدد حسب چنان
بعد انتقال خلد نشین سوم نو بر سر ۱۱۶۷ برابر ۱۲۷۷ هجری پیش بود لکن اجنت صاحب

بجور پال واپس فرستاده شد و چون درین تمغا تصویر زوی روح بود از علما و فضلا
رفت که استعمال تصویر پادشاه یا دیوست و غیره خود و شمول زیور محبت یا تعظیما درست
یا تشخیص زین العابدین قاضی ریاست نوشتند که استعمال تصویر پادشاه و غیره شمول زیور زمان
مکروه و تحریمی است در کتاب در مختار نوشته مکروه است کند اندین تصویر پر نرود و آدمی نگین
مهر و پوشیدن تصویر جاندار بشمول زیور برای زنان کفریت و تنگی بقصد عبادت و
تعظیم مثل تصویر پرستان پوشد و در بحر رائق و قفا و ای ابراهیم شاهی گفته اگر پیش کسی
ز مسکول باشد و بران تصویر پادشاه نقش بود و از وی بظن نماید و آنکس با آن نماز گزارد
بیج اکن نیست و در بحر رائق و قفا و ای تا تاریخی و خطاوی مسطور است که بهر راجی هر ریه
تصویر و دیگس کنده بود و در زمان خلافت حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه مهر و نال
پیشبر که بگنبد آتش تصویر شیر فرموده و در میان آن هر دو تصویر پسری که از اهر و شیر
از زبان می رسیدند بدست آمد خلیفه ثانی مهر را ملاحظه کرد و گریست و از ابایی موسی
اشعری بخشید پیش ابن عباس رضی الله عنه انگشتی بود که اگر درش تصاویر
کنده بودند با جمله از روایات مذکوره عدم کفر استعمال تصاویر در زیور انگشتی و غیره
یافته میشود و حرمت آن بسبب شباهت کفا تصویر پرست است مسلمان احتی الا لکن
از جمیع مکروهات احترازی باید کرد تا در منوعات شرعیة نافتد و قریب این مضمون مولا
عبد القیوم و غیره علمای حواصا نگاشته اند فقط بهر حال قبل از انعقاد در بار عطا می عن
لار و صاحب بهادر اجازت سیر شهر بلخی نامی هندوستان حسب خواست بوالده باند
داده بودند و اطلاع سفر ایشان بحکام بلاد مذکوره نوشته و حکم داده که بیک صاحب و الیه بجا
بسبیل سیر شریف می آرند تعظیم مکریم شان باستقبال و شکاک و غیره بحسب تبه بکنید
پس غره جمادی الاولی سنة ۱۰۰۰ هجری از آنکه آباد روان شده ششم من بشهر بنارس رسیدند
و از ملاقات و اخلاق راجه اشعری پرشاد و زین صاحب بهادر والی بام مکر که راجه کاشی

معروف اندخیلی مستحب شد و شهر نارس بر چند بسیار آباد و نامی هست اما آب و میوه اش
 خوب نیست چنانچه اموات را نه بود و آب گنگ می اندازند و موجب ثواب غلظت می پذیرد
 گوشت و پوست لاشهای پوسیده با آبش یک پیچ میشود و جمله قازورات و نجاسات
 و آب ناپاک که از میزهای اماکن شهر میریزند همه در آب گنگ میریزند این مکر آن آب خراب
 و بخاری که از آن پیچ میزنند و بعضی میشود چهارم ماه مذکور آنجا کوچ کرده و هفت و پنج روز
 رسیده در آنجا بیل ساخته و نهیم غلام خانمان که تا پیش حراطت استقیم است می اندازند بیل
 کلان و خوشه ها و ستوار است و ششتم نه فیض آباد ضرب خیام شد آب و دیای سر جو
 خوب است و در آن هنگام بسیار و عرض و جوش و خروش آن از گنگت چون آب شیرین
 دوم حمادی الاثره موضع دریا بود دره گذر آمد بر فراز سید امیر علی دست بقا که بودیم
 حال شهادت شان باین وجه استیم که شهر فیض آباد او ده که با عتقا دیکر پرستان هفت
 از اماکن متبرکه شده میشود و در زمانه سالف تحکیمه راجه سری رام چند رفته ای نه بود بود
 بقدرت بابر بادشاه سید موسی عاشقان در سلسله آثار باقی کاخ سری رام حیدر
 و بلند سیتا و جبهه راجه ناکور راجه وار کرده مسجد تعمیر کرد و خیمه باقی ماده تاج و پیشانی
 نقش نموده و در همین شهر جانی که خانه بهنومان سردار بزرگ رام چند بود و محمد الدین بزرگ
 عالمگیر پادشاه مسجد بنا نهاد و از نور و در عمارت هر دو مسجد شکستگی راه یافت اجماع
 در شن سنگی که یکی از زمینداران نامی او ده بود و مسجد بابر حصار ستوار ساخت
 بهنومان گوهری موسوم کرده و فرقه بیرگیان را که نعننی از فقرای نه بود و از در آن قلعه آباد
 کرد مسجد که درون حصار آمد و بیرگیان بسته است و بنیادش بر کنده و مندرست
 تخریب صد کس مردم بجای از اهل اسلام در مسجد عالمگیری و اجماع آمدن بیرگیان و بهنودان
 عامل فیض آباد را با خود موافق ساخته بر سر آنها تخته بر خاک بالا انداختند و منست
 دو لکنه سر کرده بیرگیان بانواب علی نقی خان وزیر و راجه بالکر شهن دیوان سرکار

ع
 ح

واجب علی شاه بادشاه لکنو سازش کردند این هر دو پاسبان خاطرشان چشم پوشیده
این مقدمه انانیتیه انگاشتند مولوی سید امیر علی بخون خوابی کشکان اوده برین
بسیار کسان با وی رفیق شدند علمای لکنو با اشاره و ایامی حکام مردم را از هم جدا
امیر علی منع کردند مردم بسیار سخنشان شنیده برگردیدند سید مذکور را چهار صد و پنجاه
از لکنو راه فیض آباد گرفت کیتان بار لکنو کر شاه اوده حکم وزیر با فوج و آتشخان و دنبال
شان روان شد بمیت و ششم ماه صفر چهار شنبه روز ششم کجری بمقام شجاع گنج چایک
باسا لار مسعود غازی و هندوان رزم بزرگ دست داده بودند راه سید شد و از قوت کتک
مقاتله کرد سید با جمله رفقا جام شهادت نوشید و بعد سینه ازین واقعه بمیت و ششم
جادی الاولی سال مذکور حکام گام سید شاه اوده را عشت دوست غافل مزاج یافت از
تخت شاهی فرو و در دود و ملکاتش ضمیمه ملک خود ساختند آنحضرت از انجم انجیر روان
ششم جادی الاخره وارد بلده لکنو گشته در پادشاه باغ فروکش شدیم از طرف حکام سیه
استقبال سلامی التوا بسبب تو را عمل آید اگر چه بعد زمانه غدر قریب نصف شهر لکنو
از بنیاد کنده معدوم گردید و اکثر عمارات عالیه آن نیست نالو شد با وصف این خرابی
و تباهی که بملاحظه در آمد شهر کلان است و بخوبی و لطافت سر آمد بلدان هندوستان قصه
و بساطین شاهان اوده که یکم عمرت دیده شد ملخص حالت این است بلو شاه باغ که نزل لیان
بود حقیقت است نهایت وسیع و فیض و در میان آن مکانی است از مردم بغایت و کجیب و
حوض و فواره با سلوب خوب بنا یافته بر سلیقه شعاری بنا شهادت میداد قیصر باغ
بوستانی است بسیار عریض و طویل با شجار اشمار و انوار و حوض و فواره و آبشار راست
و دلکش مشتمل بر عمارات عالیشان بلند ارکان بر بهر در و دیوار و ستونهایش تصاویر دیوان
با شکل مختلف نقش شده ساعت بخومی سیر چهارم بعد از این باغ که دیم حسین آباد عاشق و
بزرگ است و در وی دو تالعه که آنرا اهل لکنو فیض می نامند از سیم و زر ساخته نهاده اند

و این مکان از سنگ خام بنایافته است و صحن قالیلهای مشک آبایی گسترده و سقف دیوار
از شیشه آلات آراسته و بر این صحن حوضیت کلان لبا لبا آب صاف و دروی بجهه که قسمتی
از گشتی است و در آن شمال یک اسب برابر قد و قامت خودش هست و روانه این مکان
سنایت عالیشان محتوی برقصا و پر خرد و کلان از مردم و نیز حامی بزرگ و نفیس از مردم قابل تعریف
بلا محظه در آمد حسن الدوله برادر نواب حسن الدوله متحمل این مکان خبر و در و ما یافته تشنه آورده
و با خلاق تمام ملاقات کرد و دوم حضرت بار بای زرتار و بیروای پان داد فرنگی محل سکه از
محله بای شهر است و در آن اکثر افاضل اهل سنت و جماعت می باشند و با سجا از مولوی عبدالحکیم
ملاقات شد ایشان افاضل نیک سیرت پیر صورت یافتیم کو کھلی مار کین عمارتش چنانکه سمیع
میشد نیافتیم بآن شایای ولایت از فرش و شیشه آلات و غیره و سامان آرایش موجب برکت
آن مکان است امام باقر و مسجد و دروی در و زنده نواب کصف الدوله سجی خان با در و زنده
چنانکه می شنیدیم همچنان یافتیم در برابرش عمارت آهک و پشت در کشو و بندیان استوکارم و بزرگ
کم باشد و ریای گومتی عریض و کمر سپنا آبش باضم و شیرین بسیار شگفتیهای مختلف النوع
در آن افتاده اند و پادشاه بفاقت استواران از جمله پل آهنی بسیار خوب است چتر منسل مکان
و لکش تمام کنگرهایش طلا کار طلائی قصا ویر دیو و پری بر در و دیوار و محرابهایش نقش کرده اند
کمپنی با جمیع کمستانی است فراخ و گشاده اشجارا قسام میوه هر ولایت در آن نشاندند و در
یک مکان وسیع جانوران غریب الشکل را در قفسهای عمده سر داده اند مردم غان عباسی بالایی
که بر این شرفی رنگ اچنی شان گل عباسی کم رنگ نموده و ماسوای این اماکن از نور شدید خواجیه
شاه اوده که بسر کار ما نوکر بود معلوم شد که قصر فرخ بخش و دلگشا و دل آرام و دولت پوره و مونی
و الماس باغ و نموده درگاه حضرت عباس شبیه نجف اشرف و نقل کاظمین و باغ محسن الدوله
و باغ منور الدوله و مجلسی امین الدوله و روشن الدوله و عیش باغ و کر بلائی خدا بخش خان
و عاشق علی و عظیم الله خان و استری منجن و وزیر باغ و باره درمی نگین و بنایسی باغ و مقبره

الحکیم شک آب
شهری از دیار ایران
که در آنجا کالیلیک بسیار
نوبه از شرفی خود

سعادت علیخان در باغ مکه خیاط از اراکین نامی آنجا هستند چون غریبیت سیر اگر به بنای طرز وقت
وقت کمتر بود و دوازدهم جمادی الاخره کوچ کردیم و شش روزیم در کمانپور نزول نمودیم عبد الرحمن
و متعمم مطیع نظامی نیازمندانه پیش آمدند کشتیهای دایا و میوه و غیره پیش ساختند و دعوت نمودند
پس از آن کوچ متواتر سوم رجب با کبریا در رسیدیم اگر که کمند نام این شهرست بزبان یونانی
اگر که قلعه را هم میگویند قاعه بزرگ تعمیر کرده جلال الدین اکبر پادشاه لب دریای چین بسیار استوار
و قابل تعریف است در آنجا حکام فزنگ آلات جنگ آغایه فراهم کرده اند که نتوان شمر در روز و در
نخستین در باغ نور افشان فرود آمده چاشت خوردیم این باغ لب یامی جنبه تعمیر کرده و در جهان
بیکم که با نوبی جهانگیر پادشاه است درین زمان چندان سرسبز نیست اما هر گونه اشجار گل و میوه
در وجود است و از عمارت که منتهی بجزیره شهرهای سنگین و دوسه حوض کلان پر آب یکدیگر باقی
نیست چون نام نور جهان بیکم مشهور است حریفی از حال نوشته می آید مهرانکشا نام زین
خوبصورت موزون طبیعت دختر خواجه عیاش نوکر جلال الدین اکبر پادشاه و جلاله النکاح علیخان
جایگزین دایره روان واقع صوبه بکاله بود جهانگیر در زمانه شاه ادلی او را نکند دیده پنهان با او
محبت و زریده بود چون ستم جاوی الاخره سکنه بچری بر او رنگ جهاندار نشانیست ماده
آهش علی قلیخان شد و او را بجنود خود طلبید این کس از شجاعان نامی و پهلوانان گرامی پادشاه
بود روزی شیر می شیری تکیل گرسنه را در میدان از پنجه بریرون کرده علی قلی خان را گفت که فی
شمشیر تیر این شیر مقابل شویید خان بسالت نشان از راه شیر می روی رو بشیر آورد و از پیش تعین
او در کشت جهانگیر صحنه بظاهر اظهار مسرت کرد و انعام داد و بختاب شیر افکن خان نواخت
روزی دیگر با شاره جهانگیر فیلبانی فیل مست اسر راه شیر افکن خان آورده بروی پرا کرد
خان شیر افکن شمشیر کشیده بر فیل حمله آورد و بکمال آهمن جانی و استرعیسی فیل را از نضر بهائی
خسته کرده برخاک هلاک انداخت و از شاه رخصت خواسته بشهر بروان شتافت چون این
تدبیر پیش گرفت جهانگیر و او اهل سکنه بچری قطب الدین خان که کو که را که مخرجی بود خلعت

صوبه داری بنگاله عطا کرد و مخفی باو گفت که شیر افکن خان را بهر حمله که توانی بکش قتل الدین
چون با بخار رسید با منی چند از سپاهیان حکم داد و ملاقات شیر افکن خان رفت و در انشای گفتگو
رسنجیده دست بر تیغ برده غایت جنگی آغازید شیر افکن خان و قطب الدین خان و چند کس دیگر
از سپاهیان طرفین کشته شدند و خبر شاه رسید شاه فوراً امر النصارا بحضور خود و طلبید بختاب
اشرف النساء و جهان بیگم مخاطب کرده و عقد خود را آورد و آسمای رفیقه و شیدا کرد و یک نام
سلطنت اکبر هشتاد و نه روزش خود را کرد و حکم نو جهان بیگم و تمام کشور بهندوستان جاری
ساری گشت فراسین پاوشاهی که جاری میشدند بران مهر نو جهان بیگم نیز ثبت میشد و بران
این سجع کهنه بود نو جهان گشت افضل آرد و مهر از جهانگیر شاه و بر سکه کبر و تصویر
جهانگیر و نو جهان و روی دیگر این بیت نقش بود بحکم شاه جهانگیر یافت سندیور و
بنام نو جهان باو شاه بیگم زر و پیرش خواج غیاث برترب وزارت سر بلندی یافت و
برادرش مرزا ابوالحسن بهر خان همین الدوله آصف خان سر افتخار بر اوج فلک افراشت
و از بند بانو دختر آصف خان کو متنازل خطاب دست و روضه فی نظیر آن موسوم
بتاج گنج در اگره شهر آفاق ست در سلک ازدواج شاه جهان بادشاه و آمد نو جهان
و روضه انتمثال کرد و در باغ شالامار لاهور برابر قبر جهانگیر مدفون گردید این دو شعر از تاج
طبع و قفا و دست کشتا و غنچه اگر از نسیم گلزار است کلید قفل دل ما تبسم یاست و
هلال عید بر وی فلک بود باشد کلید سیکه که گشت بود پید باشد یک هفته درین شهر
قیام و مقام کردیم و لب دریا می چمن عمارت تلج گنج مشا به نمودیم تعریف آن هر قدر
گفته و نوشته میشود بجاست بر دیواره آن سوره و الفجر بخط طغرانو شسته است زمین
باغ چهل بیگیمه و تمام روشما از سنگ مرمر است و حوض گلان و پر آب دران میصد و
بیست فواره و مغرب روی سجد عالی شان مشرق سو جماعت خاد بلند اکان و بر هر چهار
گوشه چهار مناره بلند پسند خواهر و مان دشنم عمارت روضه دشمن از سنگ گران

لحظه در میان
دشمنی و عدا
دشمنی و عدا
دشمنی و عدا

اگر در شش بهشت مناره و در وسط گنبد کلان درون روضه چهار سو چهار دیوان کلان و چهار
صفحه خرد و در وسط حجره وسیع مربع و در من و بیرون بر در و دیوارهایش آیت و شریف
کنده و نقش نقشهای غریب و جداول عجیب لوح هزار درجه اعلی از سنگهای مختلف دیوان
مبئی و قبور اهل پائین درته خانه یک قبر احمد با نو مخاطب بمبتدا و محل دیگر قبر شاه جهان
بادشاه که بران این عبارت کنده است هر قدر منور مضجع مطهر بادشاه رضوان و تنگاه
خلد آرامگاه اعلی حضرت علیین مکانی فردوس آشیانی صاحبقران ثانی شاه جهان بادشاه
غازی طاب ثراه جمل انجته مشواه در شب بیت و ششم شهر حبسند مکیزار و نه نقاد
و شش هجری ازین جهان فانی نیز نگاه جاودانی انتقال کردند پسر بسیر قاعه فیسیم
دیوان عام دیوان خاص تنگگاه دشمن برج نگین مسجد بجهول بجلیان خوش آب و هوا محل
شیشه محل زنانه باغ که جلوه از سنگ سرخ و سنگ مرمر تعمیر است هنوز از جانی خراب گشته و سر و خاکی باره
نشست بادشاه که مرصع از جواهر هفت رنگ بود و چون بقدرت حضرت چون سورج جل جلال برین مسکن
بادشاهی و ست یافت سپاه و جمله فصوص جواهرات را از در و دیوار برکنده و فرو ریخته و حالا صرفت نصب نگینها
بر بر و دیوار پدیدار است و موقوفی مسجد که ساده کاری و جلای مرمرش قابل تعریف است
پنجم حیرت دیدار شد و باز در باق سکندره شش فتم و مقبره اکبر بادشاه را مشاهده کردیم
سکندره از اگر سه کرده است زمین باغ دو صد و هشتاد و چهار یکم و برین قطعه زمین
فصیل پنجمه دوازده گره بلند است و چهار برج بر هر چهار گوشه دارد و روضه شریف نسبت از
عریض پنجه از سنگ سرخ و در میان روضه شریف آب جاری و قریب مقبره حوض کلان که در آن
آب منور میزند و در وسط باغ مقبره اکبر از سنگ سرخ و مرمر و سنگ لبری و موسی و سنگ
زرد رنگ است گنبدش و درون و بیرون کتابها بخط طغرانوشته و بر جاشیه و پیشانی
درها اشعار فارسی کنده اند از آنجا بجمه این باغی است

طا قیله از رواق پنجم چرخ برتر است | روشن ز سایه اش رخ تابنده اجتر است

این طاق زینت فلک هفت کشور است از روضه منوره شاه و اکبر است

و مثنوی که در دوازده بیت آن اندرون دروازه کلان و سی و شش بیت بر دیوارهای مقبره

منقوش است از جمله این سیزده بیت است

بنام شاهنشاه ملکوت بر	که ذاتش مبر ابو داریم	همه بادشاهان و بی بی
از وصاحب تاج و تخت گلین	دو عالم فیض ازل آفرید	یکه کرد پنهان و دیگر بدید
بخشید آنکه سرای سپنج	بشاهان با افسر و تاج و گنج	که از عدل ایشان شود روزگار
شگفته تر از باغ و دوزخ	ره و داری را چون گنج	شناسند بیکانه را همچو خوش
شده کو چنین نیست روزگار	بود سایه ذات پروردگار	و منصف فزون شویش و نال
که اکبر شاه آن سایه دوزخ	ببالائی رسیدند ست	بر تخت او گشت افلاک است
جهان ایستاد عدل و داد	دل اهل عالم از گوشت شاد	لگیتی دو افروز و پنجاه سال
چنین کرد شاهنشاهی جلالت	چو از عدل آباد کرد این جهان	سو آنجهان رفت و شن و نال

از دانش همیشه زحق شاه و باد از و عالم قدس آباد باد

در خانه قبر اعلی است و بالا نقل آن و قبر آرام با نو و عسکر النسا بکرم و احوالت باو تنه او خاف
و فخران اکبر و قبر رقیه سلطان بکرم زوجه اکبر و قبر سلیمان شکوه و چند قبور دیگر لا معلوم
نیز در اینجا است تخم رجب کوچ کردیم و بایندهم بجهت رسیدیم و صد با کشت خرد و
بزرگ مشاهده کردیم از آنجمله مندرجی رام سیئه در آرایش ظاهری از تجار نهانی پیدا است
یافته شد ستایش نقاشی و طراحی سنگ تراشان آن کنش هر قدر کرده شود بجات
بر روی سنگ نحوی نقش و نگار کرده اند که کار موه خامی نماید و همچنان حال بند است
و میکشیدیم گماشتای منی رام سیئه حاضر آمدند و برای سیر و تماشا در مندرخت
منیب خود بر دند و دیدیم که دروازه عالیشان دارد و مندر کور خیلی کلان بوده است
و بر دیوارهایش بیکر گاو و شیران و بوزنه و جانی بهیئت زنان و مردان طر فی

پیکر بار و ماهی ساخته اند و در حوالی آن مندر غنیمت سرسبز با حوض و فواره و در آن یک
 جونی تراشیده اند بر آب برابر آگهی خرد و گردن عمارت محرابها خرد و از مر ساخته اند بعد سیر
 این مکان سوار شدیم و در و راه آوردیم و دیدیم که از طرفی انبوه کثیر و بلبلان نامی و مان
 می آید و حتی سیاه فام تر بخت و آن بندگان دوشادوش می برند و هر دوسوی آن یک
 سیاه دولس بر بند سر کلی مر و صحنبان و دیگری چتر کبک بر یک سیاه سایه کتان نسبت
 پیر سر سبز که این چتر است گفتند شما که این سیر باغ سیر و یکی از ملازمان ما که قریب یک
 استاده بود و سخاوتان شما که گفت که چتر اندری پیکر بردارید تا سحر کار و می شما که شایسته
 بندگان گفتند که شما که راسیای آفتاب خواب گرفت چتر چانه علی که نیم ایستاد و شد که سوار
 ما را دید و سخت روان است متوقف کردند و گفتند که بذر شما که بگذرانید جناب و والده و خواهر
 فرمود که قیم را تو انفع و تکرم مسافر می زید شما که صاحب باغید که با پیشکش بگذرانید
 این گفتند و روان شدند بستم جب در و بی رسیدیم این شهر از قریب نمای دراز بهتر شهر
 هندوستان است ارباب تاریخ نوشته اند که چند بار آبادان و ویران شد نخستین مستقلا
 نام وی بود باز وی و باز تعلق آباد باز شیرینال و غیره چند نام موسوم شد و نام حال
 شاهجهان آباد است چار سو بیرون حصارش کرده با گروه نشانهای آبادی که در آن
 شکسته و خرابت مساجد پازینه و تپه یافته میشود از موضع فرید آباد که دوازده گره از دهلی
 فاصله دارد و تا فرخوار خواجه قطب الدین بختیار کاکی رح هر دو جانب راه قبرستان و عمارات
 کهنه افتاده و خراب مشاهده افتاد و این بیت بر زبان آمد از نقش نگار و دیوار است
 آثار پدیدست صنادید عجم را و کتاب آثار الصنادید حال این بلده مفصل مرقوم است
 یکی از ملاکن متبرکه که آنجا فرار سلطان نظام الدین اولیا و خواجۀ نصیر الدین چراغ دلی است
 که در احاطه آن قبور اولیا و صلحا و شایه دکان بسیار اند برین هر دو فرار رفته فاسخ خوانیم
 و در قطب صاحب فوت زیارت مرقدشان کردیم و سیر چهره نمودیم چهره جای و گشت

اشجار انبه در آنجا بسیارند و آب از نواز کوه در جوی بزرگ میریزد و حوالی جوی صفه با
 بزرگ عمارت کرده اند تا هر کس برای گلگشت آید در آنجا آساید و از انبیه عجیبه بنای بلند
 مسجد سلطان شمس الدین قزلباش که عوام دلی آنرا آلات قطعه حاجب میگویند دیدیم این بنا بسیار
 بلندست و بر آن کتا بهای بسیار نقش انداخته اند با قبه قبور امیر و سلاطین در سواد دلی نیز
 سرافراشته اند از همه بهتر و بهتر و جایزه ای و شاه و منصور علیهم السلام است که مثل
 آن کمتر در جهان باشد قلعه دلی را هم دیدیم و بر آن عمارت و بناهای چندین بود و در آنجا
 از عمارت شاهی قیمت باقی جماعت نمیداشتند و در آنجا سنگ آهک آن عمارت
 پیشتر بهر شاه کرده بخت مارسیه کرده و آدمی هر کس که برای گذر بیل بود ایامی حسن بشیر
 معاینه کرده طرف زینت المساجد سواره گذشتیم و جامع مسجدی شاهجهانی که در آن وقت مسدود
 بود بکام حکام برای نامتوج شد حتی پیشتر عورت دیده بفرودگاه خود برگشتیم بیست و نه نفر حبس
 از دلی حاکمت جیو رو روانه شدیم و یازدهم شعبان بخیه رسیدیم مهاراجه رام سنگه بهادر
 والی جیو تار و تار شهر پذیرا شدند هرگاه خیل ساری اتفاق میداد جیو پال قریب و افا
 شهر نیا به سید و فقه قریب و صد پاد و سوار عصا بای رنگین بست گرفته با و از لب
 و دباش باد بایش گویان برد پسیدند بخت ایشان قریب سی کس برادران و سوار
 صاحب اسپ سوار آمده برابر روانه استادند که از اندامان شلک سلامی سر و بنو خیل
 سواری مهاراجه صاحب بهادر اتفاق جیو بهادر و جیو پال سواری بهادر سواری صاحب
 بهادر و بنو نون نقره کار ساخت انگریزی و جیو پال سواری مهاراجه صاحب بهادر
 طلای هندوستانی بود و در آنجا صاحب پوشاک سفید و بر و دستار سبز بر سر و قلاده زرد
 در کلو و شمشیر و کمر و کمر و تیغ و گیر که قبضه اش مرصع بود پیش خود و در جیو و دشت فیصل
 سواری جناب وال و مرحومه و اجنت صاحب بهادر و جیو پال پیش قدمی کرد و با مهاراجه
 صاحب بهادر و مزاج پرسی هر سوار که دیدند بخت خیل مهاراجه چار و بنجیر خیل دیگر بودند و بکلی

با هم برابر یکدیگر روان شدند بفاصله دوسه جریب کمپنی و رساله که صفت زوده ستاده بودند
 قاعده اسلام داد و نمودند کثرت رعایا و هجوم سپاه بجای بود که راه دشوار گذار گردیدند
 آهسته آهسته سواری روان شده تا محل ساری راجه صاحب بهادر رسید محل ساری
 راجه صاحب بهادر صحنها و دلبازی متعده و دروازه و صحن محل سواری بدستور
 رفت بر هر دروازه سپاه جیسور کمر بسته موجود بود و رسم سلامی ادا می نمود چون بر دروازه
 چهارم محل سواری رسید راجه صاحب و دوازده فیل با یکدیگر آمده بر بهادر سوار شده بودند
 پنجم رسیده متوقف شدند هرگاه مایان با ارکان ریاست و صاحبان عالیشان اینجا
 رسیدیم کثرت حشم و خدم و سپاه بسیار بود و راجه صاحب را با خود و بار و دوی برد
 زیر آسمانگیر نقره چوب دو کرسی نهاده بود و بر یکی و راجه صاحب جانب راست شان
 بر کرسی دیگر جناب مدوخته نشستند و جانب چپ و راجه صاحب جناب بھوپال
 و اجنٹ صاحب جیسور و برابر شان اخوان ریاست جیسور متمکن شدند و عقب کرسی
 و راجه صاحب نائب شان شیدین پندت نشست و طرفین جناب مدوخته و ارکان
 و اخوان ریاست بھوپال جا گرفتند و درین مجلس قریب سه صد کرسی نشین بودند و الا ان
 آمدند و می نشستند و سلام نموده بجای خود رفتند بعد از بیست پنج طواف بالباس برین
 حاضر آمده و قصه آغازیدند یک طبله نواز و دو سازنگی نواز همراه لولیان بودند بعد از عطر و بان
 آمد و راجه صاحب بدست خود عطر و بان و حامل گل بصاحب مدوخته و هر دو صاحبان
 اجنٹ و میان فوجدار محمد خان و نواب ملو و و لک صاحب بهادر و مدار الممام صاحب
 بهادر و او و باقی کسان اختیار ریاست جیسور داد و بعد از خلعت شده بفرودگاه خن
 آمدیم و در میدان روبروی رام باغ که راجه صاحب برای نزول مامور کرده بودند
 فروکش شدیم و رتو دیگر راجه صاحب غرم ملاقات کردند و باره دوی رام باغ جامی طاقت
 مقرر شد جناب مدوخته مع مدار الممام صاحب بهادر و نواز و شهر جیسور استقبال کردند

هرگاه راه را حله مهاراجه صاحب بهادر و روزه باغ رسید شکاک تو اب نه شد و چون تو اب
 بهادر مانو بند مهاراجه صاحب بهادر بقطر اخلاق تو پیچانده خود حکم دادند که نواب که صاحب
 هر قریه تو پ خواهند باز تو پیچانده ماطلبند رزند و عالم اتحاد جای مغایرت نیست از رفیک
 میان داخل عمل جیو پر شدیم هر جا گیر داری است را حکم بود که شکاک تو اب سر کن چنانچه
 همچنین شد و در علقه فاصل از طرف راجه صاحب بهادر تو پ سلامی می شد آن مختصر
 هرگاه سوار می رفتی ام مانع شده تا باره در می اول حافظ محمد خان نائب بخشی و میسر بریت
 استقبال کردند و تا باره در می دیگر میان فوجدار محمد خان و نواب مراد و له بهادر پذیرا شدند
 و نائب فرش جناب محمود و استقبال کردند و ازین طرف ملاقات و تواضع عطر و بیان پنجیکه
 از جانب راجه صاحب بهادر شده بود و عمل بد و کشتیه های تحفجات و فیل و اسب پیشکش
 گردیدند راجه صاحب بهادر ساعتی نشسته گفتگوی رسمیه نموده بنشاست نشستند
 سیزدهم شعبان المعظم روز پنجم از جانب مهاراجه صاحب بهادر برای تمام لشکر سنانیک
 دعوت آمد و میانان را پیام اذن تناول طعام محل خویش دادند بعد مغرب جناب محمود
 با نغده کس برادران و سرداران و مقریان خاص محل راجه صاحب فتنه راجه صاحب
 در محفل خورد و نوش شریک نبودند وکیل مهاراجه صاحب حاضر بودند جناب محمود بهادر راجه
 سلام فرستادند آنجا هم سلام آمد و درین مکان بر که بود بسیار کلان اذاب البالب هر چیا
 طرف آن دالانها بودند و میان جوش منصف بود که بران فواره جوش میزد و در هر دالان
 یک یک لولی قصص می نمود هرگاه طعام آمد و دسترخوان چیدنی می تناول نموده شد مصید
 و بیست و پنج قسم طعام جمله لذیذ و پر کلفت بود و متصل آن مکان در کمره و دیگر صاحب
 بجوای و جیو طعام خوردند و دست شسته برای سیر آتش بازی و مکانی وسیع فشانند
 در می گریه گسترده و شیو بدین مختار ریاست شسته بود و از دور دیده برای تعظیم برجات
 و بتکریم تمام نشانید و پر یکجا دالان و دالان حوضی بود بسیار بزرگ و طویل و در می چیل چیا

فواره جوش میزد و همین جاکشیتیهامی تخت آمد و آتش بازی سر شد بعده در ایوانی که همراجه صاحب
 رونق بخش بود نمایان با جملة سرداران هر دو جهت صاحب را در فتنه و با همراجه صاحب را در طاعتی شکر
 قرینیه صد گریه نشین گری در آن بزم بودند و لولیان ازین لباس میرقصیدند از هر دو سو هم غزیه
 مودی شد ساعتی در آن بزم مستی خباب مد و در خدمت خود هستند همراجه صاحب یک یک حاضر تار
 و یک یک لکل یک یک بیرون پانچانکه نموست او نه صاحب مد و نه زوجه صاحب گفتند که خباب بیار اخلاق
 و تو وضع که سرداران با سر واران نیست با ما بجا آورید و ابواب اتحاد را بروی و دوستان که بشاد
 باین مخلص نوازی شاد باشند بعده رخصت شده بفرودگاه آمدیم روز دیگر بنیت شد وین
 بدر بار ما آمد و تذکره گفتند که بنده درباره ملاقات حضور با همراجه صاحب بهادر بسیار
 نمودم برادران نیست میخواستند که ملاقات شود و وجه کوشش بنده این بود که از تزلزل
 میخواستم که میان دورئیس بزرگ اگر اتحاد شود خوب است پس فکر بنده و است نامه غدر کرد
 و گفت که ای این صاحب بهادر بار با تعریف سامی میگردند خباب مد و در خدمت پرستند
 محال ریاست جیو پر و نوج چه قدرت گفت بیست هزار سپاه نوکر است و محال ملک
 یک که ورور و پویه از انجلیسی و سه لک حصه برادران و سی و سه لک در خیرات مستحقان
 و سی و چهار لک در خزانه و دخل میشود و در شرح ریاست می آید بعده بنیت فرخ شد جیو پر
 و سوادش خوب است طرق و شوارع عریض و هموار و عمارات نازک و مضبوط و خوشترنج
 و پر بهار باغات سرسبز بر از فواکه و اثمار عمارت آئینه از مرمر سفید شبک و نقش خوش اسلوب
 و مستحکم و دلکش است یازدهم شعبان کوچ کردیم بهیت و چهارم منته بشهر رحیمه و دایم مجرا
 خواجه عین الدین چشتی فاتحه خواندیم برین مزار مجاوران بسیارند و خلافت طریقه اسلام
 مهاغه در عظیم مرقده خواجه نموده روح حضرت خواجه قدس سره را آزار میدهند سلخ شعبان
 رو برآه نهادیم و دوازدهم رمضان کچا و فی نیچه و بستم کچا و فی اگره و بیست و نهم کچا و
 سی و ربع قطع مسافت یکمزار پوشش صد و هفتاد و میل در مدت شش ماه و شصت و یوم سوم

شوال سنه مذکور بمانیت و ابتیاج تمام پنجاه خود و بجهت پال سیدیم و رین سفر علا و دوا و بختار
معمولی و قیمت اشیای نوخر به شصت و هشت هزار یکصد پنجاه چهار و نیمه آری و با الا و در سفر و غیره

فصل ششم در ذکر سفر اکبر آباد

جناب مہر و مدد حال این سفر چنین مضبوط فرموده اند کہ ہر گاہ از تخریج مجلس صاحب بہادر
پلیکلک جنٹ بھوپال بوضوح آنجا مید کہ در ماہ فروری ۱۲۵۸ء نواب گورنر جنرل بہادر
و میرای کشور ہند با کبریا و تشریف خواہند آمد و در آنجا سران نامی ہند بلاقائش میآ
خواہند شد ششم جمادی الآخر ۱۲۵۸ء ہجری با عائد وارکان و اخوان و خدم و ختم کہ
بجلی ۲۰۰ کس و شمار بودند از بھوپال برآمدہ بقصبہ بیر شیشہ فقیم و از آنجا غرہ ماہ
رجب بہمت اکبر آباد کوچ کردیم چارم ماہ رجب بشہر سرسبز و دوازدم چھاوٹی گت
و نوزدہم چھاوٹی شیوپوری و بیست و ہشتم بشہر گوالیار رسیدہ خیمہ و خرگاہ در کھنڈا
بجھول باغ برافراختیم و روز و دوم چار سردار مہاراجہ سیندھیہ صاحب بہادر استقبال
کردند و سامان ضیافت بجمہ لشکر دادند و مہاراجہ صاحب بہادر بشہر چھانسی بودند و روز
در یافتہ تشریف آوردند و خواہان ملاقات شدند پنجم ماہ شعبان روز و شنبہ بہشت نوا
با جہدہ ارکان بھوپال و صاحب کلان بہادر سیو رنجنا مہاراجہ صاحب بہادر فقیم
نوزدہم شلاک توپ سر شد ستولیہ صاحب بہتہا لم شتافہ از کالینک فرو و اور و دو گونی
تو اعد سلام بجا آورد ہر گاہ در کاخ شان در آمدیم و بایوانی آراستہ کہ رو بر ویش
سایبان ماہوتی با جہ ہای نقرہ کشیدہ بود رسیدیم مہاراجہ صاحبہ قدیم پیش آمدہ
مصافحہ کردند و بر کرسی نشاندند درین مجلس قریب پنجاہ کس کرسی نشین بودند بعد
گفت و شنفت عرفی و رسمی مہاراجہ صاحب بہادر اول عطر بجا دادند بعد جہا کلان
و میان فوجدار محمد خان و نواب محمد خان و نواب مراد دولہ و بیڑہ پان صرفین
و صاحب کلان از دست خود دادند و باقی کسان را نائشان تقسیم کرد و پنجین

حاصل گل قسمت گشت بعده در یک گشتی دوتار فغان سفید از گلاب ترشده آمدند و ارج صاحب
یکی بمن و دیگری بنصاحب کلان و او را انگاه خست شدیم و ارج صاحب احتیاج لب و فرشت
مشایت کردند و دیگر ششم شعبان ۹۸۰ هجری مطابق بستم و هفتم جنوری ۱۵۸۲ م روز
شنبه و ارج صاحب را و سید هدیه صاحب بهادر بخیمه ما آمدند و ایا و دوما بستم یک شک
توب سر شدند و جمله اسم که او شان ادا کردند ازین طرف هم ادا کردند و نظام سوارشان
باین پنج بود که پیشاپیش تا قدمه سواران بودند و باز جوق پایا و گان میواتی باز جوق پیادگان
قرابین بروشن باز حلقه اخیال با جلهای زرد و زری و عمار و دیو و جهای مکاف باز پان
کتل با ساز و یراق سیم و زر آراسته باز کرده چو بداران با عصاهای نقره شیر دمان عقبشان
هر کار با و بایان بداران و باز بزم بداران باز سه ترب سواران رحمت لکن سرباز چهار سردار
اراکین یاست باز و ارج صاحب بهادر بر سبب سواره و عقبشان افسران سپاه
و سواران سرخ و زردی باز و هفتم شعبان از گوا لیا رو با کبر آباد نهادیم و هفتم شعبان مطابق و هفتم
فروری روز شنبه و غل کبر آباد شدیم و کلکتر صاحب بهادر اگر استقبال فرمودند و شک آتوب
جسب دستور سر کردند بستم و سوم شعبان دیو و صاحب بهادر سکر اعظم با چند صاحبان
عالیشان از طرف لار و صاحب بهادر تشریف آوردند از جناب جناب مدوح سلام گفتند
و مناج پر سیدند تواضع عطر و پان حسب دلج بعمل آمدن شاهزاده فروری و دوشنبه روز بدار
خاص لار و صاحب بهادر داشت اخوان و سرداران خویش سواره رفیقیم یک سکر صاحب بهادر
و یک صاحب لار و صاحب بهادر و یو لیکل اجنٹ بھوپال تاپا فصد قدم بیرون ستر
پذیرا شدند و دیو و صاحب بهادر سکر اعظم و مید صاحب بهادر و زریٹ اند و واحد
ستر استقبال کردند و زده توب سلامی سر شد و لار و صاحب بهادر و تالب فرش تعظیم نمودند
سکر صاحب بعد جلوس گفتند که لار و صاحب بهادر میفرمایند که لار و دکنیک صاحب بهادر
و میک بولایت لندن رفتند از جناب ملکه مغظمه تعریف شما بسیار کردند و جناب ممد و طر و شما

بسیار خوش بوده اند و مشتاق ملاقات گردیده گفتند او فی فرمانبردارم این مهربانی او شایسته است که مرا یاد فرمودند سکر صاحب را گفتند اراده شما برای رفتن کجاست گفتند است گفتند بیهوش رفتن آنجا کیبار فرض است چون بروم بختیاب اول تحریرش که خود ختم نواز شاه جهان بیکمربانیه عاقلست سانی است گفتند ما با بسیار پارس خیال او شایسته است باز فرمودند شما اراده دارید چه سیکری و غیره بلا و دارید لا و صاحب این اراده خرسند اند و خود هم شوق کلکشت بلا بسیار میدارند گفتند سیر لا و صاحب بهاد و شاهانه باشد و رفتن ما برای تفریح خاطر و تفریح عقل است که از سفر تجربه های بسیار حاصل میشود بعد از خدمت شریف و دوگاه خود آمدیم هفتاد و نوری مطابق بست و هفتم شعبان بدربار عام گوزری رفتم لا و صاحب بهاد را تفریحی که سر دربار کرده است اسی سروران هندان مجلس تقریب دو غرض یکی ملاقات شما و دیگر تبلیغ حکم ملکه معظمه معتقد کرده ام ملکه معظمه را بسیار رعایت و بیهود سروران هندی منظور است و من بسیار شکر میکنم که ایشان حسب اطلب من زود آمدید از آنجا که از ما و شما نخستین بدربار خاص ملاقات گردیدند اما این وقت ضرورت گفتگوی طولانی نیست مختصر آداب حال هندی چند مراتب بیان میکنم که بجای آوریش بر بنگران فرض است بالفعل در هندیستان فساد نیست و سر داران زمانه مغلوب و از قوت و شوکت ملکه محبوبی واقف اند منظور است که در مجموع وقت از خیال قهقار ملک غیر از بمانده هر قدر ممکن بود برای راحت و ترقی دولت هندی کوشش کرده شود و ریل و تاب ترقی از عجایب است تمام کشور رنگ ازین فائده یافته اند و صاحب دولت گشته شما هم درین کار صرف همت نمایند و فائده بردارید و در تعلیم رعایا و تفریح مدارس تعمیر شوارع و استیصال هیزان مشغول باشید که شما و رعایای شما را فائده و رحمت رسد و من بسیار خوش شدم که اکثری از شما در پشتهای خود محصول بفیاضه را که موجب نقصان تجارت بود و توفیق نمودید از آنجا که سرکار بکسیه و الیه تمام هندی است لهذا از پیشگاه ملکه بر فوجی قاهره حکومت ماست که اگر جانی فساد بینم سر او هم و کسانیکه در هندی کوشند حمایت شان کنم پس است

سرداران اکنون من از شمار خصم می شوم شما بمن و امان بجای خود روید بعد از این کلام
در بار بنخواست شد بعد هم فروی حسب قاعده لار و صاحب بها در بنجیمه گاه آتش هینا و روید
مناج تعظیم مقرر به بجا آوردیم نوزدهم ماه مذکور لار و صاحب بها در اگر به بجای خود تشریف برد
و نام رمضان مطابق ششم فروی از اگر به سوی بھوپال روان شدیم و یازدهم شوال مطابق
یکم اپریل در چهارشنبه داخل بھوپال گردیدیم درین سفر نازد از مصارف معمولی چهل و یک تن
و ششصد و سی و شش روپیه نیم آنرا پادشاه لار و صاحب بها در تفضیل ذیل

مذکور لار و صاحب بها در

نهیج سفر

علاوه

لوه

و از لار و صاحب بها در ضاعت قیمتی بفرده هزار و یکصد روپیه بار اعنایت گشت

فصل پنجم در بیان سفر مکمل و اوله شرفما

هر گاه والد ماجد از نظام ریست گرفت یافتند غم سفر کعبه کردند و بشوق زیارت
کعبه کمر بست بر بستند لواب قدسیه یک صاحبه و میان فوج بار محمد خان نیز هم سفر شدند
بست دوم جواد اولی سنده کیتر و دو صد و هشتاد و هجری مطابق پنجم نومبر سنده کیتر
و هشت صد و شصت و سه عیسوی روز پنجشنبه از بھوپال برآمده سه روز بیرون شهر در
باغ فرحت افزا قیام وزیدند و قافلہ مردان و زنان را که قریب هزار نفر بودند بخدمت بزرگ
روان کردند و خود با ملازمان خاص و مادر و خال خویش بست چهارم ماه و سنده کیتر روز
کود کردند و تا نا بهر کانون متصل شهر بزرگ پور که دمان زمان ریل تا آنجا رسیده بودند ریل نزل
رفتند و از آنجا بر ریل قرن عافیت دوم ماه رجب بخل بند بیلخی شدند و سه چهارم رجب
گرفتند و دو چهارم ریل سائر ملازمان مع اسباب سوار شدند و خود بر مرکب خانی با هر دو
بزرگ موصوف و مدار المام محمد جمال الدین خان بها و نائبل ملک محروسه ریاست
بھوپال و دیگر ملازمان خاص بست و پنجم رجب سنده کیتر و دو صد و هشتاد و هجری مطابق

ششم جنوی سکه اع نش ستم و بعنائیت حافظ حقیقی بجافیت تمام سیزدهم شعبان ششم هجری
مطابق سبت سوم جنوی سکه اع عبور دریای شور کرده و در بند جده غرق و آمدند و بعد چهارم
مذکور چهارشنبه روز وقت غشا و شهر که نظر در و دوست داد اعمال عمره او اگر فدا ششم پنج
از که مظهر روان شده و نهم مناسک حجة الاسلام بجا آوردند و از بلده شورش بدین
راه مدینه منوره پر نظر بود و از ده آنجا بجهه ری موقوف دهم ششم چهاردهم ذی الحجه سده مذکور
مطابق سبت و یکم منی سال مسطور سجده آمدند و بهر جهاز و خانی با صاحبان مذکور سوار شدند
و پنجم محرم سده هجری روز جمعه مطابق دهم جون سده اع لنگر جهاز در بند بمبئی شد و با کوزه و
و دیگر عامه و اکابر بندر بفرم ملاقات دست داد و شازدهم محرم سده هجری مطابق سبت
جولائی سده اع بر کالسکه و خانی ریل شسته بشهر محی آباد و پنا تشریف بردند و چند روز
در آن شهر تریهت بهر بنا بر موسم باران اقامت کرده و غروب پنج الاخر سده اع هجری
مطابق سوم ستمبر سده اع روز شنبه از پونا کوچیده منزل منزل راه طی نموده و روز چهارشنبه
سوم جمادی الاولی سده هجری مطابق پنجم اکتبر سده اع و دخل بھوپال شدند
و بهقبال تاقیه سکندر آباد رفت و هیچ تاریخ هندی و ستان یافته نشد و که پادشاه
از اهل اسلام ازین کشور حج رفته باشد و اکنون هر سیر امیر کوخا بدرفت مقلد جناب
ممد و مد خواهد بود و این سفر سوامی اقسام پارچه پیش بها و زیور و صاع پیش قیمت که شریف
و خدام حرم محترم و فقرا و غریبا و مساکین را الوجه الله و الله مبلغ یک لک نوبه و نه هزار
و هشت صد و هشتاد و دو روپیه هشت آنه بصرف آمد و بهیچ رنوا بقیه سیه یک حساب
نیز خرج کرده جناب ممد و روزنامه چنان سفر مبارک و مجلد کالان نوشته اند و لید خانی
ولیم و ابی اسپرن صاحب بهادری بی ملنگل اجنت بھوپال آنرا در زبان انگریزی ترجمه
کرده و بطبع آورده اند و شخص این است چند جده کناره دیای شور آباد و از یک لشیانه
تا هفت آشیانه عمارت دارد و از و در نظر چهار نشینان خوش وضع می نماید بنیاد و دیوارها

مکانات بیشتر بخت و مضبوط و بر آسان شهتیرهای خراب را بر یکدیگر نهاده بران گل و رنگ گسترده
 آب پاشیده نیک کوفته خام سقف میسازند رسم سقف بخت بسیار کم است و در هر خانه بیت الخلاء
 و بابو چنانچه و غسلمان بخت می باشد ساکنان آنجا عرب و ترک و حبشی و برخی از اهل هند هستند
 بیشتر تجارت می نمایند لباس عربی می پوشند و بعضی گفتگو میکنند و دولت مندانش خوش خوارک
 و خوش پوشاک میباشند و در شهر آب شیرین نیست بیرون شهر در جویهای بزرگ آب باران
 فراهم میگرد و آب شامیدن اهل جده می آید و درین بند فضل یعنی وکیل ملکه است و در
 و شاه فرانس و شاه ایران بود و باش میدارند و بیرون این شهر قبر حضرت خواجه
 و دو دیوار تخمیناً سه صد قدم درازت امان بلند ساخته اند باین شکل  و بجای
 سر یک قبر کوچک و بجای پایتخته دیگر و در وسط محاذی نام یک قبر از هر دو بزرگتر بنا
 نهاده اند و مگر داین قبر احاطه وسیع مشحون از قبور است بران چادر وار کشیده اند سید غلام
 شریف مکه معظمه و غرت احمد پاشا حاکم مکه خبر و دیار یافته نامه نوشته و چون از جده
 بککه معظمه روان شدیم قریب جده سلیمان بیگ پسر پاشه و برادر خرد شریف صاحب تخمیناً
 با پنجاه پنجاه سوار ترک بر سیم استقبال تشریف آورده ملاقی شدند و هفدهم شعبان سال فکوه
 قریب غشا و فعل شهر مکه معظمه شدیم سر راه قریب صد پیاوه در روی پوش و چندین روز در
 شریف صاحب برای استقبال تساو بود و در این فوج قانونی سلام کردند همان دم
 اذان عشا بگوش آمدند باین اسلام و در هر محترم شتافته اعمال عمره مثل طواف ایستادیم
 و سعی سجا آورده شد بعد راه رباط که سابق برای اقامت حاجیان بنا کنانیده بودیم
 پیش گرفتیم غلامان شریف صاحب آمدند و گفتند که شریف صاحب برای فرود آمدن
 شما در خانه خود در مکان علمیه مقرر فرموده اند با پنجاه تشریف برید غلامان را بپوش گرفته و در
 شدیم چون بر دروازه شریف صاحب سیدیم برادرشان که برای استقبال آمده بودند و شما را
 منتظر خود بر دروازه استاد یافتم بعد السلام علیکم و تپاک تمام باران بکمان عالیشان خود

بروید و دروالات نامی وی فروش قخل کاشانی مغرق زرد و زری گسترده بود و چند غلام حبش
لب فروش با ادب استادہ آنها عرض کردند کہ چہ تہن اول کنند چون انما تامل شد جعفر افندی
ترجمان گفت کہ رسم اینجا همچنین است چہ نوش جان نمایند بر خاستیم و بہت شستہ در شہر
رفیقہم قسام و الوان اطعمہ تخمیدنا و پانصد رکابی حبشی بر شیلان بزرگ چیدہ بود چہ خود
بجوابکہ رفیقہم روز دیگر نیز صبح و شام خوانہای طعام شریف صاحب فرستاد و سوم روز
قریب مکان عمر بن عقیل خانہ بستکہ اگر رفیقہم یکہ معظمہ بسیار آباد است مکانش کہش
ہفت منزہ عالیشان و اشیای ہفت کشور در آن بقعہ مبارک میسر بیشتر کا نشان شد و ہمین
و از بہرہ افزوتر شریف یکہ معظمہ اندر گذشتہ کہ ہست آن بی دخت و سبزہ بی آب بسیار زیست و
شدت گرما میشود و باد تند و گرم می وزد و مگر در شب باد خنک می دہد و شبانہ نہایت خوش
و سرور میباشند و گاہی ابرہم رومی نماید و برق سے رشتہ در عمدی غردا بازاران کم میاند
و اکنون رقص و سرود و رانجا نیست و آنچه ہست بغایت نا طبع و فوج ترک باندک تفاوت
در قوا و اخذ و روی مثل فوج انگیزی است گوشت شتر و دنبہ بیشتر خویش مردمان آنجا است
فتوہ و حیای و تقلیان بسیار استعمال می نمایند اکثر مردم عرب بسیار جفاکش مضبوط اند
با آنکہ در رنگ و جہانمانا مردم ہند اند حالان را دیدہ ایم کہ دوسہ من بارہ دوش گرفته
بی دقت بالای زمین میوزن نان از مردمان اکثر قومی یکدل بودہ اند سواہی اہل اسلام و دیگر
در آنجا نیست زبان اہل مکہ عربی غیر فصیح است بجز خانہ شبی فلاح خانہ کعبہ و شریف مکہ
و مکہ و خانہ دیگر احدی عربی الاصل در آنجا نیست درین شہر حال مردم ہند و بجا را و انفا
و غیرہ آباد اند بسبب توطن و گدشتن یکد و پشت متشکل باشند کمال عرب گشتہ اند و ہم از
رج مسکون ہر سال مردمان مختلف اللسان برای حج می آیند باین وجہ خلل در صحبت بآن
رو نمونہ و اہل باد کہ ہنوز عربی ہستند زبان شان قدیمی ہیست تنخواہ گرفتہ نوکری
خدمتگاری کردن عادت در و اچ نیست کنیزان و غلامان حبشی و گرمی و چہرہ خوش شہرند

از نما خاست میگردید و هرگاه میخواهند بازی فرود شدند در هر محله برای غسل حمامهای بزرگ
بنایت مکان اندزن و مرد جدا جدا تن میشدند آب نهنزیده خاتون بنایت لطیف و
شیرین است بیشتر مردم آب نهنزیده را تر بوزخار و غیره میوجات که از طائف می آید
بنایت لذیذی باشد تعریف اسپان عربی نجدی و کجیل و ابیان و وزان و محنگ
و مجلس و ختلی و ساز و آقامی رومی بگفتن و نوشتن درست نمی آید تعلق بدیدن دارد
روز و شب قسام اطعمه در بازار میسرسنگ و اما قلیه و قورمه و غیره بی نمک میباشد چه رعادت
تیرکان فعل است که نمک ساییده و نمکدان بر سر دستر خوان می نهند هر کس بر غمت خود
پاشیده تناول می نماید و سبب الحرام هیچگاه از اذان و بعد نیم شب اذان تجمیع و هنگام سحر تحمیم
و دم نماز پیشین تکیه آواز بلند گفته میشود و ترجمه آنست که شخصی بلند آواز خوش گله بوقت سحر
بر مناره بلند برآمده آیات قرآن شریف که در آن ذکر غلطت جلال و توحید خداوند تعالی
بمعنوم رحم و غفو و غفرت میباشد با جان خوش میخواند و در دو بر غیره آل اصحاب می فرستد
و این ترجمه را بوقت بنایت و نجسپنجهن می نماید و مکانات گرد حرم شریف را در سه جبهه را
خواه می گویند دوران حاجیان فرودی آیند شازدهم رمضان المبارک سنگینه را رویند
و ششاد چیری سجناء شریف صاحب فیتیم ملازمان شان استقبال کردند و قار حرم سر اسانید
از آنجا سه نفر خواجه سرا پیشاپیش رفته تا درجه اول مکان برده یک سوشند و کثیر کان کرجی
پاکیزه لباس و بر و آمدند و بالا خانه درجه دوم همراه بوده و علی ه گشتند زنان عصره که از اول
صف کشیده استاده بودند در هر دو فعل را دستمانی داد و زین درجه سوم طی کنانیدند
چون فرا رسیدی بام رسیدیم دو کدبانوی شریف صاحب استقبال کرده در ایوان نشست
برونداد شریف صاحب مرادیده برخاسته تالب فروش رسیده بمن بر خوردند و هر دو درجه
شریف صاحب بمن مصافحه نمودند و بوسه بر هر دو جانب گردان و هر دو خسار و لب و رخ
سمن دادند و کمال تواضع و اخلاق و بعد مجلس نشاندند تمام مکان از شیشه آلات و فرش

مسکنت آراسته بود و از اوج شریف بسیار خوبصورت و جوان از سترمان غرق زیورآلات
 بودند و رخت ترکی در بر داشتند و بالایی سرطی شان رومالهای خردوشیمی که بعرنی آرا
 عصا به گویند کج بسته بودند و بران محبو کلاه حلقه گلهای جوهر رخشان نهاده بودند و بغایت
 دلچسپ مینمودند و کزاکت و خوبی آن گفتم است بی آید و فی جنبش به گام ز قمار و گفتا آن
 گلمه سه می جنبید و نهایت خوشنما معلوم میشد بعد ساعتی شریف صاحب جازت خواسته
 تشریف آوردند و بکمال خلاق گفتگو کردند و قهوه و شربت انداز و گلاب پیش و بخور و عطر
 پیش کشیدند حسب عموال عرب قهوه و شربت نوشیدیم و از بخور آستین و دهن خود خوشبو کرده
 رخصت شدیم تا در خانه میشتایتم کردند و از سلیمان بیک پرساشه مکمل معلوم شد که عسکر ترک
 فی کس واجب بیت قرش که سه نیم رویه کله در شد و پوشاک و طعام سه وقت و چای قهوه
 و وروی از سر کار سلطان فی می باید بگی خرج یک کس تخمیناً بیت و یک رویه کله در و ماه
 میباشد و محمد حسین ترجمان گفت که اعراب ذی غرت هرگاه در مجلس شریف حاضر میشوند
 بوسه بر پشت دست داده باز می نشینند و اعراب کم عزت بوسه بر دامن گرفته شریف
 نیکیه ند و نوکران و غلامان گوشه مسند شریف می بوسند عرفات از بیت الله کرده
 فاصله دارند ششم فی کج حاجیان احرام پوشیده در انجا میروند و نیمه و خرگاه بلند می نمایند
 نهم فی کج و فرج ست از بیج مردمان احرام پوشید بر بنه سر لبیک گویان در فضائی آن
 میدان استاده میشوند و در سایه خیم هم می نشینند و آب و نان هم بخورند اما از حد عرفات
 بیرون نمیروند و خطیب هنگام ظهر تا قهوه سوا می آید و بالایی جبل حمت که بر قله آن چو تپه و برآ
 قیام ساخته اند ششامته خطبه می خوانند و وقت عصر ختم میکنند و بین ساعت قنوت است
 و قنوت نوزده مرتبه و بالا رفتن کوه سنت نیست هر جا خواهد باشد قریب شام و بعضی بعد از
 چهار روز از عرفات مراجعت کرده شب در مزدلفه قرار میگیرند و مدافع از توپ فایده مسکلت
 میشوند که تمام کوهستان بازیه می آید و هنگام سر شدن طرف کیفیت می نماید عرا بهما

توبه پنج باسی مصری کسان و دووان می برند و در جهان دوش توپچیان برق دست کمال
سرعت توپ پرکنان و سرکنان می برند و این کار شرف عادت است صبح و بزم و نجبه
از فرغانه بمنامیرسند و از آنجا بکله می آیند و طواف زیارت میکنند و باز بمنامیرنوقت میگردند
و سه روز در آنجا میباشند و رمی انجامی نمایند و این سه روز را تشریف می نامند و درین ایام
خاجیان هفت هفت سنگریزه بر هر سه جبهه یک یکبار میزنند و آنرا جبهه اولی و جبهه وسطی
و جبهه عقبه میگویند و این حرات منارهای سنگ خشت است پس از آن سیزدهم و دهم و نهم
رو بکله می آرند و بعد طواف الوداع قوافل بکشورهای خود روانه میشوند و در حین خوش دولت
و میدان عرفات و لغز و مردوزن و کودک و پیر و امیر و فقیر چند صد هزار مسلمان گهش
بایستاد و سامان از هر دیار فراهم می آیند و بیک کیمین احرام بسته نیایش کنان از مواضع
ترسان آمرزش از خدا خواهان در هر حله عرفات یکجای می نمایند گروهی در غیمه و خرگاه و رنگ
بنظری آید اصناف آشیای عالم در بازارهایش بهم میرسد شتر و دنبه که محاسبان شمار آن عاجز
آید و قانی میگرد و دو هر سال همراه قافله مصری غلاف سیاه حریر زرشاده سلطان روم باشکوه
تمام برای پوشش کعبه در محلی می آید فوج سلطانی باترک و ششم مثل اسپان کتل و طوق و غسل
و امیرالحاج همراه او می باشد شترهای محل نهایت عمده با جلهای محل سبز و وزی بسیار است
میباشند و چند شتر با جلهای مکلف نیز همراه شتر محل میباشند که اگر شتر محل کش میرد این شتر را
بجای او محل کشند چند وزیران محل از حیل رحمت استاد میکنند بعد حج بکله معظمه برده غلاف
کهنه برآورده غلاف جدید می پوشانند و کهنه غلاف را نصف شبی کلید بردار کعبه میگردد نصف
خواجه سرایان خادمان حرم پاره پاره قسمت کرده می برند و خاجیان را مقدار یک حبس بپوش
چند رویه تبرک میدهند و پرده دروازه و کمر بند که تمام زرد و زری می باشد بجهت شرف میگرد
و غلاف اندون کعبه که از خیر سرخ میباشد هر سال بدل نمیشود هرگاه سلطان جدید تخت آید
میگرد و آن غلاف می آید جلال الدین سلطانی در تاریخ خود نوشته که محل کسوت کعبه ابتر کا مصر

میگردانند و آن روز مثل عید نویسی می نمایند و این رسم بدعت از سن ششصد و هشتاد و پنج مرسوم
 شده و اول کسی که کعبه لباس سیاه پوشانید انصاف بدین اقدار خلیفه عباسی است که تا حال
 مرسوم است و الا پیشتر جامه سفید می پوشانیدند سواری شریف مکه مکه به ششم و هفتم چهارم
 و پنجم بزرگ و هفتم تمام جلوه میکند نخستین زاد از بیت اسب عربی که تعریف و تکریم
 و اسمالت و نجابت و غریت و سرعت آنها بسیار است با ساز ویراق طلایی و نقری و در
 جنبش پیش پیش میباشند پسترازان ناقهای با دوقمار که بعضی دو گول گویند با جلها محفل
 زرد و زردی و در آن میان دونا تو مخصوص سواری شریف از گوش تا تمام گردن بساک و پیکان
 کلان فرزن که قیمت ساز هر دو کم از چهار لاک و پیه نخواهد بود می برای پسترازان و دوسه صد
 سوار ترک با ترکی لباس عمده عقب سواران نظام ترک خوب آراسته عقب شان چهار عمده
 غلام شریف مسلح و نجوش لباس عقب شان عزیزان و پسران شریف بر اسپهای آراسته
 زرین ستام عقب آنها صنادید و ابطل و شیوخ عرب و کاکا بر تراک و غلامان جیشی مگر جی
 خادمان شریف عقب شان اعراب از قبایل مختلف و شرفای با دوشین قریب یکینر جمله
 شتر سوار و شریف بر اسب مصع ساز سوار و همراه سواری مرغ و روشن چوکی هم میباشند و
 حج تاسه روز ساطع اقسام طعام در خانه شریف میامیند هر کس که بلا اوقات می آید چیزی تناول
 کرده میرود و بلیکم که از مقابل آن در دریای شور جا جیان هندوین احرام می بندند نام گوشت
 و احرام نیست که اغسل کرده از یک پارچه سفید تهنه بندی بندند و یک چادر سفید بر پیش خود
 می پوشند و زنان بختی که پوشیده باشند جهان در بر میدارند مگر آنکه پارچه بشتی نباشد
 و در بیداری دهن بر روی گیرند و خوشنودمانند و در طعام بخورند و زن و مرد با هم مقاربت نکنند
 و بر و غش و رموی سر نه اندازند و نه شانه کنند و نه در چشم سرمه کشند و نه زیور پوشند و نه کلام
 جانور را شکار کنند و نه آنکه طوائف کعبه نسازند و در میان صفا و غره ندوند و درانی و طوق
 ننمایند از لباس احرام بدنه آیند تراشیدان روی تمام سر را حلق میگویند و اندک کعبه از قترها

بریدن راقصی نامند زمان بقدر چار انگشت گیسو از مرقاض می برند بدین جانور قربانی را
 گویند شتر باشد یا گوسفند یا دنبه و رسم است که جانور را از وقت خرید تا دم قربانی آبارم میدارند
 و بقدر مقدار وصل پانچهای عمده هنگام قربانی بران انداخته فوج میکنند و جل را نیز میکنند
 و گوشت قربانی هر کس خواهد بود بخورد آداب حد حرم در رقبه زمین حرم چون سلمان قدیم
 می نمودن شاخ و گل و برگ و بار اشجار آنجا را از دست خود می شکند و از حرم بفاصله یک کوزه
 و میان کوهستان جایست تعیم نام مردم از آنجا عمره می آرند و طریق آوردن عمره است
 که از راه بسته دور کعت نماز نفل خوانده لبیک گویند بکه آمده طواف کرده در مقام ابراهیم
 دور کعت نماز نفل خوانده سعی صفا و مروه نموده موی سر تراشیده یا قدری بریده از کوه تپه
 بیرفوی طوی نام چاه است داخل حد حرم بیرون شهر حاجیان در آنجا رفته غسل کرده بکه
 می آیند و این غسل سنت است و حال اتصال این چاه مسجدی تعمیر کرده اند مسجدی چهل ساله از
 کعبه بفاصله نه کوه واقع است از آنجا هم حاجیان عمره می آرند و این اعظم کلان گویند
 جبل نور و غار حراد داخل حد حرم بیرون که واقع است و نخستین نزول وحی بر پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا شده این کوه تجمیعا و ذیل باندست بردهن غار قبله بنا
 کرده اند در آنجا دور کعت نماز نفل میخوانند و بالای کوه نوزدهم مسجد است جبل ثور داخل
 حد حرم بیرون شهر که واقع است در آنجا هم پیغمبر خدا صلعم عبادت الهی کرده اند حاجیان
 میروند و دور کعت نماز نفل میگزایند مگر برین جبال رفتن سنت نیست جنت لم علی نام
 گورستان مکه معظمه است در آنجا بسیار قبور اهل اسلام است حاجیان برای زیارت میروند
 زیارت موقی سنت است مسجدی برین شهر مکه است که در آنجا جنات بروست پیغمبر خدا
 ایمان آورده بودند و دیگر مسجدی شجره است درین هر دو مسجد مسلمانان میروند و دور کعت نماز
 نفل خوانده بر سبزه جبل بوقینس متصل حرم است پیغمبر خدا صلعم بران کوه رفته عبادت
 خدا میکرد و حال برین کوه آبادی بوده است صفا و مروه دو کوه اند فی زمانه دین

آنجا باز است متصل کعبه در یک گوشه محرابی ساخته اند تا شرفهاست و روبروی آن تختی بنا
 بقاصله دو نیم صد قدم کوه دیگر است هاشمیه و از صفات نام و هفت بار میروند و می آیند
 و عابد رگه آبی میکنند و در میان این هر دو جاجایی است که آنرا میلین گویند و مقر است که
 مردان آن قطعه زمین را دیده طی میکنند و نام این دویدن سعی است سه دور و دو دور
 و یک دور جماعت است و دو ابواب حرم شریف باین تفصیل اند سمت مغرب باب عمه یا نبی
 باب ابی لوداع جانب جنوب باب مهانی باب حاکم الحیدیه باب شریف باب الله باب صفی
 باب البغده باب الرب که آنرا باب النوش هم میگویند طرف مشرق باب علی باب عباس
 باب النبی باب السلام طرف شمال باب ذبیح باب مدرسه سیامانی باب الحکمیه باب الزیاده
 باب قطبی باب وسطی باب مدرسه زمانیه باب عتیق چاه زعفران از درون مسجد الحرام است
 آبش قدری تلخ است و آب آنکه شب و روز بر هزاران دلو از وی کشیده میشود و بیج و بوم
 آبش کم نمیشود و نه زیاده حاجیان آب او را بطریق تبرک بدای خود میسوزانند و این جانب است
 و استاد می آتش مانند غسل و وضو هم از آن می نمایند و استنجا ازین آب مکروه است چنانکه
 کعبه نماز هر چهار مذاهب اهل سنت و جماعت میشود و این چهار مصلی خفی و شافعی و مالکی
 و حنبلی و زمانه خلفای بنی العباس بنایافته و نه سابق یکجا نماز میشود و عمارت کعبه که
 موجود است تعمیر کرده حجاج بن یوسف ثقفی است مقام ابراهیم روبروی حجره کعبه است
 و در کعبه نماز فضل بعد طواف در آنجا میخوانند و بر بنبر خطیب و ترجمه و عید الفطر خطبه
 میخوانند و قریه کتب خانه در آن هزاره کتاب هر علم و وقت است اهل علم در آنجا نشینند
 می نمایند و نقل هم بر میدارند که کتاب ابرون از کتب خانه یعنی بر مذقبه ساعتی خانه
 در آن اقسام و انواع ساعات مانند روم و فرنگ برای دریافت وقت نماز نهاده است
 و این نیز جمعی احداث است زیرا که اوقات صلوات پس در شرع معروف است حاجت
 بساعت ندارد و اگر در حرم یکصد و پنجاه و دو دقیقه برنجی بر سقف نصب اند طواف حج را

فصل پنجم
 در بیان سفر کعبه
 حاجان از آن دور
 بود

خواهند فرمود و موسس که اسانت آرد و نیت بار مخلص خواهند فرمود می باید که حاضر
 در بارند که شودید که در مجموع در ملاقات اشال شما مسرت می افزاید و رفتن شما در مجموع وقت
 ببارگاه گورنری بطور گریست کمیند آرد و در بارگاه گریست ماستر بوجه خصوصیت بسازی
 و مناسب می نماید و والده ماجده جوابا نوشتند که مخلصه کمال مسرت حاضر در بار خواهند
 و حسب قاعده جمعیت جان ولیم و لپی اسرن صاحب باورسی بی پو لنگل اجنت بھوپال
 تهیه سفر کردند و نوزدهم جمادی الاولی ۱۲۹۰ هجری پیش خیمه از بھوپال سمت محل مقصود
 فرستاده شد و خود ببارگان و اعیان بیت و یکم ماه مذکور حضرت فرموده و منازل در محل
 سفر آبسانی طی نمود و بیست و یکم جمادی الآخره رسد الیه خیمه در آگره زدند و دوم حسب
 سبت ۱۲ هجری مطابق دهم نومبر ۱۲۹۰ ع روز شنبه هنگام شام لار و صاحب بھوپال
 از کلکتہ بسواری ریل باگره آمدند و دوازدهم نومبر برابر چهارم جمادی الزایان و راجگان
 و امرای هندوستان جداگانه ملاقات کردند و دهم نومبر جلوسران در بارگاه عام فرام
 شدند و جلسه ملاقات منعقد گشت چون مجلس از ایشان مشحون گشت لار و صاحب بھوپال
 با سکران و مصاحبان قدم رنج کرده بر تخت نشستند و باین تقریر زبان کشانند که ای
 سروران من بسیار شادمانم که شما پیش من آمدید من بشما مبارکباد آمدن اینجا می گویم
 و زبانه سالن این شهر دارالحکافه بادشاه هندوستان بود شمار باین پنج با هم ملاقات
 کردن خیلی خوب می نماید ما را جناب ملکه معظمه منصب لیسری عطا کرده است باینجه
 از بوسه ای نرمی رتبه ملاقات کردن مناسب آمده می باید که باین گفتگو گنجد و باین
 انتظام مملکتها می خود مطالب و مقاصد ما را بگوش دل بشنود باینجه و دانهائی حکمت
 کردن آسان نیست اما بتوجه خاطر بهم رسیدن استعداد این امر خطیر ممکن است لیاقتیکه
 برای این امر اہم شاید و باید کمتر سروران هند را جاهل است زیرا که ایشان از آغاز
 سن شعور در تحصیل خود شناسی و سلیقه کار فرمائی عاقبت اندیشی را ملحوظ داشته اند

و نه اولاد خود را از تربیت و تعلیم شایسته مذهب کزند باین وجه بیشتر چنان شد که هرگاه
که نام رئیس مهندی ازین جهان گذشت کسی اورا بدانانی بود یا از مغزی یا از کمر و دوزندگاه
امرای مهند ز نقاشی شان از راه خوشامد و چا پلوسی بصفاتی توصیف و تعریف شان
میکند که وجوش در آنها یافته نمیشود و بعد مردن آنها حقیقت اصلی شان بر زبان
می آرد نام بهادران از صفی روزگار مجوی گرد و دگر نام حاکمان دانا و نیکو کار و واهم جری
روزگار ثبت میگرداند ایام جنگ و غارتگری درین وقت از هندوستان چنان و نهفته کشاید
بازر و نمایانگر بعضی سرداران را که درین مجلس عالی موجود اند آنوقت یاد خواهد بود و حال
زمانه گذشته بساعت آمده باشد که کاخ بادشاه و کوچه گدا و مندر و مسجد هندو و مسلمان
همه از دست غارتگران محفوظ نبودند و در ملک هند هر سواد ویرانی و پریشانی بنظمی آمد
اینهمه طبع را حکومت انگریزی متصل کرد اکنون هر سواد آبادانی یافته میشود و رعایا
قرین امن و امان می نمایند با وصف این فاعلیت هرگاه اوضاع اقطاع بعضی از ملک
بغور ملاحظه کردیم معلوم شد که هنوز تکلیف ظلم و تعدی باقیست و مجربان پادشاه بسیار
جرومانی یا بندن پس منیکه رعایای انگریزی را حاصل ست همچنان نسبت رعایای خود را
ملفوظ دارند و این امر از و االیان ملک عثمان الوقوع ست سرداران را برای حفاظت
خویش و میر و تاشا بسیار فرصت ست و امیر که در خبر گیری ملک خویش تغافل می ورزد
امید نیست که نائب وی چنانکه باید خبر دار ماند و خد متبک باید بجا آوردی از نظام و حجت
که تو این معقول مقرر کرده شوند و کار پردازان مالی و ملکی منتظم و اوقت کار بدو مساوی
باشند تا رعایا بیاساید و برای تعلیم نوجوانان مدارس محبت بیارن شفاخانها مقرر نمون
می شاید مدعای ما زین تقریر اینست که هر والی ملک بحسب مقدار خویش برین سخن عمل
نماید هرگاه انگریزی غرت آن رئیس خواهد افزود که ملک خود را منتظم و رعایا را شاد داشته
فضیلت حاصل خواهد کرد و بعضی سرداران درین بار عام موجود اند که درین باب شهرت

حاصل کرده اند مثل مهارانجیدین بهیه صاحب بهاد و نواب یکجا سبزه میوه بجو پال آن
 انتقال نواب غوث محمد خان والی جاوید متاسف ایم شنیده ایم که مروری خاصه حبیب و توفیق
 زمانیکه من حال کدام سردار لائق تحسین می شنیدم نهایت بشاشت می شد و در انظار ملک و کما
 وی آنقدر توجیه می نمایم که سرداران دیگر را در اختیار گردان آن بدش غیبت گردانسان
 و سرداران زمانه سالف خیال مدورفت آدم ملک غیر در ملک خویش مطلق نشاندند و خود
 در اماکن دشوار گذر میماندند و خیال سیر و تماشا می ملک غیر در و هم شان هم نمی گذشت
 و این زمان سرداران هندی اونی تامل جد و رفتن سفر کردن از ملکی به ملکی که از کشورشان
 دور بود و نمیدید و بعض سرداران اینقدر عقل حاصل کرده اند که در قلمرو خویش بدستی
 شوابع زنی شده اند و بعضی برای همین کار بزرگشیر سالانه بهر کار انگیزی و ادون تبدیل
 ساخته اند یقین دارم که همین سرداران دیگر نیز در کشورهای خود بدستی و طریق نهاد
 و بگیرد و چاه سعی خواهند کرد که این صورت موجب فاجه است رعایا و افروزش دولت و بشاشت
 اکنون من تقریر خود را بر سخن مبارک باد شریف آوردن شما را که ختم میکنم مقصود اصلی
 صرف همین است که هر یک از شما بطرز شایسته و وضع بایسته حکمران ماند و وزیر و نیکو نامی
 اندوزد و فقط بعد ختم این کلام جمیع اهل از مجلس رخصت شدند و بفرودگاه خود باز رفتند
 بست و دوم نومبر روز پنجشنبه لار و صاحب بهاد را اگره بگو الیاء شریف بردند و در
 بکشور برای خود و نمادند و پانزدهم رجب مطابق بست و سوم نومبر سواری ریل شاجهان
 رفتند و بست و سوم رجب باز که برگشتند و بتاریخ بست و بیست و ششم ماه مذکور پیوستگی
 و غره شعبان بشهر بھرت پور و دوم شعبان بمقام دیک و چهارم شعبان بگوهر دهن
 بهفتم بشهر متھرا و دهم باز که روه و نمودند و بهفصل نضت کرده نوزدهم بهلول پور
 و بیست و سوم بگو الیاء و بیست و پنجم بشهر تیا و غره رمضان بشهر جھانسی و بیستم
 رمضان بقصبه سیوانس علاقه ریست بجو پال و سوم شوال و بجو پال داخل شدند

دین سفر علایه مصارف معمولی و زائران و صاحبان بود و مویاد است. و در خرج سفر حضرت عیسی
جمله یک لک و دویست و هشتاد و پنج و نیمه یک آیه بصرف آمد از اگر و پنج و سی و یک و دوازده کرده
و از آنجا تا یک سبست پنج کرده و از آنجا که بر زمین شش کرده است و پنج و نیمه یک و ده جلال الدین
اکبر با شاه دلی ست خلی وسیع و سنگین خوش سلوک واقع شده و اندرون خانه مسجدی سنگین بود
و مسجد آن مسجد مقبره شاه سلیم ششمی است شبکاتش از سنگ مرمر ساخته اند و کلکهای اندرون
مرمر است و در این قبر بسیار قبور را معلوم الا هم اند و بر مزار مسجد مذکور این بابیات کنده است

کتاب مسجد

دو زبان شه جهان اکبر	که از و ملک از نظام آمد	شیخ الاسلام مسجدی است
که در صفا کعبه احترام آمد	سال تا پنج این بنای فین	ثانی المسجد الحرام آمد

کتاب مقبره

مغیث ملت و پیر طریق شیخ سلیم	که در گراست و قربت جنید و طیفور است
منور است از و شعاع خا نواده چشت	فرید گنج شکر را خلف ترین پور است
دوین مباحش ز فود فانی و بحق باقی	که سال جلالتش اندر زمانه مشهور است

سمت جنوب مسجد بابای بناست که از بالای سقفش مقبره تاج گنج اگر مشاهده کرده بود
و سوای این عمارت بسیار عمارات امرای اکبری شکسته افتاده اند و در و یک عمل
راجه بجهت پورست جمله عمارت سنگین و چمنهایش طراوت آگین در آنجا مکانی است از
سنگ مرمر صدها فواره در آن تعبیه کرده اند و برای خزان آب این همه فواره خوشی کلان
ساخته اند که گردش چارچاه است هرگاه از دولا آب کشیده حوض را پر میکنند
و سوراخهای فواره را می کشانند از جمله در و دیوار سقف آب بسان قطرات باران بحال
لطافت میریزد و لطف بارش می نماید و از شعاع آفتاب شکل نیم دایره توفیق سنج
پدید میگرد و مگر وضع و قطع این مکانات بر طرز بنه دانست آسانهایش نیست تاریکی

غالب و گوهر من نام کو بهست که هندوان گردش گردیدن ثواب میدانند و بالایش آگهی ساخته آمد و برکناره آن سنگی مقدار قد آدم نصب است هندوان آنرا قمرناس کو میگویند و پرستش می نمایند و برکناره این آگهی و خمهای راجگان بجز پور که از اچتری گویند جمله سنگین و خوشنما واقع است بعد این سیر و سفر جناب مرحومه بعرضه در کرده بیمار شدند اطباء یونانی و دوا که آنرا انگیزی معالجه کردند هیچ فایده نکرد و مرض غالب طبیعت خلوب گردید حرارت غریزی نطفی گشت سیزدهم ماه جب شد و هجری بعد نماز مغرب بمرحوبه و یک سال و هشت ماه و پانزده یوم انتقال فرمودند و صبح ساعت هشت زنگ باغ فرحت افزا که تعمیر کرده شایسته مدفون شدند و مطابق وصیت جهاد مراسم موت و توفیق شرع شریف ادا گردید سر قبر گنبد افراشته نشد خطیره سنگ مرمر بنا گشت جناب مرحومه از کمال خوشنیتی خویش معاش جاگیرداران ریاست بحال و هشته و مراتب خیر خواهان بعضای مناصب و خطاب افرشته بودند و پاس و لحاظ اقارب و غریزان مرعی خاطر ایشان بود اما از راه مال بدیشی لفظ نسلا بعد نسل که در سنا و اطلاع رقم میشد بجایش قید حین حیات مقرر کردند و از نوادرات اتفاق نیست که در سال وفات ایشان نجم الدوله وزیر الملک میرزا اسدالله خان غالب نظام جنگ دلبوی که عرفی و نظیری وقت خود بود و دوم بقیه سال مذکور وفات نمود و نظام الملک آنصف جاه تمنیت علیخان افضل الدوله سبادر والی حیدرآباد و کن در عین شباب چهاردهم ذیقعد ازین جهان بعالم جاودا انتقال بعد انتقال شان شعر اقطعات تاریخ وفات گفتند از آنجمله یکی این است **قطعه**

رخت بر بست ز دنیا بریا ض جنت
فهم و عقل و کرم و بخشش و هنر و همت

بای ثواب جوان بخت سگت بر یکم
از وفاش همه میهات نگر بی سرو پا

الحمد و قمر دوم میبایان رسید بلال عابد تمام گردید

خاتمه طبع

هزاران شکر و سپاس قدسی اساس خارج از تقیاس قیاس و بیرون از احساس محسوس
مراد شاه علی الاطلاق را که درین هنگام بهجت انضمام دفتر دوم از کتاب کامل انصاف
مجموعه سه دفتر سیمی بتاج الاقبال تاریخ بھوپال تصنیف عالیجناب دون قلم
مہر سہر جہان بانی ماہ فلک حکمرانی مشتری سیم انجمن خدم جناب نواب شیخ جہان بیکیم
والہیہ یاست بلکہ بھوپال از ازلت بشتمہ والاقبال ماطلع الشمس والاندال
بایتمام راجی غفران محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان و تربیت یافتہ
خدمت برادر معظم محمد مصطفی خان تغہ جہا اند فی سجا الغفران و طبع نظامی واقع
کامپویشنہر زینتیدہ کینہہار و وود و صد و ہشتاد و نہ ہجری زیور انطباع در بر کشید
و غارہ اقسام بر رویاید

وجہ تسمیہ بر خاتمہ



برای سندائے معنی کہ کتاب ہذا طبع
مطبع نظامیست مہر و دستخط
مہتمم مطبع و آخرش ثبت گردید فقط

قطعہ تاریخ طبع از منشی گو بند پیرافضا

نقش از رنگ پیش را و شد کم
حال بھوپال دفتر بیست دوم
۱۲۸۹ھ

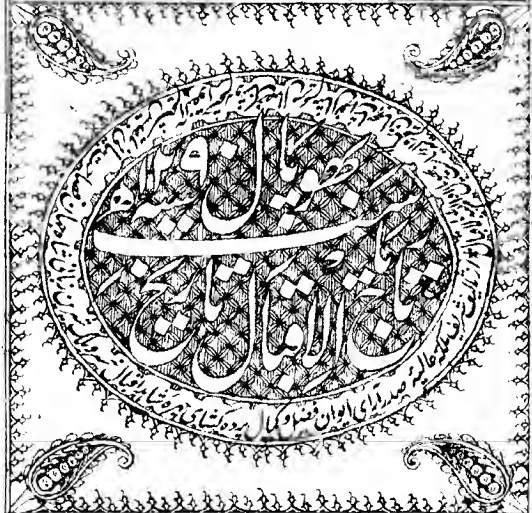
طبع شد نسخہ پہ با خط خوش
سال طبعش فضا چنین بنوشت

صحت نامه دفتر دوم تاریخ بھوپال فارسی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶	۱۰	میا عبدہم	و عبدہم	۳۳	۱۴	دو ستر خان چنڈ	دو ستر خان چنڈ
۱۳	۲	جانشینی	جانشین	۴۲	۹	کلدار باشد	کلدار باشد
۱۴	۶	ہجنس	ہجنس	۴۳	۱۹	و قون و قون	و قون و قون
۱۸	۶	ہم ایشان	ہم ایشان	۴۵	۱۸	و در طعام ہم بخورند	و در طعام ہم بخورند
۲۸	۹	مسجد	موقی مسجد	۵۰	۸	ہندو و مسلمان	ہندو و مسلمان
۳۰	۱۳	چند نام	چند نام	۵۱	۱۶	سوم نو بر سر	سوم نو بر خلد نشین
۳۳	۶	حافظ محمد خان	حافظ محمد خان			بسواری یل	بسواری یل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مَنْ شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

تتبعه يدال الله من قوتهم باو شاء و خداوند مطلق درین مان سرست اقترا ان هر سر و قدر قاری سمعی



بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

مطبع زنگنه و کانیو مطبوعه
دری زنگنه و کانیو مطبوعه

بسم الله الرحمن الرحيم

<p>جهان آفرین را بجان آفرین خرد و بخش و بخشند و واکشا برو و دولا و نیز چون بوے گل تنهات او فی و از کی سلام برابر اب و انشوران جهان بت ایخ بھوپال نام آورست ز روز بجاو سم بزریند گاه بهر جاندار هستی نسا</p>	<p>روان آفرین و توان آفرین خرد و بخش و بخشند و واکشا برو و دولا و نیز چون بوے گل تنهات او فی و از کی سلام برابر اب و انشوران جهان بت ایخ بھوپال نام آورست ز روز بجاو سم بزریند گاه بهر جاندار هستی نسا</p>
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

فصل اول در ذکر نشینی و احوال این نیازمند و گاه آئی از دم ولادت تا ساعت
 بسبیل اجماع و برخی از کیفیت نظام است تا اختتام دوره نظامت ملک جنوبی بھوپال
فصل دوم در ذکر و وفود فرمان عالیشان ملکه معظمه و آئین و انگستان و عمان و یمن و غیره
 و سرگذشت سفر در الاماره کلکته و حال دوره خود و نظامت ملایع مغرب ملک بھوپال و ذکر خبر نظم و استاز
فصل سوم در بیان حال دوره نظامت ملایع مشرق بھوپال و بعضی نظامت معاهده بوجه اجماع

فصل چهارم مثل سرنج تذکره اول و در جشن نشتره نواب سلطان جهان بیگم خطها
 و سلم و ورم و حال عتباتی خود و رسوم و حالات و دوره ثانی نظامت خلع جنوبی و کربلای
 نظم و نسق تازه اوایل و اواخر هجری چهارم در ذکر و یادنامه شهنشاه عجیب و خلعت و
 ملکه و ملکه پنجم در بیان حصول خطاب و نشان از جناب ملکه خطبه هند و ملکستان
فصل پنجم در تحقیق قوم میرازی خیل و در حسن و مناجات ریاست بھوپال
 و تفصیل محکات و ذکر جایگاه داران و خانه و مردم شماری ملک بھوپال **فصل ششم**
 در شرح پرگنت و مقببات و قلاع نامی ملک بھوپال و پیشانی تقسام غله و میوه و غیره
فصل هفتم در بیان و تفسیر بھوپال و آبادانی کهنه و نو و دیگر باغات و عمارات و غیره
فصل هشتم در ذکر بعضی نوکران خیرخواه و وظیفه خوران فضیلت پناه و خاتمه این کتاب

فصل اول در ذکر نشینی و احوال از ولادت و مسدات

ششم ماه جمادی الاولی ۱۲۵۵ هجری و ۱۲۵۵ هجری مطابق بستم جلالی ۱۳۱۵ هجری و قلعہ سلطانی
 از کتم عدم بعرضه وجود و خرامیدیم و پانزدهم ماه محرم ۱۲۶۳ هجری و ۱۲۶۳ هجری مطابق
 چهارم جنوری ۱۲۵۵ هجری و روز دوشنبه مسند آرائی یاست بھوپال شدیم نهم جمادی الاولی سال
 مسطوب مطابق بستم و پنجم اپریل سنه مذکور در یکشنبه و آله ام تقریب سفین بناگوشتیم
 جشن بزرگ آبدیش و پیرایش تمام نمود و مبلغ خطیر صرف فرمودند پانزدهم رجب ۱۲۶۳ هجری
 و ۱۲۵۵ هجری مطابق بستم و چهارم منی ۱۲۵۵ هجری و روز جمعه تقریب ختم کلام مجید شادی
 نشتره من تجمل و احتشام و تکلف تمام عمل آمد و روز خطیر درین جشن صرف شد بعد و کتب
 و رسیه خواندم و در نوشت و خواندیم تعدادی بهم رسانیدم و سلیقه معامله فنی حساب دانی
 و ست بهم داد و پانزدهم ذی القعدة ۱۲۵۵ هجری و ۱۲۶۳ هجری مطابق بستم و ششم جلالی
 ۱۲۵۵ هجری اتفاق ترویج افتاد و گوید در فصل دوم ذکر دوم این تاریخ قوم است و نظم

و یقینده ستمانه هجری برابر ستمانه فصلی مطابق نهم جولائی ستمانه روز آدینه نواب سلطان ابوالفتح
از فتنای عدم بشهرستان وجود آمدند نهم شوال ستمانه هجری مطابق یکم منی ستمانه ع برضا خود
ریاست بهادر مرغان کشیده و لیعهدی پذیرفتیم چنانکه در فصل سوم و فقر دوم گذشت و اندوم
ماه جمادی الاولی ستمانه هجری تولد سلیمان جهان یکم اتفاق افتاد و سیزدهم محرم ستمانه هجری
ازین سنجی سرگذشت فرازش در فوایع تعمیر یافت و سجد و مدرسه سلیمانی از او اش یادگار
به بست و یکم صفر ستمانه هجری شوهرم نواب باقی محمد خان بهادر محنت یزدی بدیوستند ایشان
بمکه بمظلمه رفته بودند آنجا رنجور شده بجهوپال آمدند هر چند معالجه یونانی و دکتری بعمل آمد و بیفکند
بعد انتقال و بلاغ خود مدفون شدند سیزدهم حجب ستمانه هجری مادم رخت همتی از خجانبان گذران
بر بست چنانکه در فصل ششم و فقر دوم سمت تحریر یافت بعد انتقال ایشان سه روز بر وفاتین
جمله کار و بار ریاست موقوف ماند و مدارج تعزیت و سوگواری نمودید و صاحبان عالیشان
بهادر را هم ازین واقعه ملال بسیار روداد و چچا و بی انجمنی سیهور و زیندی اندو آئین سوگواری
باسلوب اهل یورپ هم آهنگ داد و کاکین بازار تعطیل کچهرها و غیره بروی کاکام چون فیری نخ
این روز باری پیش آمدنی ست بندگان اجز تسلیم و رضا چاره نیست لاجرم بعید و تحمل داشته
و از هفدهم حجب ستمانه هجری که ترشیت معات یاست برستم غره شعبان ستمانه هجری روز دوشنبه
کرخیل جان و لیم و لپی اسرن صاحب بادی بی پولیکل اجنت جهوپال و غیره و مید صاحبان
گویند جنرل صاحب بهادر منتقل اندیاز وفات افروز جهوپال شده بونمت هفت تنگ صبح مارا
تشریف عداوت ریاست نواب سلطان جهان یکم خلعت لیعهدی از جانب لار صاحب بهادر
بخشیده برسد و بهت متکمن ساختند اتواب سلامی سر شد و ارکان و اعیان ریاست نذر
گذرانیدند و لیم و لپی اسرن شکرگزاری ایشان سر در باخواندیم صاحبان بهادر و مدوح باطلما
کلمات شفقت و رافت و جمعی فرمودند و در یکی ریاست شهنشاه صدر تم شاع کرده بعد
و ستوری راهی سیهور و اندور شدند و سپهرهای مذکور اینست شکوای میگویم که از بطن نواب

سکنند یکم صاحب ولایت بجوایال فرموده که در امتحان و آلمان فنرگ و فادار بقایات قدوم کمال باشد
 به قطع برآمده بودند باو لشکر گز ارکاء و عظیمه هندوستان و پاکستان و ایران و دولت ایشان ام
 که بعد از است گسری خود برادر هم اسنانهای بزرگ که در فتنی اول ایشان از مطالبی همه باهمه است
 برجای پدرشان نواب نظیر الدوله نظر محمّد خان بهادر بنگالین کرد و ریاست بجوایال سپهبدانیا
 هرگاه بود و دیگر خیرخواهی و اطاعت طلبی شان خصمه و مادر و معرکه غدر و بند و ستان پر کنه سپهریه
 و مرتبه ایشان را منصب جدا و آل آن خشنیده و در بختان آبر و افتخار و فرزند سوم به ریاست حسن نظر
 و نسق ریاست و عمومی ملک به برابرگاه که مجمع رؤسای عظیم بود جناب لاگو که در جنرل صاحب
 بهادر بند و بست ملک بجوایال ابرامی روشا حاضر در بارشال نشان دادند و بعد وفات شان
 ما باو بجهت استحقاق برجای شان نشاندند لشکر گز ارکینل میه صاحب بهادر که بحسب نفع ایشان
 و بجوایال قدوم رنج فرمودند و چنانکه کرنیل سپهریه صاحب بهادر و مادر و برادران را بنیسه مراد و میوه
 شان مقرر کرده بود و همچنین ایشان مراد بنیسه و دختر مراد نواب سلطان جهان گیر را و میوه من مقرر
 فرمودند و از کرنیل سهرن صاحب بهادر پو لنگل اجنت بجوایال لشکر پذیریم که در زمان مراد بهادر
 بذات خود بلال و خبر داری شان چنانکه باید پدر خدمت و بعد انتقال شان حسب ریشه اطلاق
 این امر بگورنست کرده و ابعال حق بجهت ارکند و جمله مراسم قدیم که در زمان صدر نشینی ما هم
 تشییت یافته بودند بنگام صدر نشینی ام جاری فرمودند تا مر عمر خود این جهان پا و شاه وقت
 و ارکان دولتش فراموش نگردد و هیچ و گیکه دختر مراد بنیسه لشکر و پاس نزار و ازین و برست
 که مراد بنیسه بیفایت خویش این رتبه رسانید و منصب و قاضی افزوده جناب لاگو که در جنرل
 صاحب بهادر و صاحب بهادر اجنت منتزل اندیا و صاحب پو لنگل اجنت بهادر بجوایال را
 منت گز ارک که بنگام گورنست ما را و میوه و مادر و والدیه است که در زمانه خود ما هم که همه عمر
 همچنین در خیر خواهی بگذرد و ضمون آستانه که که از پیشگاه کرنیل آجی میه صاحب و دی ایس
 آئی اجنت نواب لاگو که در جنرل بهادر منتزل اندیا بنام جمع رعایا و امرای ملک بجوایال سمت اجرا

یافت این دست و امض باد که پیشتر نواب شاه جهان یکم صاحب بهادرتقل نواب جهانگیر صاحب
 بهادر و والد ماجد خود منظوری گورنمنت اندیا چهارم و سیمبر ۱۰۲۸ ع صدر نشین ریاست بهوپال و نواب
 سکندر یکم صاحب مادریان تا ایام بلوغ ایشان مختار ریاست شده بودند چون ایشان بستم
 جوبانی ۱۰۲۸ ع بسن بلوغ رسیدند چنانچه صاحب بهادر پویشکل اجنت سابق بهوپال استعراج
 ایشان درباره تفویض ریاست با و خود یا اگر فتن آن بذمه خویش گرداند ایشان تفویض آن
 با و خود و احسن حیات شان نمود پس سیزدهم و سیمبر ۱۰۲۸ ع تحریر سرچشمه کسب صاحب بهادر
 اجنت نواب گورنر جنرل سنترل اندیا باین خلاصه مکه سرکار انگلیس حسب ضمای شمای
 منصب ریاست و فتماری بهادر شمای احویات ایشان مناسب نمود و از گورنمنت فرانسه که جمیع
 رعایا و امرای ریاست بهوپال اطلاع رود که نواب یکم صاحب بهادرتقل خود ریسنه بهوپال
 و نواب شاه جهان یکم صاحب بهادرتقل ایشان هستند و اولاد ایشان بجای ایشان ولیعهد شوند
 و سرکار انگلیزی این بند و بست را برای همیشه قائم دارد و این استظهار و حکم مختومه سنترل
 هفدهم و سیمبر ۱۰۲۸ ع سمت احوال یافت ضمن آنکه نواب سکندر یکم صاحب بهادرتقل نواب
 شاه جهان یکم صاحب بهادرتقل منظوری گورنمنت تاجیک یکم می ۱۰۲۸ ع صدر نشین ریاست شد تا حین
 خود بنیان می خویش نظمی حکمران مانند اکنون که سی ام اکتوبر سنه حال ایشان ازین دار فانی عالم
 جاودانی رحلت فرمود و اطلاع این واقعه در گورنمنت کرده شد و از انجا مجید و منظوری صدر
 نواب شاه جهان یکم صاحب بهادرتقل بهوپال و ولیعهدی نواب سلطان جهان یکم صاحب بهادر اولاد
 ایشان صد و یافت چنانکه امر در ایشان بجلسه عام سرداران و بزرگان ارکان ریاست بهوپال
 و صاحب بهادر اجنت نواب گورنر جنرل صاحب بهادر سنترل اندیا و صاحب بهادر پویشکل اجنت
 بهوپال و دیگر صاحبان عالیشان بهادر حاضر و باربر و ساوه ریاست تمکن شد و نواب
 سلطان جهان یکم صاحب بهادرتقل مقرر گردیدند در میان استظهار جمله رعایا و امر و بزرگان
 و جاگیرداران و ارکان ریاست بهوپال اطلاع داده و برایت میرود که همگان ریسنه

باقی بر آن جناب جمعیست که پس از آنکه تحقیق و ترتیب این خصوصیات تعلق هر حکم که در این مقنن همان
 بمیسوا و مناسب سپرده حکم نموده آمد که در میا و عینه این مقدمات غیر منفصله حسب الطبع و کمال
 تنبیه کمال ساخته فیصله هر مقدمه که باختیار شما باشد نموده باقی بر بکارات در سر کار ساین و در بعضی
 محکامات بلاخطه کثرت مقدمات غیر منفصله سنین با نسیجی از کار گزاران برای سر انجام آن مقرر
 کرده شد و چون رعایا و غربای بجهوپال اشکایت گران غله بوجده اند محصول کامل از ادا اول عهد
 خلد نشین بود زیرا که بر غله مصارف چها و نباتات انگیزی نصف محصول بر غله آمد بجهوپال محصول
 سالم بوده آمده از اینجا زمینداران غله در بجهوپال اقلیت می آورند و اگر آن غیر و غنمه اندک از اینجا
 آنکه رعایت بارعلای علاقه غیر در محصول و عدم رعایت بارعلای بجهوپال چیزی نیست بنام
 متمم سائر کل حکم شد که از غره محرم ۱۲۸۶ هجری مطابق چهار دهم اپریل ۱۲۸۶ م محصول غله اندک
 و نخود و غیره که از برگنات و بجهوپال مد فروخت میشود معاف کرده شد و سوار و پیاده و جنگی
 سنج و ردی و سالهای سیاه و ردی و محکمه و کالت اشکایت بود که محنت قواعد و حاضر باشی
 و مصارف و ردی و نوراک است غیر نسبت لغو مقینه بر و نباتات بر باز است موجب تسلی
 لهذا از غره محرم ۱۲۸۶ هجری بجهوپال هر از غنقه شد و در پی سالانه در خواه و فوج مذکور حسباسب
 انصاف کرده شد و هم از مدت بجهوپال سال خلد نشین یکجست موانع چند اتفاق دوره ملکات فتنه
 بود و کشت و رزان و رعایای برگنات از دست جور و تعدی عاملانان بودند و شکایت شوشانی
 و آلمان حق متواتر سامعه میخراشید و داورسی رعایا و سرکوبی سرکشان لازم ملک داری است
 با وجود سپری شدن موسم که زمانه دوره است و تابستان سلخ شوال ۱۲۸۶ هجری مطابق چهار دهم
 فروری ۱۲۸۶ عیسوی و فتنه رحمت سفر بر بته از بجهوپال بسوی ضلع جنوب نهضت نمودیم
 درین ضلع هشت محال بوده اند آغاز دوره از محال چها پانیر شد کیفیت دوره این است که چهارم
 ذیقعه ۱۲۸۶ هجری بمحال مذکور رسیده حاضری جاگیر داران و معافداران و مهاجران غیر
 گرفته مجمع عام مضمون شتهارات بند و بست شنواییده شد و اول آنکه با وجود دوره ناظم هر سال

و دوره نائب الایست سال سوم و دوره ما از هفده سال برین محال نشود و از چگونگی احوال شما
 آگاهیم دست بجهم نداده حال پیش نهاد خاطر آنست که هر چه از ظلم و تعدی که درین مدت بر شما
 از جانب ابلی ریست چنانچه و چنانچه بودی باشد بعد تحقیق و ثبوت پادشاه آن نظامان
 انصاف دشمن و رشوت ستانان بدخواه داده شود پس بر هر که تحصیل داران و تهمینه داران
 معزول منصوب ناظران و نمایان نائب الایست و دارو عنکان سائر و متمم سائر مل و ممتهمان
 سائر ضلع و عمده ای ایشان همه جبر و جبر و تمسیر و بهشت شما بیخوف و خطر باین گنیه تحقیقات آن
 بالمشافه خود کنیم و اگر بخوبی الکلک داران ندکوارا فطما را جبر استخوانید کرد و از خارج معلوم ناخواهد کرد
 مستوجب باز پرس خواهد شد شما ثانی آنکه عاملان سابق و حال علاوه جمع مال بیست سکاری
 و تهمینه داران سوای از معمولی و هر چه از قوم محاف شده مثل هر چند و غیره از شما گرفته باشند
 بیان کنید تا مدارک آن و حق بری شما بعمل آید شما ثالث آنکه ملازمان و الکلک داران رشوت ستانان
 بعد تحقیق و ثبوت جرم و هم قرضی را سزاوارتر کار خواهد شد تا دیگران عبرت پذیرند و از مخبر
 رشوت دین باب هیچ مواخذة نیست بعده آنحضرا ملازمان تحصیل و تهمینه و چوکیات سائر داران
 و ناگه داران محال نکور شد هر که ناکاره و ضعیف و ناخوب بجرم برآمد بعد عزل بجایش نگیرد
 و مقرر شد و چه بعضی سپاه و اهل عمل که از تساهل اعمال باقی بود و کار را انجام میسر شده نوکران
 میگردند نویسانیده شد و مبسر شده اهل فوج و محکمان از ملازمان محال و سائر حالت ستانان و آمد
 و در حاضری دفتر محال و تهمینه و سائر چپیانیر هر چه نقصان معلوم شد احکام برایش لغات
 و تحقیقات استغاثه پرگنت بابت رشوت ستانی الکلک داران و تغلب الایست زیاده ستان
 از مستاجر و غیره از روی خود کرده هاجب مجربان را بکفر کرد و در اسانیده شد و مقرر شد
 غیر طلب که محتاج فرقی تحقیقات بود و تکمیلش رسیدن بجهت پادشاه آمده و بتقاضای مقامات دیوان
 و فوج داری و مال حسب شریعت احکام بنام عاملان و تهمینه داران و نمایان ممتهمان سائر مل و غیره
 نوشته زیاده ستانی از عاملان و مستاجران زمینداران باز پرس مانیده شد و هم قضات از آن غلط

و غیر بعل که یکی و بیستی آن برابر کرده است و مکان کچری و تها که تعمیر طلب بود حکم تریم بود
 نماند شد و در احاطه فردگاه بغرض آسایش حکم غرض اشجار سایه دار و اوده شد بعد و در هرگز بجز
 و مردان پور و چپلی محال باری و پرگنده برلی و محال و دیو پوره کردیم درین محال از محال زمین
 که محال و غیره از مقدار قدره سرکار را که گرفته بودند بعد از خدجریان بکاشکاران و پس و بانیه شد
 و از بخا و دهره کنان در چند پوره و قلعه چوکی گدازه گشته در و و تعبیه کلیه کچری محال نظامت
 جنوب اتفاق افتاد و درین محالات حکم کار و دانی سرشته و محال چپایه بیان آمد نسبت و هفتم
 محرم مع این و دخل بھویال شدیم درین دوره هشت محال چهار هزار و سه صد و شصت قطع
 و ارض مستغنیان بلاخطه گذشت و در محال سرشته ثبت گردید و جمله کیفیت دره مذکور مفصل محکم
 اینجی بھویال رسال یافت بخواش کریل او و از نکاح حسن صاحب و قانم مقام بود و کل اجنت
 بھویال نوشتند که مخلص اطلاع خوش تدبیری حسن لیاقت شما و خوبی نظم و نسق ریاست بشیر
 سرگرمی و محنت شما که شدت موسوم گردا و حضرت باد و موسوم بر خود گوارا کرده برای اهل و سب
 انتظام و تدبیرات آسایش و رفاه رعایا بکار برده اید با ترجمه کیفیت مذکوره و کار و دانی نظام
 تمام بواسطت محکم و جنشی اندو که بر منست فرستاده بودم درینو لا چھی صاحب کمریزی که منست
 اندیا باین مضمون سیده است که جناب نواب بیسری و گور و جنرل صاحب بیاد و بعد ملاحظه آن
 کیفیت میفرمایند که سرگرمی و دانی نواب بیکم صاحب و تمیصال اعمال مذموم از رشوت ستانی غیر
 نظم و نسق ریاست معلوم شد و موجب سرت گردید و غایت که مجد و قاعد و اطمینان مع مفاد
 عام جاری کرده اند و برای جناب و صاحب و این است که اگر دیگر و دسای قید و آرموده کار
 نیز همین طریق نواب بیکم صاحب اختیار کنند موجب بسیار نیکو نامی ایشان شود و جناب مدوح
 کیفیت مذکور را بکمال طبع خاطر نظر اطلاع خاص و عام مندرج گوشت گز که نمایند و نقل
 آن بلاخطه جناب مستطاب وزیر اعظم بولایت بکستان فرستاده اند و مخلص بکمال مسرت شکو
 نقل و ترجمه آن چھی که شدت حکم خوشنودی ارباب صدر و بیع القدر و بهترین ستاد و نیز نیکو نامی و

خوش اسلوبی شناسست میفرستم و حوالہ قلم اخلاص رقم میکنم کہ این ضاموست از جناب سبکتاب
 نائب سلطنت نواب گوہر جنرل صاحب بہادر و شہرت خوش نظمی و فرست نتیجہ محنت کہ
 آن شفقت است کہ در نظام جزئی و کلی ریاست بدل بجان مبدول میدارید یقین است کہ بدین
 این توصیف و ستایش تدبیرات پسندیدہ و رضامندی گوشت انگاسیہ خیلی مخطوطہ و شادمان
 گشتہ ہموارہ چھین و حسن نظام ریاست غیر اندیشی سرکار انگاسیہ ای ہشتند و تکیانہ فی و شہوری
 خود را کہ مشہور آفاق شدہ است و دوا مرقی نمایان بخشند و ششم ذیقعدہ ۱۲۸۶ گشتہ ہجری برابر ششم
 فروری ۱۳۰۵ ع از شہر کریم نیل اوسلی صاحب بہادر قائم مقام پولکل اجیت بھوپال دریافت شد
 کہ دیوکراگل وزیر عظم ہند بجناب لارڈ صاحب بہادر فرمانفرمای ہندوستان نوشتند کہ نظام
 ریاست بھوپال کہ نواب شاہجہان بیگ صاحبہ زور و رضایتینی خود فرمودہ اند کہ بغیر آن کہ مال
 طیب خاطر دیدیم غایت خوشی از ہمدیگر این حال ما راست ہم داد و یکف کہ ایشان بجز و یک
 برسواہ امارت و حکمرانی ریاست داشتندی و بیدار مغزی خود را بجان پایہ اثبات رسانیدند
 کہ والدہ شان در سالہا سال بروی کار آورده بودند و از حضور ملکہ معظمہ ایما شدہ است
 کہ از جانب دولت خوشنودی باین معنی بنواب شاہجہان بیگ صاحبہ کہ سعی وافر در دستی
 انتظام ملک و تدبیرات آسایش و رفاه عام بروی کار آورده اند ظاہر کردہ شود

فصل دوم در وودفرمان جناب ملکہ معظمہ فیضیت سفر کلکتہ و دورہ نظامت مغرب و بعض انتظامی جدید

وودفرمان دوم بمغربیہ و ذیقعدہ خطا کر نیل و وودو و تاسا صاحب بہادر
 خطا کر نیل دیوکراگل صاحب بہادر وزیر اعظم ہند مقدمہ لندن نزد ما باین ترجمہ رسید
 معہ مجریہ من نواب شاہجہان بیگ صاحبہ رئیسہ بھوپال مرا ایما می حضرت ملکہ معظمہ دایم سلطنت
 کہ من بشما اطلاع دهم کہ حضرت مہودہ از ارتحال والدہ ماجدہ شاد نواب کنند بیگم صاحب

خلیفه تاسعت روداده و صد در عظیم بر خاطر حظیر اقتاده شفقت و عاظت و نقد و حرمت جناب
 ملکه معظمه بر چنینی مواقع بر صفت ضمیر شائقش کما کج کرده میشود و جناب ممد و ره را هر نوع طمانیت
 کلی است که شما حکمرانی بهست که قبضه اقتدار خود دارید بد نشمنندی و نیک غنی و توجه خاص و
 عالی بهی که سبب آن گوشت انگیزی و الا قدر نواب کند ریگ صاحب ممد و ره را هر نوع طمانیت
 فرموده بود و شما جانفشانی ایشان شده اید خواهید فرموده من آرزو دارم که پیوسته عمر قبایل
 شما در ترقی باشد تحریری و یکم جولانی ۱۱۶۰ هجری است صادق شاکر الملک صاحب باور وزیر عظم
 هندی کجا پیش ازین طرف عرض داشت بنام ملکه معظمه و نیاز نامه بخدمت وزیر عظم ممد و ره
 خریطه نظم مودت و لکحل اجنت صاحب باور ارسال یافت منضم بنوش آنکه شکر و سپاس پروردگار
 عالم کارشاد و فیض بنیاد و پادشاه حق پرده طبع و دست عایا پروردگار و بطع عالم جناب وزیر عظم
 جناب لارگو بر جنرل صاحب بهادر هندوستان و اجنت گورنر جنرل صاحب باور رستلر انڈیا
 و صاحب بهادر مقام هم پل لکحل اجنت بھوپال ابن رسید و صدارت من و طبع میدی نواب
 سلطان جهان یکم صاحب که امکان سلطنت کجاسیه حکم و الاحضرت از مدتی تشنید کرده اند
 ممد و ره را بارشاد و خاص جناب ممد و ره منظور و مستحکم گردید و در اقران و امانت مختار و محترم گردید
 چونکه ما در هر باقم ما دم و پاسبان و در وفاداری و خیرخواهی حضور عالی و گورنر کجاسیه را مخ دم و
 ثابت قدم بوده و ما با سلطان جهان یکم در سایه عاظت و ظل حمایت آن ملکه عالییه سپرده اند
 از خدا امید داریم که ما را اولاد و ما را نیز مثل ما و بلکه زادمان در وفاداری و فرمانبری حضور و
 گورنر کجاسیه سر و نوکیان ما و از جو و عطا و افتخار بخشی شان کامیاب بهر و مند دارد و
 اینجناب از روز صدارت خود در نظام ملک داود بی بندگان خدا بدل و جان مصروف ام و
 چگونگی کارهای ریاست و دوره که خدمت لار و صاحب بهادر فرستاده ام اطلاعش حضور و
 شده است چنانکه در کینه هر چه نظامی شایسته و کارهای خوب نبایسته و داوری فاجال
 رعایا و اطاعت و خیرخواهی ملکه عالییه سامی جمیله بخواهد آمد فقط تحریر این دویم جوابی ^{۱۱۶۰} _{اللازه}

مطابق بستم دو صوم تبریز ۱۶۹۶ و مقنن نامه موسوم به: یزاعظم که مکه شال مهلب التمثال مورخه
سی یکم جولای ۱۶۹۶ مکه شال بلوغ نوازی ایامی جناب مکه عظمیٰ و رد و این نوازی الطاف
پادشاهی عزت و اکبر و ایم افزو و باین تخصیص که اندر شاد و کز بهت بنیاد شاهی اگر کیم داده شد
در الکاف و مثال خود بهای شده و محنت جانفشانی و غیره نوازی جناب المده مر حومه این نتیجه داد که از
فوت شان پادشاه هندوستان و انگلستان و ملالت دست بهم داد و بر وفق هدایت مندرجه ایما
موصوف نگین محبت من بر افسر همهام رعایا و ریاست مصروف است و ان خدا تو تها کلام که مراد سلطان
جهان یکم و جلاله جانشینانم چنین توفیق نیکبختی و غیره نوازی پادشاه و بهت اوسری مخلوق نظام
ملک زانی دارن تا هر یک بطور آن در عهد خود و در تمام شاهی و محل تحسین و آفرین گورنر انگریزی
شود و تحریر چهارم شعبان ۱۶۹۶ مطابق نهم نوامبر ۱۶۹۶ مکه شال چهارم راج ۱۶۹۶ مکه شال
پراکندگی جناب نوشته که نامه و عرض داشت شاد و ریخته محکم و متشبهه جناب استنسل اندیارد و ادعای شاد و
و اندر نجا خط انگریزی وزیر اعظم مورخه بستم و هفتم جنوری ۱۶۹۶ مکه شال چهارم راج ۱۶۹۶ مکه شال
سکریتری گورنر اندیارد مکرده چهارم راج سنه صدر بواسطه چاهی صاحب جناب گورنر جنرل صاحب
بهادری مخلص محرمه دهم راج سنه مذکور باین منتهون سیده است که مکه عظمیٰ عرض داشت ایشان را
اکمال شصت پذیرا فرمودند و وزیر اعظم میفرماید که از نامه موسوم خود خیلی رهنی و خوشنود شد و بهر چنانچه
نقل نامه وزیر اعظم و سکریتری گورنر اندیارد مل است ترجمه چاهی وزیر اعظم هند موسوم و نواب
گورنر جنرل بهادر این است صاحب من از حسنو جناب مکه عظمیٰ ایما شده است که خطیکه از اینجا در
تقریرت و تمینت بنام نوابشاه جهان یکم صاحب ریسته بهو پال تباریچ هشتم گشت ۱۶۹۶ مکه شال
شده بود و یجوابش عرضیه شان آمده است پاسخش باوشلان چنان داده شود که جناب ملک خطیه
شمارا به نهایت مهرانی قبول فرمود و خطیکه یکم صاحب بلم من نوشته اند و بر دوش خیلی مسرور فرمود
و مقنن صد اقسام شخوش خیلی رهنی و خوشنودیم در اینجا القاب آداب عبارت خاتمه که از این
براست به جناب مکه عظمیٰ کو بیج که گویا و شاد و ریخته و یوک آف ایدن برابها و وزیر اعظم

اگر ملک صاحب بهادر و لار و صاحب بهادر و صاحب جنت گو نیز جنرل بهادر و جنرل اندیا و صاحب
 پولکل اجنت بهادر نوشته میشود و در دستور ریاست داخل است نوشته میشود و قتل از عهد حکومت
 و دستور تحریر نام ملک مظهر درین است بود بعد تصدیق من این دستور است ظهور گرفت القاب
 و آداب عبارت خاتمه بلکه مظهر محض و دولت عمود شاه گیتی پناه پنج سلطان
 حضرت ملک مظهر شاهنشاه گریه بزرگ دامت دولتها بعد تقدیم آداب تسلیم که قابل بایان است
 فلک نشان باشد عرض این است از دست تعالی و قادر و الجلال تا مهر ماه مهر صوف احوال مرام
 فرمایند رفت جهان پناه ابر بر سطحان با انخلاص مخلد و مبسوط و اراد القاب آداب
 و خاتمه شایسته صاحب بهادر و عالیجناب عا مآب و بنده روضه سلطنت قمر جعفر
 مملکت شایسته صاحب بهادر دامت دولته بعد تقدیم احوال تسلیم و ترسیم مرام تعظیم محض
 آنکه از دست تعالی و قادر و الجلال فضل و کمال شایسته او با اقبال ابر بر عاجزه خلوص شکر
 مخلد و مبسوط فرماید القاب آداب و عبارت خاتمه بوزیر اعظم جناب سقاب
 خوشی و انتساب عمده عماد سلطنت کبری وزیر اعظم و مشیر خاص حضور فیض و حضرت ملک مظهر
 رفیع الدرجات دامت اقبال بعد از دید مرتب تسلیم و تقدیم مناصب تعظیم مرفوع خاطر فیض مظاهر با
 قادر و الجلال تا مهر ماه مهر صوف احوال مرام نام فرموده است خلعت یافت و تکلیف الابرار
 ارادت کیشانی طبع مخلد و مبسوط و اراد القاب آداب لار و صاحب بهادر و سابق در زمانه
 اختاری ریاست نواب قدسیه بکرم رضه لار و صاحب بهادر نوشته میشود و هرگاه و الدوم حرمه مختار
 ریاست شدند جهان طریقه امری دهند و بعد حصول خلعت است نیز جهان طریق سلیک بودن
 این قاعده را در آداب هم خلعت داب تحریر و سبای دهند دانسته نامه گاشتن باین القاب
 به لار و صاحب بهادر تجویز کردم صاحب عالیشان و شفیق و مهربان که فرمای نیایند از سلطنت تعالی
 بعد ادای لوازم مخصوص و نیاز و منزل آنکه وجهت پذیرائی این خیر طریقه خط بند و پولکل اجنت صاحب
 رسانیدم ایشان است و دوم چون کشته ام برابر با نیز دهم هیچ الا آخر سلطنت هجری یادداشت

سواری شاہزادہ صاحب بیاد را سیر کرده شد و نیز نگاہ گشت این مقامات مراستم شبان شبک
 سلامی از طرف حکام انگلیسیہ چنانکہ باید و شاید مودعی شد کلمتہ بلکہ کلان و اکادانت اسباب
 معاش ہر گونہ قماش و اہل دل و تاجران ہنرمندان بکثرت موجود و از ہر جنس انسان ارباب
 صنائع و شایہ نادہ ہر ولایت اقلیم ہر فوشہ و چون شہرت وی متغنی از بیانت ضرورت
 تحریر تفصیل حالش نیست مختصر آنکہ دین زمانش شہری و دیگر در ہند نبود باشد چہار لاک
 پنجاہ ہزار چیل دم دین سال در وی بشمار آمدہ اند یا نزد ہم جنوری شد اند و ذریعہ ریل گاوی
 لکرا شدہ ہجہم منجہ بلیو رسیدیم نیم فروری برابر سوم ذیقعدہ ۱۲۸۱ ہجری مع الخیر و رود
 بھوبالی اتفاق افتاد دین سفر بطرف دروچہ خاج و باب و ایاب و خرید بخت لایق و زیور و
 وغیرہ مبلغ یک لک و ہشتاد و ہفت ہزار ہند روپیہ یا زوہ آئے سپاہ بالابصر و آمدن عادت
 از کلکتہ دورہ نظامت مغربہ شد برشت و ششم فروری ۱۲۸۱ م مطابق بہست چہارم ذیقعدہ
 ۱۲۸۱ ہجری از بھوبالی تہاض نمودہ و در محالات و لو دیر سیہ و نظیر آباد و بی پورہ و وروہ
 و سیوہ و ارو شیدم وقت و رود سیوہ صاحب بہادر پوٹکل اجنب بھوبالی غیرہ بادگیر صاحبان
 عالی شان بہادر چھاونی حسب ستون پذیرا شدند و قواعد فوج معاینہ کنا نند و امتحان طلبہ مدرسہ
 ہر علم دہانندہ از انجا دورہ محال شد و جا و دو محال چھا وروٹمس گذر کردہ چہارم جولایت
 چہارم بیج الاول ۱۲۸۱ ہجری دارالامانہ بھوبالی مخیم راہات اقبال شد و دین نرہ جملہ کار و
 بروقت دورہ ضلع جنوب لعل آمدوسہ ہزار و یکصد قطعہ عن النض مستغنیان بلا حطلہ گذشت
 و حسب بطہ مارک و دادرسی ایشان صورت گرفت منجملہ یک لک و دو ہزار و یک صد و پنجاہ
 و شش و پنیہ کینر کم از رباتی دہات مبلغ چیل ہزار شش صد بہست و پنیہ شل از نقد و جہان
 وصول کردہ شد و برای بقیہ زر قسط بستہ شد و در احاطہ می فروگاہ حکم توقیف چاہ و بخت نوشتان
 اشجار سایہ دارانہ گردید و چون در صحای و غاباتی انجا کثرت شیران بسیارست کشندگان
 اورا بجای انعام فی شیر نیچہ و پیہ بہست و پیہ مقرر کردہ شد و اوزان ناقص از دکانداران

باز پس گرفته از آن جدیدان و الهضرب بجهوپال با ایشان از زمانی بهشته شده پیش از عهد
 مادر مر و تعطیل نصفت و جمعه معمول شده بود و درین تعطیل دو مایس حرج کارخانگی ملازمان شیه
 و هم کار سر کار سر انجام نمیداشت و در سر کار گاهی کیشنبه و در اهل اسلام روز جمعه و در راجگان شنبه
 برای تعطیل تمام روز معمول لهذا ترمیم این تعطیل نموده تمام روز جمعه اوقات کردید بلکه سنگ
 تعطیلات غیر روز نموده و اهل اسلام تمام روز مقرر نمودیم و در جانب شمال بیرون شهر بجهوپال آید
 از چاه و آبگیر نموده مسافران اینجا حکایت می یافتند برای ایشان از آغاز سینه بیکر و درین
 و بهشتا و پیش حجری زیر عیدگاه در شیب کوه سار و یواری عریض و طویل از آبک و سنگ
 کشیده غدیری کلان طرح انداختیم و در آن دایر شاهجهانی گوندانین تالابی احوال سیرگان
 خلایق است و آبش در حدیث و لطافت و رقت و خوش مرغی بر آب غدیر کشته این شهر
 واقع است جنوب خلایق دیوارش تا تحریر این کتاب بهشت بهشت فست بلند گشته است بنظر تعمیر
 حاجت جانب مشرق این تالاب بگیرد و دیگر بنای شعی حسین خان با شتر واقع شده از آن آبگیر نسان
 و ازین آبگیر حیوان آب بخورند و بجا بای دیگر میزند و متصل این تالاب میدانی وسیع و خوش فضا
 واقع شده بود آنجا برای آبادی قصبه جدید خوش کرده طرح دکانات ناما ختم از خدا امید داریم
 که این صحراراکل زمین عمارت گرداند و در سینه برانس آفت و کس که پیشتر از درون شهر بود برای و
 و اینجا مکانی خوش فضا عمارت کرده شد و بعضی امکند دیگر هم برای کارخانهای ریاست تمسب
 شدنی است و تجویز منصفه سائر کل غیر هم در اینجا است تو چنان ریاست که از رنگاوان و ان تقوید
 صاحبان بهادر و زود سر انجام کار یکا آنرا آپی مقرر کردیم و در فوج بجهوپال بمب و بگل و سارین
 و غیم به ساز و برگ ولایتی افزودیم و در خطیر در انصرام این مقام صرف شده و بقاعده قدیم
 ریاست بجهوپال که نزد بدل رئیس تبدیل سکیم هم میشود بعد صدارت خود سکیم پیشین پول سیاه و
 موقوف داشته سکیم جدید ضرب کردیم وزن و نرخ آن مطابق سکیم سابق ماند دین سکیم نالفظ
 و حوض شین مجسمه و نه حجری نقش است و بدایت روحش از فرقه شوال ۱۲۱۷ هجری بوده سکیم

روپیه بچال که در وزن آن سکه چهره دار قدسی کمی دارد و نسبت سکه بصیور و اندر و رو کوئی و تونک
و غیره روپیه بچال نامی کم می ستانند فلذا تجویز کرده شد که این روپیه از سیم خالص هم نرسد سکه چهره
ساخته شود و صورت سکه اول که یک رخ او ضرب فی بچال و رخ دیگر سینه چهری نقش است
بر گردانیده آید و برای آن صورتی دیگر بهتر از صورت اول در دور و نقش مقرر کرده اند مضاف بر آن
هموز باقی است و نخله صحاری این ملک صحرای گنور کو به ساری وسیع و فراخ است چوب
اتحاد و کار عمارت می آید سکنه آن سوی دریای زیبا هم چوب و لاریه بعد از آنکه محصول کنفی
ارابیک و پیست بجای خود می برند و خانه بندی می سازند بعد پیمایش ناگه بندی او گمانیده شد
و برای حفظ وی و محمی متصدی و دار و نه و جریبش و سپاهی و نا که دارد و دیگر عهده گماشته آمد
و کتابی در قانون آن تالیف نموده شد ازین انصرم توقع قدسی آمدنی نیز هست یک از غره
رمضان است که چهری مطابق نسبت پنجم ماه نوامبر است که شش صد روپیه سالانه مصرف شفاخانه
سیه و بحسب ایامی نامناسب صاحبها در پوشاک اجزای بچال از ریاست و طیفه مقرر کرده شده و
بایت این یاست از هنی و بایت پنجا مساحت ندیده بود و هیچ کی از علایا و بر ایادان آگاهی
نداشت و در حومه در عهد خود پیمایش جریب در آن جاری کردند اما این پیمایش که مدایش بر نظر
بود چندی غلط افتاده و بر همین غلطی که اتفاق بند و بست پانزده ساله منبئ شده و نقصان کثیر
و آمدنی ملک صورت بسته اند اما مساحت آن از کمپاس و تخمین مسطح تجویز کرده و پیمایش و انان
بصرف در خطی از عمل سرکار انگلیس طلبیده یکصد و بست کس ابرین کار را مودوده شده و با و
یک هزار و شصت و هشتاد و سه روپیه منظور نموده آمد تا سلخ شعبان ۱۲۸۲ هجری پیمایش
سالم و دیگر گنده و نصف دو پر گنده بوده است نسبت پیمایش سابق پنجاه و چهار هزار
هشتصد و یازده میگه و دوازده و سه و زمین بموجب تفصیل نامد بر آمد

سالم و دیگر گنده و نصف دو پر گنده و نصف دو پر گنده و نصف دو پر گنده و نصف دو پر گنده
سالم و دیگر گنده و نصف دو پر گنده و نصف دو پر گنده و نصف دو پر گنده و نصف دو پر گنده
سالم و دیگر گنده و نصف دو پر گنده و نصف دو پر گنده و نصف دو پر گنده و نصف دو پر گنده
سالم و دیگر گنده و نصف دو پر گنده و نصف دو پر گنده و نصف دو پر گنده و نصف دو پر گنده

و قتلح جاگیر داران نیز حکم میباشند و او شد تا احوال جدا از بعضی ملک محصوره و در وقت ریاست
مضبوط باشد و اصل مساحت او را برایت رفت که بنظر اریان و دات این ملک قاعده پیمایش کمی
بیاورند تا در زمانیت قبل تعلیم ایشان بکار آید و در عهد غلظتین بین چاهی راسته قسم بود و هر
سه نوع زمین بارانی هم سه نوع دشت و مردان کابر سیار و این هر یکی سه گونه مجموع زمین برچیده
اقسام قسمت یافته بود و بی جریب مقدار محدودش در مواضع هر توان اختلاف دشت و در مقدار
حاصل زمین و دشت میدانی و ناهموار و کوهی رعایا رعایتی نبود و این صورت طوالت بینا و
و خلجان خاطر و نقصان عیایا و والی ملک اینجوست پس صرف سه قسم چاهی و سه قسم بارانی و
برشش قسم قسم ساخته و در هر محال بین دشت چک میدانی چک کوهی چکان بین جزر کم پیا
و تفر نمودیم و چنانکه حاصل زمین اندکی زیاده و بند و بست سابق دیدیم از ترک داد و از دست
مقدارهای اعلی محال حد واسطه تجویز کردیم و چون عیایت عیایا و رفاهیت بر ایام منظور نظر و ملح
خاطرست باین رواقسام شکلی سابق الذکر را یعنی ریت اول و دوم و سوم یک کرده حد واسطه را
تجویز و تفر مقدار هر سه کرده شد تا در تاجیه حصول عیایا شکلی روند و در حد واسطه یکبندی که
منسوب بمادر حومه است و در آن صرف اشتها و خضرجات و نقیضات غیر و طبعی و منشی
و طبع سطلانی که منسوب بنواب سلطان جهان یکم سطلان کانغذ اشتامپ طیارمی شود
و این کانغذ بکار تحریر قباجات و زمینجات و غیره در عدالتهای ریاست بکار می آید و قیمتی
یک از پنجاده رویه میباشد سوم مطبع شاهی همان منسوب بر اتمه براس طبع کتب کار آمد
طلب علم و اطفال مدرسه و پرچہ عمبره الانضاط طبع مقرر کرده شد

فصل سوم در ذکر دوره ضلع مشرق و بعضی نظامهای جدید

دوره این ضلع نیز از پانزده سال صورت بسته بود و درین نزدیک تیانخ بست ششم و هفتم و هشتم
مطابق سوم شد و این بحیر از بھوال اهل بحال امر او گنج وارو شده کار وائی ضابطه طبق

در وقت ریاست
مضبوط باشد

دیگر و درهای ماضیه کرده شد و نسبت مخبران رشوت که اخبار و رواج بشته میدادند شتمنا شد که بعضی
 عثم ثبوت اخذ و جبر و کذب خبر در حق مخبر نزاری مناسبت باشد و بر تقدیر صدق خبر مراعات انعام
 بسیار خواهد آمد بعد و در مجال مأموری رسیده ملاحظه رسمی و باغ نموده شد و کار وانی سرشته عمل آمد
 و در مجال مأموری بعد از مأمور مولی از حاضری و غیره تالاب و بحکم کند و دیده بجان بختیاری آمد ملین گردید
 در شنبه جلوه جبال واقع است آب بسیار عمیق و شیرین دارد و جای گلگشت است و در اینجا بوجه پیشی
 پیایش بباتین برگشته از بانبات خود گرفته از انخی مساحت شده و رانیده و قسام زمین را
 سنجیده و تشخیص بریت بندی آن نموده و بطور و کار و بر شتم و بعد فراغ از جنگی کارهای مجال جاده جلی
 سلوانی پیویم بعد حکم کارهای سرشته سلام فندز چکان سیر منوچنویا و بنی گدی به بار بار عام گرفت و محال
 سیوانس داخل شدیم و همین جا که محال میکلون هم بطلب جایگاه داران و مستاجران آنجا انجام دادیم
 محال از حلقه جدا و در است جدا و در علاقه غیره و قسمت از اینجا در محال غیره گنج قطع حاصل نمود
 خیمه دیدیم و معاینه بازار و کچری و مسجد و غیره کرده و بجهت لشکریان همراه با طعام ضیافت خوانیده
 و گدو محی انسانانی جایگاه نواب سلطان جهان بیکم رسیدیم و اینجا کار وانی دوره از جانب ایشان
 بعمل آمد و بجهت لشکریان ضیافت داده شد و از آنجا برآمده و محال مملوک را دیده براسین که محل نقطه
 ضلع مشرق است رسیده شد و حاضری عمده و رعایا و غیره گرفته آمد کچری لطامت و مکانات
 دیرینه قلعه دیده حکم دستی صحیح نامموز مسجد داده شد بعد و راه ساچی کاناکه کثرت گذشته و تصاویر
 سنگین و آثار عذمت که آنجا است چشم عبرت دیده و محال دیوان گنج را بعنوان مذکور دوره کرده و بیکم
 فروری لشکر و مطابق بستان و درم و یقعه دهستانه حجری بعافیت تمام سنواری منحل محال
 شد و سفر کثیره فریبی تمام سرانجام یافت و از بهکاران یا است حسب ستور ناجای مقرر رسیده
 لوازم استقبال و سلام تقدیم رسانیدند درین دوره یکبار و پانصد و سی و چهار قطعه عراض
 مستفیدان پیش شد تحقیقات استغاثه رشوت و ظلم و جبر اعمال با بالی و بکاری تفویض شد و دیگر
 مقدمات سرشته بعد از حکم سپردن و ضلع محکجات گردید چون غره محمد مرسته کینار رود و

و ششاد و پشت جبری آمد برای فاد عام و هر کاخانه پلیسی با شفا خانه و ادویه منوری مقرر
 کرده شد شمار اطبا بحکم پنج نفر میرسد و جمله مصارف این نظم نمایان بابت سال تمام به نسبت هزار
 و ششصد و چهل و پیمیرسد و قانون رخصت ملازمان دین ریت محکم بود بکسب اهل مشوره
 قاعده رخصت سه ماه بعد سه سال مقرر کرده شد و اعمال اختیار فیصله تا اختصار و پیچ و پیه و ناظم را
 تا دو صد و پنجاه روپیه و در قضایای فوجداری اختیار قید تا دو ماه و جبران تا پنجاه روپیه حاصل بود
 و نائب ریاست در معاملات دیوانی اختیار فیصله تا پانصد روپیه و در فوجداری قید تا چهار ماه
 و جبران تا صد روپیه حاصل شد چون این اختیارات قلیل بود و فصل حجاب خصوصیات احتیاج رئیس
 و پشت و رسیدن بهین قضایا و خصوصیات امری دشوار و موجب حرج کار عمایا مقصور شد لا جرم
 بعد مشوره اهلای ریاست اعمال اختیار فیصله تا دو صد روپیه و در فوجداری قید تا دو ماه و جبران
 تا پنجاه روپیه و ناظم را سماعت مقدم تا پانصد روپیه و در فوجداری اختیار جبران تا یکصد و پیمیرسد
 چهار ماه و نائب ریاست اختیار فیصله تا پنجاه روپیه و در فوجداری جبران تا دو صد و پنجاه روپیه
 و قید تا یکسال اوده شد و برای انفصال مقامات میعادوی شش ماه تعیین نموده آمد میعاد کیفیات
 جواب طلب قضایای فوجداری یا نزد روزه و میعاد مقامات مالی یک ماه و مقامات دیوانی سه ماه
 مقرر کرده شد تا امتثال احکامات و حکم که بدین بوانع قوی و اعزاز تحکیم دین میعاد مذکور توفیق
 خواهد بود و مدار کاران بجز بانه و غیره خواهد شد و نقشه ماسکبار سه ای برای دریافت مقامات منفصله
 زیر تجویز از هر جا در هر بازده روز طلبیدن تجویز شده و هر که در آن تاخیر کند مستوجب تنگ جبران
 شود و هرگاه منقر کلمه تو خانه کلکته دیده بودیم از آن باز خیال تر قیاس سلخ خانه بخاطر خطور داشت
 چنانکه بعد رسیدن از آنجا بعونه تعالی سلخ خانه از اسلحه نفیسه آلات گزیده و هر جنس اعم نمود
 انواع اسلحه از آن تعبیه کنانیده شد و در وجه اول بنا بود و پنجه و کرچا و نشان و جبران از آن
 منج ریت و در وجه دوم اسلحه خاص تر از تفنگهای دولتی و یکتالی و فرغ و قرابین و پنجه
 سپر و شمشیر و ماسک صنادیق بنا بود و نهاده شد و بطم و نشان و جبران از آن اوزار در صفت خانه

در بزرگ گلدسته مناسب بنوده آمد و سنگین و قیمتی بشکل نقش نگار در دیوار چیده شد

فصل چهارم مشتمل بر پنج تذکره

اول در ذکر جشن نشتره نواب سلطان جهان بیکم طالع غدا و دوم تذکره کجاشانی خود بموم
و ذکر و دره ثانی نظامت ضلع جنوبی و ذکر بعض نظم و نسق تازه که در آن کار سال و در کجای
بوتقوج آمده چهارم و ذکر و دره نامه نامی شهرزاده جمعه و خلف دوم ملکه معظمه پنجم و در کیفیت حصول
خطاب و تمنا و نشان از جناب ملکه معظمه هفتم و در بخت گشتان

تذکره اول در جشن کجاشانی پسران و دختران رسم قدیم اهل هندست که هر کی بقدر عدد
بصرف از خطیر دل شاد میکنند و کافه بارودی کاری آرد اما در بزرگان و نیاگان با سببی آن
اطهار جمله شادی و آبا و اجداد و ختم کلام مجید اطفال معمول است این جشن کمال کلفت میانند و شادی
نشتره مانند و درم تر و کجاشانی ساز و برگ طلب میکنند پس چنانکه در شادی نشتره و والده و دره
نواب بیک صاحب قدسی بذل الوت مبالغ کرده بودند و دره خود ما و در شادی نشتره و نمودند و بخت
ایجناب و در شادی نشتره نواب سلطان جهان بیکم دست همت کشاده و صرف ملوک مبالغه سکوک
این جشن جهان و دره با با عجم نیک و فرجام رسانیدم تخمین ضیافت جمله رعایای خیر اندیش قلوب
خوش بشکفت تمام ساختن و سران و باقین و جاگیر داران و جمعی حیره و خواران ریاست راجه از اهل
و چه از اهل قلم بطبوسات فاخره بخشیدم و در ضیافت و تواضع و مهمانی صاحبان عالیشان بهادر
و امدادی قرب و جوار که در هیچ مجالس شریک مواقف انفس میشوند و دقیقه فرونگدا شتم از هفتم و درم
تا یازدهم ربیع الاول سال مذکور بزم سور و سرور آراسته و پیراسته مانند غزنین و برادران ارکان
و اخوان و جمله ملازمان رسم خاندنی و صرف الوت مبالغه چنانکه باید تاریخ و ار و زان بهجا آورد
پس چاه و پنجه و زو شب لوازم نشاط و طرب و مسلمان عیش و عشرت با انواع نظم و نسق و فحش
خواطر نظار گیان بود و تمام حش و طر لاله و کوچ و بازار شهر ازین زرق و برق سامان بطریق نمایا

در رنگ نگارستان چین می نمود و درین جشن مبلغ دو ملک نمود و پیش از هر چه را صد نوزده
روپیه نه نیم که بصرف آمد و با و شعرا قصائد تمثیل گفتند و صلوات بودند و چون از فراتر حال
ستاندند بنگار آن قطعه تاریخ گذارند و غنشی احمد علی پور و این است **قصیده**

<p>زین شادی و طرب که درین نشتره روی داد زین نشتره سب و سر که بر زوافت او زین سو و زین طرب که بهر کس بغسل کشاد زین شاهما که هیچ نیامد مراب و زین غلغله که بر فلک چارمین فستاد زین مایه نشاط که شاه جهان نهاد یک طرفه اتفاق درین شهر دست داد از غایت فروغ شهاب نگاه و باد داد این جشن هست شک و در جشن کعبه داد آتش چه کشید که سر بر فلک نهاد منت ز مادر که چنین دختر بزداد دست عطا کشاد و جهان الباس داد خوش کرد آنگاه که شاه جهان نهاد هر چه بود و به جهان رازق العباد قانون فیض وجود و آئین عدل داد حکم ترا اطاعت و از عمان و انقیاد در پیش تو فراخی و در عزم از دیاد در شکرتو متانت و در رای تو سداد</p>	<p>منت خایه که جهان کامیاب شد زین کیفیت که چهره برافروخت روزگار زین صیبت انبساط که در چار سو رسید زین روزها که شد بهر در خرمی بسر زین مشغله که هر که و اندرین سخن زین مایه گران که درین شغل صرف شد هر روز روز عید شد و شب شب برات و دوا می شود که نمی نهد نشد بن این نشتره هست نامشر آثار مین و خیر حناچه رنگ بست که شب در لباس روز منت ز خالقی که چنین کس بیافرید گستر و بهن خوان کرم پیش عالمی نام خدا که از تو جهان روئی گرفت آتش سپاس کن که ترا رزق میداد آموخت از تو جاحتم و نوشیران بهر این چرخ و این ستاره و این دهر میکند من از خدا سوال بشش چنین میکنم و عجب تو تئیم و در حکم تو نفاذ</p>
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

در این جشن که درین نشتره روی داد
زین نشتره سب و سر که بر زوافت او
زین سو و زین طرب که بهر کس بغسل کشاد
زین شاهما که هیچ نیامد مراب و
زین غلغله که بر فلک چارمین فستاد
زین مایه نشاط که شاه جهان نهاد
یک طرفه اتفاق درین شهر دست داد
از غایت فروغ شهاب نگاه و باد داد
این جشن هست شک و در جشن کعبه داد
آتش چه کشید که سر بر فلک نهاد
منت ز مادر که چنین دختر بزداد
دست عطا کشاد و جهان الباس داد
خوش کرد آنگاه که شاه جهان نهاد
هر چه بود و به جهان رازق العباد
قانون فیض وجود و آئین عدل داد
حکم ترا اطاعت و از عمان و انقیاد
در پیش تو فراخی و در عزم از دیاد
در شکرتو متانت و در رای تو سداد

ای نو بختیم شاه جهان ای فرشته رو
 دولت تر از رکاب و بد چون شوی سوار
 هر چه بخویش خواسته باشی جهان شود
 پروردگار حضرت سلطان جهان ترا
 این سیم و نرشد بجهان چون نصیب من
 اندر شما کس است که دوا سخن دهد
 بسیار کرده ایم دین شمع اقتدا
 تا بر مراد خویش سخن میرود ز من
 احمد مرا سزد که سخن مختصر کنم
 من خود سخن سراپا و هر کس سخن کند
 مقصود اینکه بر شمرم سال نشره
 هست و عا کشادم و تاریخ خواستم

ای نیک خوستوده منش ای نگویند
 زهره ترا کنیز شود و خضر او ستاد
 آنچه بدل گذاشته باشی جهان شود
 عمر دراز و عقل رسا بخت خوش و داد
 آورده ام بضاعت احسان و اتحاد
 ما را درین سخن نبود غمیر ازین مراد
 بسیار کرده ایم دین دین آهنگر
 تا کرده اند اهل سخن بر من اعتماد
 آرد طلال رشته مدحت باست داد
 حاشا خدا نخواسته هرگز چنین مباد
 فیضی شود ز مبداء فیاض مستفاد
 دل فی البدر بید گفت که یارب بحسب باد

و بعدین بحر قافیه لک طبع نظامی محمد عبدالرحمن خان شاکر قسطنطنی اندر ذکر دین چند بیت از سباحت
 قصید منت خلیفه که دین عهد خیرند
 یعنی امیر با کرم وجود و غرورشان
 و ادب بیه چون در شهوار ارجبند
 قرآن تمام کرده و نمود استوار دین
 زین انبساط و در فیاض و مهربان
 ز اندر قدر حاجت افزون ز حد خواست
 زین نعمه طرب که با وج فلک رسید
 یارب بدار ما در فیض دهر را

تقریب نشره باب طرب بر جهان کشاد
 شاه جهان یگانه دوران بعد داد
 سلطان جهان سعید و سلیم و نگویند
 اسلام را بعین سعادت بنانند
 بر اهل روزگار در گنج بر کشاد
 عالم امیر گشت ازین جود این جواد
 آمد بر قص زهره و وادانش اطواد
 بر فرق همچو دختر مسعود و خوش نژاد

با اتفاق رای اربکان و اعز سید صدیق حسن خان بمجله سلطان است انتخاب کردم و بحضور
 و ارامه صاحب بنای است و شیخ زین العابدین عرب قاضی بھوپال و غیره طلبه عقد منعقد
 نموده بایجاب قبول موافقت شرع شریف عقد ازدواج بستم و بعد از اطلاع و ارامه ایشان رسالت
 صحیح انست شرفای والا حسب اهل علم صاحب تصانیف و علوم شرعیہ و فنون ادبیہ و غیره اندوین
 اکتب مشهور بطبوع بوده اند و تعلق ایشان و دین یاست از عہدہ سال است در بدایت تعلق منشی در
 مرحوم بود و بعد از اتمام تالیف تاریخ بھوپال بتقریر عمده مناسب تفویض ایشان شد پس در عہد
 راقمہ بر عہدہ اتمام حبلہ مدارس بہت مامورانہ منشی باشی من شدند و بخطاب میرد و خانی منشی
 گردیدند و خدمت مفوضہ را چنانکہ باید سرانجام دادند و خلد نشین ایوبیست تقدیر عزت و تکریم ایشان
 ملو خطاط طوبہ ایشان خلف الصدق سید اولاد حسن مرحوم بخاری قنوجی اند و بعد از ایشان نواب
 سید اولاد علیخان بہادرانہ جنگ ست کہ یکی از ارامی سرکار نظام الملک ملی حیدر آباد دکن و از
 اقربوی امیر کبیر نواب بوالفتح خان شمس الام بہادر مرحوم بودند و از امیر کبیر تقاضی پنج لک پنجمیت
 ہزار سوار و پیادہ و موضع من بھلی و شل کھیر و بھل کھیرہ و غیرہ خاص گاہ ایشان بود و بعد از انست
 حیدر آباد نور جنگ از نسل سید جلال بخاری برادر عم زاد امیر کبیرست و امیر کبیر از قاری نظام الملک
 آصف جاہ بہادر والی حیدر آباد دکن و سرآمد ارامی دولت ہند صاحب ملکن و فوج آسمان آوج
 بود و بستم شوال ۱۲۸۵ ہجری بمجر نو سال انتقال نمود و فرزندان شان بجای والد خود دوم تحریر این تاریخ
 بر جای داشت بہت امانت متکفل و کرکن کہین دولت نظام دکن بہتند و بعد از سیام جوان انست
 برابر بایز دوم ربیع الآخر ۱۲۸۵ ہجری کرئل اسرار صاحب بہادر و کل احبث بھوپال بجواب اطلاع
 راقمہ کہ ازین عقد سعادت مہد کہ بایامی سکر سیری مورن پانہٹ اند یا بستہ حکام والا مقام
 موجب غایت خوشنودی شد فقط در زمان تعلق عہدہ میرد سیری بایشان مبلغ چہار ہزار و ہفتہ ہجری
 و یکت و پید و یا زدہ آند سالانہ معاش بود اکنون معاش عہدہ عقد المہامی جا کہ بہت چہار ہزار سال
 مقرر کردہ شد زیرا کہ این عہدہ بوجہ وفات انجہ کش نام کہ غرض شعبان ۱۲۸۵ ہجری بر گشتہ کہ بستم

که گویای عدم شد خالی بود و بنمایه معاش می جاگیر شش هزار و پویه سال که بر ورزید نشان بحال مانده
باقی در بیست و نایافت گردیده بود و لند معاش عمده میر و میری نمیده معاش مقبوله ای ساخته و بپای
یکه ناز و شخصیت شربت و پویه و پنج آن از بیست و نایافت فزوده بست یکم ربع الاخره سه هزار و پویه
جولانی که اعم و دشمنه روز بدربار عام و بروی اراکین و اخوان ریاست نخستین تشریف نه بار چه و
پنج رقم جواهر و چهار و اقبالی و چور و سپ و فیل و پالکی و غیره جمله بست و چهار عدد و بیست و یک
و پنجاه و سه پویه و دو نیم آن و سند سیور خال مذکور و خطی طوطی عمده و موقوفه از دست خود و دار کردیم
و تبرکی و قدس تمام از محل فیل سواره با موبک سوار و پیاوه حضرت و دیدم و بدست و زان بزم سامان
انصار ام مام ریاست و دروازه خود و تعلق ایشان کردیم و اطلاع آن صاحب سوار و پالکی از خطی و پال
نمودیم صاحب سوار و موقوفه سی ام جولانی سال مذکور و بیست و یکم که مخلص ازین تر و پنج و تجویز
بسیار شادمان شد و این از خطی مستحق از قیاد و سچی که انصا صاحب بهادر و موقوفه بن و در با بوع حصول
خلعت و خطاب غیره خوانند این است منم خفیه تراشکر و سپاسم که غیر غواهی و دست بنی کار گزاری
و عیان فاشی نوکر را بکار و بارگاه قای قدش ناس منبر و بر که در کسر عمو سبب فنت پایه نگذاران خست
و خصوصاً برات رزق من برانده لطف احسان و شکیان نعمت و امتنان و مروری عالی متاب
و ادگر نامور و رستا و دکر از فیض انعامات بی نهایت و توجیهات بی غایتش جمله حاضرین بارگاهش
بهر و مند و کامکار بلکه جمعی کثیر از مردم بلاد و دور دست و سکنه ملک محرم و بجهت مال احسانات او را
شکر گزارند و درود و سلام بر رسول کریم و شفیع امتان انبیا باد که بندگان خدا را از نقصان ناکویند
و کردار ناپسندید و مثل خیانت و رشوت و سرقت و خصوصاً و رعایت بیجا و طرفداری نازیبار
هر چه قدر بدین و دنیا ترسانیده بران و عده دولت و ناکت دنیا و عذاب عتاب خیزی فرمود و بر راه
رهبت دیانت و امانت و اطاعت و رفاقت و کمک حمای خیر گمانی و وفاداری و دست کرد و
ولایت نمود و بر آن بشارت اجر وافر و ثواب بیکار و دایم پس این شکر گزار جناب بزرگوار
شاه جهان بیکم صاحب و الیه ریاست بجهت ام الما الاقبال که بر راه بهر شناسی و دست روانی

مستحق
مستحق

و ملازم نواری و فیض سانی کہ جو ہر ذاتی و کمال فطری ایشانست اول مراتب است میر و سپہی و نوری
گردانید و انریشیب خاک بر دشت بر فراز افلاک ساندید با کرامات روز افزونی انعامات گردانگون
ممتاز فرمودہ عمدتہ نیابت و ووم با جمیع لوازم وی از خطاب خلعت و سیورغال و جزآن از زانی
دشت و باضافہ منصب توقیر فرقم بر قدران برافراشت اندک شمار این بسیار قشاس در تمام
عمر این اواشدن معلوم و خود را با دای حقوق مکنواری و وفاداری چنانکہ باید زبان خود ستون
بنوم آری انچہ برین واجب باشد نہست کہ ہمہ ابد از تہ دل بقدر مکان احسانات اکرالات اورا
شکر گزار باشم و در غیر خواہی و نیکنامی اولاد و بہت ایشان زندگانی کنم حق تعالی مراد انصراف این
کار و بار بہت خلوص نیت و توفیق خیر بخش و در نیکی مخطوب یا بلکہ اہل علم و جہل و ادیان ارحام
و ملازمان ہست اہل علم ازین انہی و خوشنودہ دارد فقط بعد ازین خدمت نیابت دوم بہت است
از مرتبہ بلکہ صاحب موصوف کہ تالیف غرہ صفو شدہ ہجری موقوف کردیم و بنظری صدر عالمی
بخطاب میر الملک الاجاہ مخاطب نمودم نواب صاحب حمدن محامدا خلاق مخزن کما حقہ
سلہ اللہ تعالی بجا آوری حکم شرع شریف مقدم و موجب فلاح دارین دانستہ و مسافرت بہت بخیر
روپیہ بابت کاہین جو الہ نمودہ و از معاش خاص خود بہ ہزار روپیہ سالانہ بابت نان نفقہ مقرر کرد
حق تعالی باین محل آنست کہ مرتبہ و خطاب القابیکہ اورا از بادشاہ خودی یابند و جب امتیاز ایشان
در معاصرین میشہ و آنکس بہمان لقب نام نہست مخاطب اہل عالم نمایند و جہ امور عالمیان چہ عات
و حفظ مراتب وی بطور امیدارند باین وجہ بہت چہارم و نفع دہ شدہ ہجری مطابق چہارم فروری
سال ۱۰۷۰ خریطہ خط بخیرت میجر ولیم دای اسیرن صاحب بیادسی بی بلکہ کل اجبت بجا باین بطن
فرستادم کہ بر گاہ بنظوری ارباب صدر عالمی قد عتقدن بخشی باقی محمد خان نصرت جنگل را فیئہ
برای شان از سر کار و ولتدار مراتب مذکور الکیل مقرر شدہ بود و خطاب نوابی با حفظ نظیر الدولہ
خلعت جانی لار و صاحب بلاد اسلامی ہفتہ آواز توپ ہم آمد و رفت در علاقہ بھوپال و ملاقات
حکام الکلیہ مذکور گذاردن افسران فوج کشنجن بھوپال وقت حصول خلعت موصوف آمدن آنست صاحب

از فرودگاه که به نام گیرما قاپی نام است پنج روز بعد استقبال و رفت رفتن نشان برای ملاقات صاحب است
نواب گورنر جنرل بهادر مستر لکھنؤ و پادشاه شدن نیز منتهی اجتناب و تادوازه بهادر و رفتن
صاحب جنرل بهادر و حضور و پادشاه جنرل بهادر برای ملاقات بر مکان نشان وقت که
در بعضی ممالک دیگر رفتن این عطر از سرکار گلکسیه معوی شدند و در اجری که از این است
و هستند مثل مذکور اندین اخوان و ارکان است و تقریر جایز و غیره آنهم او که ویدند پس آنچه
شود هر اولی مخصوص از سرکار انگریزی و این است عمل آمد و در برای سید صلیق حسن انصاری بهادر
نیز همان می باید چه در شرح شریف و امین انگریزی نوح اول فانی بود و در حجت علم واحد میداد
این نوع بیان شد و بر سر بنده بر عهد نامه و می است موجب قیادت شان رئیس است
قلعه اسید صدیق حسن انصاری بهادر را بر تبه نواب باقی محمد خان بهادر و در حجت سید صلیق حسن
از نام شان بازداشتن و از سرورایت آمد و در حجت مختصه است که از سرکار گلکسیه بهادر است سرماندی که
بر مشهور اول مختصه عطا کرده بود با ایشان هم با خطاب نواب الامجاد امیر الملک عطا کرد و در پیشینه این
و نحو هست بیان و در کرده بود که هر چند بکند انکاح فانی بود زبان و در جلوه کلماتی سلام و در حجت
بباری تو محمد است را از سرکار سلطان بنده که از عظمی بهادر اندیش بهادر ترک کرده اند و شیده بهندوان که
خدا و قتل و حکم اسلامی و مهم قانون آگهی است افتخار یافته اند پس معنی از بنوی القری که کسبیت جل
این کار نکند اعیان بنده باشند آنها اول این نکاح که در مختصه احکام و رسم خاندان خود و اجتناب
و چون شوهر فانی را بر تبه بهادر اول خود آمدند و دیگران خاطر خواهند شد پس ایشان را بتدریج بر تبه بهادر
رسانید و مصلحت است که ششم و هفتم بر عهد نامه نیابت دوم است که خالی بود و ماور که دوم اکنون که عهد
ذکور از ایشان موقوف گردانید هم جایز نوح و غیره مراتب مثل شوهر اول ایشان داده خواهد شد تا تبه
ایشان را بر تبه ایشان باشد و آمدنی جایز نیابت دوم است که در عهد خاندان ایشان از اریاست بود
مخزنه است و مثل گردانید که از انظوری این تجویز تجویز صاحب منون فرمایند فقط ترجمه از این خط
صاحب بطاعت صاحب پادشاه جنرل بهادر و در حجت نواب گورنر جنرل صاحب پادشاه و در حجت

فرستاده اند از آنجا آن ترجمه بخدمت نواب گوزر جنرل لارود صاحب بهادر رفت هجدهم و سیمبر است و
 و هجدهم و سیمبر است که صاحب کلان بهادر و موصوف خریطه خط مشرف منظوری در خدمت مذکور ارسال
 نموده و هجدهم شعبان با خلعت غنایاتی نواب لارود که در صاحب بهادر رونق بخش بپوشان شدند و در کوشی
 بهر نگار آمد و فرود آمدند از هجدهم در کلان دیوانخانه مجلسی که برای این مجلس شش آلات و فرودش گرانها
 آرایش پذیرفته بود و جمله ارکان و اخوان و نوکران ذی عزت و جاگیر داران ریاست حجت اعظم
 بودند و شریف گوزری را با قشام تمام با خود گرفته آمدند مراجع آستان و اسلامی اتوابت منقش معمول
 بعمل آمد بعد از اجلاس پیرس و جوی خیر و عافیت خریطه خط با دادند الفاطمه تنیست بزبان آوردند
 حرف خرفش گوش زد و حاضرین کردند گفت آن نامه نیست قبل ازین هجدهم و سیمبر است حال ازین نوبت اطلاع
 داده بودیم که سرکار بکسیه خطاب نوبانی حاجت برای شوبه مشفقه منظور کرد و امر و مضافت طریقه درین نیم
 مشاوه و انبساط که محض برای این تقریب می نمودند گشته نواب صاحب بهادر مدوح رنج و محنت خطاط عظیمه
 گویند خلع و مخاطب میکنم و جمله اخوان و ارکان یاست اطلاع میدهم که خطاب نواب الاحاحه المیرا
 با خلعت فاخره این درجه علیا از سرکار بکسیه خطاب میدهند صدیق حسن خان صاحب بهادر و غنایت گردید
 و جمله مراتب عزاد نسبت شان از سرکار فلک افتد و نقش منظوری گرفت لامر و تهنیت که برادران اعیان
 و ارکان ریاست بدل جان شل عزت و مرتبه ندانان سابق بپوشان عظمت شان بودند و اندوخته است صاحب
 مدوح مملوک عظیمه که برین گزینش بکسیه بوده و ترقی نیکانامی رنجه رفاه عا و از راه عالی ترقی و بلبل نظری
 مصروف باشند و بلبل شفق و هم نواب صاحب شکست که ریاست بجهان نیکانامی و خوش نظری تمام است و تهنیت
 من الجلس مشهور است این نظام پدید رونق و زینت این ریاست سلسله آمده است همین چه و سرسری
 و ترقی و حسن نظام ریاست پیوسته صورت پذیرفته است اکنون کتابه را برین مافتم میکند که خلعت خطاب
 بنواب سید محمد صدیق حسن خان صاحب بهادر و آن شفق و جمیع منتسبان ریاست مبارک و از حصول این
 اعلی خوشی حاصل متوجهل یاد موفقه پانزدهم ماه اکتوبر است ام بعد ازین نواب صاحب بهادر مدوح
 نواب صاحب کس کسید و یک مهر غرضان لارود صاحب بهادر و جمله ارکان

و جایگاه و ارکان ریاست و غیره حسب قدرت ثواب صاحبها و نذر گزاینده پس از آن صاحب کاران
 نواب صاحبان امر و گرفتار پیش نواب یکصاحب قدسید بر دینیک شرفی و غیره و بوجهی که شایسته
 رشته نوزند و نوزد و باقیمانده صاحبها و بفرودگاه خویش نقد مبلغ یک هزار و پیه لوبه نقد در پنج تقریب
 از ریاست خیرات گردید و پنجاه هفت نیم روز ملازمان سبای ندری بحساب فی صد و ده و پیه که گرفته
 اگر چه بقاعدت قدیم منفع پانزده روز و پنجاه می بایست لیکن نواب صاحبها و غیره معاف ساختند و
 بحساب فی پیه یک هزار و تحمیل ملک نذر اگر گفتن حکم دادم که داخل خزینة ریاست گشته بوقت ضیافت
 رعایا و ملازمان و آید و از آغاز رشته منضمی مطابق غرض شعبان سه شنبه چربی سیم غل غل و پنجاه
 و چار صد و پنجاه و دو و پیه ده آنرا و بالابری مصارف شان و ادام احیای ریاست مقرر کردیم
 قیمتی ده هزار و پیه که از جانب کار صاحبها و نواب صاحبها و رعایا شد نصیافت این است
 سرخ منقع الماس نالای مروارید کلان متدیل زرین چو غنچه زر و ذری و دوشا کشمیری طاق و پنجاه
 منقوش نایس نگار بسا تحفه چار طاقه بدوق و لایق دنیای شمشیر طلای قبضه چرخ زر و ذری و پنجاه
 گمان ترکش سپهر قیل مع جوج نقره ساده کامل طاقی مع حل سری و پنجاه زر و ذری یک
 اسپنج افسار و پارچه و یک نقره و چار جابنه زر و ذری یک اسب سبزه مخملی کار جوئی و پنجاه
 نواب صاحبها و این همه سامان در ریاست انیس گردید و قیمتش گرفتند و سابق که بایست نقد
 ریزه سالانه مقرر کرده بودند حالا بعد حصول جاگیر آنرا مضاعف نموده از آغاز رشته منضمی
 شش هزار و پیه سالانه در توشک خانة فرستادان معین گردید و دای شیدا بایان قصه قدسیت
 گفته اند و حال صلوات و انعام یافتند بایسته قصید درین تاریخ بر قمر دمی آید باینکه گاه از ایشان

از کلام فصیح و بلین مولوی محمد عباس نعت

باز در عالم بهار روح پرور آمده	شده شادی بگوش هر سخنواره
پوران جنگ صدیق احسن خان	کوهبخت همسر خاقان و قیصر آمده
بهر وی تشریف نوابی و سامی مهر خوان	در زمان سعد از نذر گور آمده

شاه امیر الملک والاحاد نواب سغنی	دولت و اقبال پیشش همچو چاکر کرده
شاه دمان گردید جانم زین فیضانها	بر زبانه حریف در شش شک گوهر آمده
ایک رویت نور بخش شاه خاور آمده	محترم نام تو چون صدیق اکبر آمده
شاه بدانش هم آغوش تو از روز ازل	نوع و کس علم را فوین تو شوهر آمده
شکر نعمت واجب مدین بدین دست گرم	دامن امید رفعت از تو برز آمده
شاه و شش فرزند باش اسحق نعم والا شمر	کز وجودت خطه بجهایال نور آمده

از کلام منیر حافظ محمد خان شهیر

ایام بسکه کام دل دوستان دهم	گر آرزو کنیم گل بوستان دهم
گیتی برانجیه هست بدکاش مفت است	منت نهند بخویشتن و رایگان دهم
انعام روزگار که تقصیر زبافت	اما چنین دست که چنین و چنان دهم
از شادی بدست که ترتیب بهر آن	جشن عظیم با نوبیستی ستان دهم
بشگفت همچو جشن گرامی لاریزند	ممدوح راز مهر خودش مهر خوان دهم
نواب امیر ملک ز بهی دولت خطاب	کامرازشوی حضرت شاه جهان دهم
صدیق بن حسن که اگر حکم اتفاق	اضداد را که خصم مرا این پستان دهم
بگمانا ز حبیب همی دوی در کشد بر دل	آیین بهار بدست من زبان دهم
نکافت از شمیم ختن زار سلق او	گوشک ناف آهویهند و ستان دهم
خوش ز خنیت گزین چنین پستی سخن	گویم ز آستان خبر از آسمان دهم
دارای با چو کام کشید برز مگاه	دارای علم ز سکه ز نشان دهم
از بسکه فیض عدل بدان زمانه را	پیرایه گزین صفت نیکوان دهم
راز کتاب و سنت لگرو زمان او	جبریل ترجمان بوشش ترجمان دهم
مست حقیتیم ز بهی ساقی سخن	جبریل مصطوب کن و کان دهم

<p>از قدر دانیش نه غریب اینک روزگار دامن بدست دوست گلگیر خوشنست از بهر خنده میندیش از خشم مویه کار آن بازو لیک به هم دهم ماهیسانه آن بازو لیک نیت و بدباشیر خیریش آزما که حسرتی کشدش کس عطا کست نبود و عجب که در صله تنهیت دو چند ای و او زمین ارچه شهر ترا نواست استاد و نعمه دوست که اینک بعند لیب از جابه و بخت خاص تر معطی ازل چون علم بختاقت سزای تو هیچ چیز</p>	<p>بهر جای گوشت بزاغ استخوان ده آویز شیشه شکر و بسو و وزیان ده تو نسیت گریه فرزند و عسکران ده هم در سگالش ست که در بازه خوان ده چون نان که با نظیر قزل ارسلان ده و انرا که آرزو چشدهش کس جهان ده زان ماه ماهیانه پی میخ خوان ده کان بهندار و لاج هزار صفهان ده گر امتحان کنی سبق بوستان ده چندان که در قیاس فروزون توان ده هر شته که در غور تو تواند شد آن ده</p>
<p>بشوخیا جود بر دامن نقاب وی جانان را نمیدارم روا ای مکه در باز از مصر آنی من از رنگ طلافی عاشق گلگون پسندیم اگر گویم که یا تو ترش دم تو بریده جان برنگ پان اشارت کرده از بهر خون جان سنان در عشق بس خون جگر خورد و بزر شغفه مگر ایس دلم تقدیر منظور لطف دارو تبیان پس بر سر باز احسن از ان فروشانند شراب خلقد کی ریزند و جام من کین</p>	<p>از کلام سامی سید و رفقا علی المکرمی زبان و کسوف آرم ز غیرت ماه تابان را که می ترسم کلماتی بعباش با کفان را که نگین که در رنگ گل ز روی گلستان را که از بهر کرمی سرخ مر و اید و زبان را بوی از نو لب آورده این از چندان را پریر و یان خنار دوست میدارم هم جان را که در گلزار حسنش ترسینل کشت ریحان را اگر از ماهای یک ناله خواهند ایسان را بعشقت ای پری گریه او که مر و غلمان را</p>

صبا چون گل می خندد بهار از بس می بالید
ولا از شکوه گذر جفا بینی و سب می
کنم خود که هیچ آنکه تقدیر حسد او ندیدی
نه وصف عدل احسان خوبی فرو و در نعل
امیر آسمان رفت غریزه صبر دانا فی
بعد از سایش عیش بجو و افزایش غش
بجایش رونق عالم بفرش عزت گیتی
بیک منبرت شده قضیعت و قطع تن من
چو آب تیغ او آب حیات از بهر عالم شد
چو بهر دین اسلام ست همی آب شمشیر
بشیر شریقه تشبیهش کجا کلکم روا داد
بعد از آنکه رحمت ما مبدل شد بر محنت ما
بر پشت گری حاسد اگر خون و غار زید
جهان آبا و شد یکسر زین عدل یلکین
چو بال اگر جو و او کرد و سخیلی از گم دنیا
عطا بخیر است هر وقت و غالی عهد هست
شمارشش او هم توان است بی وقت
از غناش وری مو که کس بیرون و بشد
حقاوند جهان و می زمین او او خورشید
خطا کرد و نم گم کند یارین حکم و مطلق
زهی عالمی که خدای که در عالم وجود او

بگلشن پر گل و ریحان چو کرمی حسنه با
که تقدیر خدا مظهر و خوبی کرد خوبان را
بهین عدل و احسانش کند بهر در جهان
که حاصل شد بذات و جمالی عدل احسان
کریم داد و عادل نشان فخر و دوران را
بجلم آرایش خلقش بعل انداخت عرفان
ببزمش نور ایمان را بر زمش فخر میدان
حساب طوفان می بنمیزد شش تیغ بران را
بتاکی خجالت کرد پنهان آب حیوان را
بسا زهراب ریزد و درگاه ارباب بلغان را
که شمشیرش زبیران کرد و خالی بریشان را
قدای ناتوانان هر توانا میکند جان را
کند عفویش پیشانیاش چو عفو یوسف خوان را
نزد آبا و کس عهد عفویش هیچ زندان را
که فیض او در حد چند سامان از برسان را
باین هر دو عمل است سامان گیاهان را
حساب قطره گرداند محاسب باران را
ازین اندازه دانستم چو منصف همان را
بشارت باو زمین ایجاد و عثمان و برشان را
که جمعیت دهد و منفعت گشود هر پریشان را
سعادت نه فلک او او عزت چارگان را

خدا داد و ست این منت که از عز و جلال او
 بهیچ کلمه نشد بگذرد استعداده او هرگز
 آنکه خشنود بی میزان بی صرف شمار او
 کس که گوید کند زانو خنود را و یک سعت
 سخن را قدر تابش است از طبع هنر پرور
 چرا قصر بقدر تهنش رفعت نمیباید
 گدای زیر او انش و ان برخاک میریزد
 زهی ایوان که اسکندر بظلمت چینه چون
 بی اسباب سلم خطراب سخت میدارد
 چه گویم فیض این ایوان که دیدارش کند دل
 نظام ملک ملت دزدان است و زافزون
 و دلاست می کرد آن آغاز و انجام خلافت شد
 و لایس باشد این منی برای دین او
 درین وقت مبارکی امیر سلیم و انم
 جهان الفت که حیدر را با حمد بود و عالم
 نمیدانم چه سامانست از بهر تو نزد حق
 خطاب نو مبارک باد و عالم را سر و افرا
 بنوایی ملقب کرد و فضل خاص زیوانت
 نماید و لفظ آرایین طرز مدح سرداران
 متاع نظم نامر بوط من آن بزم عالی را
 در آن جمع هنرمندان که هر یک در هنر کامل

بشرفش بود فقر و سعادت خان خاتمان
 به سعادت گریه کرد دست سامان سلیمان را
 به علمش هر که در فاق کرد و آغازین را
 کند تعلیم تا صد سال افلاطون لقمان را
 به علمش زبان شیرین جبرش هر چند ان
 چه نبود منع خرق این گنبد گروان را
 اگر ریزد کسی در و زش یاقوت حیران را
 سنجید که بوسه برد آن پای دربان را
 چه شوق آستان پوشش بل انقا و کیوان را
 سینه چینی ز سائل چنان طواف کعبه عصیان را
 که در عیش و رواجی نیست کذبند و پنهان را
 مرکب آن دو اسم آمد چو اسم آن خرد و دان را
 الا کافیت این معوت قیاس غش شان را
 که با ذات کریمت هست الفت سلطان را
 جهان الفت که با حیدر گیتی بود و سلمان را
 که تدبیرت درین آشوب محکم کرد ایمان را
 مخصوصاً نوع انسان عموماً جنس حیوان را
 هزاران شکل احسان و عطا و فضل ندان را
 ولی تا بید علوی یاوری کرد این متناهیان را
 بود چون قطره دریا را گیاهی باغ وستان را
 چه بوقع و اعتبار شعری بسیار و سامان را

اولی از وسعت اخلاق شان امیدوارم	که تشریف قبول کرای این نوزاد و عریان را
دلم میخورست کز بهر دعایش نکند گویم	بوجه آشنش گفتم با گویم شک بریزان را

اکسی تا بلب بر بان امکان و حد و شایسته
عطایش چون خط بر بان مسلم با امکان را

تذکره رسوم هر چند از زمانه در کانی در عرض سه سال بهر نظامت او در گذشت و در این دفتر گذشت اگر برای دریافت حال رعایا و تنبیه اعمال و در ملک هر سه مسلسل داشتن مقتضای شان یاست فرمانروائی دانسته بتقریب دوره بار دوم بعلاقه نظامت به خوب هم مشاغل شده بحجری از دارالامارت حضرت بنو شد و برای گذشته قریب و در وقت در هر حال قیام کرده و با هر رعایا پیروی و دریافت کردار اعمال بهر واحد محل بدو در دو حکم نافذ شد که شایسته با محتاج انتقاد گرفته باشد از بازار لشکر کسی و نام سوداگران وین و میر و بیشتر رعایا را نشان داد و آن سواد و حکام را از بیم باز پرس هر گونه از تحکیم بجا و تعدی نادر و به تنبیه یافت شد و عند نسبت کسی اگر شکره راز تعدی تحقیق میوست بداد و اگر کسی ترا گشت محمل کرده شد وین با او کمال بهت و بیچاره و شت عراضن مقامات پیش شد و بهر هر یک از قریب مناسب شد و احکام نور برای آسایش و رفاه رعایا جاری گردید از آنجا سابق و محکم و دینی قاعده و دو که هر گاه بر قرضه از چند مقدمه از شکره و سببهای آن مرتب میگردد و در آن حق بسی از برای نفع و بیافیت جایا و نظایری در این مبنی نیلام آمدن حق بسی و عیان بجهت و ادم سادی میگردد و بدین انداز نفعی که آن و عوی بنامیه به میشود وین صورت بوجه نفعی جایا و حق تنفی و قرضه و امان و گنجایش بر جماعتی مفید آن تقدیر و بوجوه و چنان قانون جدید مقرر کرده شد که بعد نیلام جایا و نظایری حسبنا بطریق بسی مدعی گردانما بجای نفعی رسید و از موصوله از عیان گرفته بدعا علیه داده شود و وقت نشاندن میگوید جایا بقریه حق بسی بر کالایه سعادت و مقدمات داد و ستد و نام برای مدعیان بجهت و پاینده عام و بهت باشندگان چنانی سه و موافق قانون انگیزی که سال مقرب و بوجوه گذشت که

دین باره بر سر کارن چچا و فی سیهو جمعیت ست پیش بدون لحاظ سکونت برای چکمان برابری
پانزده ساله معین کرده آمد مستقل قانو فصل مقدمات مهاجران میان دیده مقرر نمود و هنگام
پیش آمدن بچو معاملات حکام را وقت و وام طلبان آگونه گنجت دست میداد و فلند از چنین
تیمین بسته شد که چون سوداگری زبان خویش و گفته درخواست حق بری فرمخو امان خود بدام ساد
از سرای خود کند و زبان خود ثابت نماید جایادوی در داور یگاه دیوانی رقم و درال خانه اما و شسته
و شته ماریعا و یکماه برای پیش نمودن دعوی بنام فرمخو امان وی جاری کرده شود و نه است مدعیان
بقید مقدار قرض رقم گردد و بعد القضا میعاد از مقدار جایاد مدعیان الگا کرده آید هر کس
حصه ششمار داخل کرده نالاش کند پس از ثبوت بداد رسد و بضرورت تا یکماه مدعا علیه اقیه شده
نشاندهی مدعیان جستوی جایاد بعمل آید و اگر فرمخو امان مقرر و رض بعد قلمی شدن جایاد در عدالت
بدون نالاش تیراخی یکدیگر گرفتن و تقسیم کردن جایاد مدعا علیه حساب امم سابقی خواهند متمم عدالت
مینم زرفیس گرفته باقی زرجو که کن بعض مدعیان قلاح بخوف مطالبه زرفیس دم عدم ثبوت دعوی
بدادن ضمانت زرفیس عاجز بوده از ایافتن حقوق خود و محروم میمانند فلند حکم شده که ساعت دعوی
مغسل کس هیچ جایادوی نبوده کسی ضمانت او نشود بدون گرفتن زرفیس شفته آید اگر دعوی را
بر آید زرفیس که از مدعا علیه بقدر ثبوت دعوی بدی و مانده میشود متمم عدالت حسب معمول نشان
و بصورت عدم ثبوت زیر مدعا فی نویسد و ستاینه که شامل مثل مقدریه میباشند چه آن نیز نوشته شود
تا وقت وقوع کدام فتو حال ستاینه و نیز بجهیکه در عدالت دخیل گردیده است تا تبس شتبه نماند
بوجه حق پرورش و اموضن رقص و سر و سر غم فاسد و پیشپیان نوچیان املوک خود را کاشته
از ترک سفاح و مقبول نکاح مانع می آیند و عدلا و بشر عا این اختیار را دست بنا بر علیه حکم
تفاقیافت که نوچیان از نزل رقت آزاد و بر نفس خویش نمانند هرگاه خواهند عقد بر بندن
وقت مفارقت از آن نیکه خود آنچه روزی و در سباب باشد بموجب حق خدمت پرورش و آن بکار
دوی بدو سهام میعاد و ساعت هر افه از روز گرفتن نقل و بکار مقرر بود و مغلوبان برای دست داد

میعاد و اسلحه و اوقاف و گرفتن اغراض مسکین و ندایان و دایمین نمود و شد که بعد فیصله برای گرفتن
 بنقاب و غلبه باطلع کرده شود و از آن ماه و روز مدت سماعت شمرده که آنرا بخوابد و پادشاهان
 از عهد و الهه مرحومه از علایا گرفته میشد نظر بشمار این امر بر بیایگان و علایا پروری غرض نوری
 تقصیتی معافی شد و برات و دود و بست چهار روپیه و دایم پادشاهان و بنزادان و قوم کردید اکثر لوکار
 و اهل کاران و دات ریاست بنام اوقاف باستاجری گرفته اند و اینموجب گنجایش تعدی بر زیر دستان
 و عدم تصدیق و انظار امان بود و اینچنان بند و بست نموده آمد که بعد سپری شدن و عیاد و اجاره
 بجز این لوکاران و بی و جاهت و گریاره و دات در اجاره داده نشود و دوازده هزار روپیه لازم
 صفائی و همواری جاده از بجهو پال نامعسکریه و حسب سرشته سابق از ریاست بکایه جنینی و فرستاده
 بود و صرف شایع مذکور یعنی آمدن از چاه استغفای این صرف فغذیل در لخته تحریک سرشته از فرمان فانی
 جناب علی القاب جنرل لار و گوزن صاحب بهادری بسته شد و دود و دتسی جاده طرف ریاست
 داشته که بجهو پال بای و دشت او محکمه جنینی بجوانه نامه انگیزی محکمه محتمله مستقر اند و با و خط
 صاحب مذکور می گویند اندام با بقول هر دو خط بنظر بی معافی و دوازده هزار روپیه سالانه
 باین خلاصه سید که ادب گوزن جنرل بهادری از پانین سال حال گرفتن دوازده هزار روپیه سالانه
 کردند بعد وصول این تحریر انجمنه با بلیه اران و غیره مقرر کرده درستی راه از بجهو پال سیاه و شرع عام
 بر نمونه شوارع انگیزی جاری کرده شد و از بجهو پال ماهوشنگ آباد جاده و پلهای بخت ساخته اند و
 و همچنان و اکثر امور ریاست غرض و خوض بعمل آمد و در قضا و امای جدید به بکایه و بروجی کار آمد
 تذکره چهارم هرگاه عالیجناب علی القاب و یو کات ایان بر اخلف و دم ملک بکایه از لاری
 بکلیت تشریف آوردند و بعض بلدان هند را ملاحظه کردند و هنگام مراجعت سیر کنان و در کاشان
 متصل بهوشنگ آباد ایک بجوی تو اسایه اقبال انداختند آرزو کردند که بجهو پال اگر از قدیم
 میمنت از دم جویون فرماید و نیازمندان را بموازید شایان شان شاهی ست چون عزم
 شنگاه بسرعت سیر داد خاطر نشین بود و لکن از این راه غنائ غرمت باین سبب معطوف نشد

سلح صفر ششم هجری بنیادش نام با چند عدد با چند سوزن کار و تنگاری خوشی و لیمو خود با چند
 سلاح و دیگر تخت ساخت خاص بجهوپال بطریق بدیه و یادگار خدمت شهر اوده و التبار و ستاده
 جناح و جازان و کجایک بنای نام موزنه ششم نمبر ششم انداز و فضلات ملوکانه با چند تنگاری
 نفیس و ولایت گلستان بواسطه لار و صاحب بهادیر معرفت زمین می اندازد و در جنبی سیاه
 با تفصیل فرستاده و طساده و شجره کار کا کلا بتون نگار معرفت طاقه کر با شیمی کلا بتون نگار سوزن
 یک قالدین ایشیمی بر نقش نگار یک مربع تصاویر خاندان شاهی یک مجلد گلان عینک نایت
 عمده و با خاندانی مربع دو عدد و دوین یک عدد و یک کلاه صبی نهایت عمده و پیش بهایک
 عطر دان مربع یک و تیر جزمه نامه انگریزی و تخطی خاص شان این ست مغز مجسمه من خط شالیز
 محبت با کجیب نمونهای و فرستادی و دستکاری بجهوپال که از راه مهرانی با فرستادید رسید
 مستحقه که یاد از محبت و اخلاص شما بجناب ملکه عظمه و انتخاب میسر به بقدر و منزلت پیش خویش
 محفوظ خواهم داشت و دستگیر بوجه زبیدن راقم در بجهوپال برقم آورده و ای یقین دانید که هر تم
 نهایت حسرت است که از رسیدن در ریاست سامی که توفیق آتظامه از او عهد حکمرانی نواب
 سکندر بگیصاحب مرموعه و زمانه فرمانروایی آن شفقده مشهور است شهرت نام آوری آن در تمام
 قلمرو و مملکت جناب ملکه عظمه شائع معذ و راندم و اینک بکمال خوشی چند نمونهای به فرستادی و
 دستکاری یورپ برای شما اینمان میفرستم قبول فرمائید اشای مرسله مختصره که قیمت اندالا

در تفسیر تفسیر پیش فصل

از جانب ایجناب یا و صد اذنت ولی می دهند فقط

مذکر که پنج ماه جادی الاخره ۸۹۹ هجری خط خاکی پونگل اجنب بجهوپال فروده رسان آمد
 که ملکه عظمه بهر آن مصروف بودن شهادت با دانی ملک و داد و دهی و داد و خواهان و آسایش رعایا
 و طاعت توانیان و دولت انگلیسیه از نوشتههای لار و صاحب فرمانفرمای هند دریافتند از راه تفقد
 ملوکانه بخط بنایت گردانید که از شش آرف اندیا مخاطب فرموده متعارفشان درج اول این
 رتبه سامی حرمت نمودن بنائب سلطنت لیا کرده اند از نوشته آمد که بتاریخ چهاردهم رمضان ۱۲۸۹

گرفته بودیم همین فرساعت سیل ملاقات گوز صاحب بهادرممبئی قرار یافت بعد از ادای مراسم
استقبال ملاقات شان بر کوهکهای شان دست بهم داد و صاحب سکرتر صاحب بهادریان را کوهک
مزد و گاه پذیره شدند و دوم مراجعت رسم شایعت بجل آمد و دوازدهم رمضان تحت غدار و
بهادرممبئی برای ملاقات مادرش رسید که در زمان ملاقات صاحب بهادرممبئی محمد حسن خان استقبال و شایعت
شان را کوهکهای شان کردند و تاواب سلامی از قلعه سرشد و نظام کوره دولت انگلیس هم برای سلامی از طرف
ما بر کوهکهای استاد بود و همین فرساعت قصر جهان سواری نواب لار و نارتھر بر یک صاحب بهاد
ویرانی کشور میزدند و در لنگرگاه شد حسب حکم روسای هند حاضر ممبئی و دیگر سران مملکت انگلیس
متصل ساحل و ریای شور پذیره شدند جناب لار و صاحب بهادرممبئی از مرکب خانی ساحل فرود آمدند
روفت بخش خرگاه و دولت پناه شدند و از آنجا کوهکهای سواره کوهکهای گوز صاحب بهادرممبئی با مرکب کوهکهای
موجود و غیر هم رسیدند و نواب سلطان جهان یک صاحب بهادرممبئی و نواب بهادرممبئی صاحب بهادرممبئی
یک کوهک و درین استقبال شان بودیم و نیز کوهکهای این قاعده بود که اول کوهکهای چهارپای لار و صاحب بهاد
بود و عقب آن کوهکهای سواری مهاراجه کوالیار بعد کوهکهای مابعد کوهکهای راجه ریوان و راجه کوالیار
کوهکهای خود و برادر خود سری بی بی کاظم بخش کوهکهای ماکرد و بر مانعت چو بهادرممبئی نشد صاحب بهادرممبئی که نظم
لنگران نیز سواریهای استقبال بود و بر وفق گزارش کوهکهای سکه جمعا چو بهادرممبئی کوهکهای لار و راجه ریوان
از قنار بادشته عقب کوهکهای ماکرد و در آن مجمع عظیم خلی سکی او شد و بجا بعد و نخل شدن لار و صاحب
بهادرممبئی کوهکهای گنگان سجا های خود مراجعت نمودند از ساحل کوهکهای دور و بر سرباز و کوهکهای مبرز
هجوم خلافت بود که بلا مبالغه اول کوهک مردم در گذشته بودند و از کثرت طفلان زمان بر غرقهای کجاست
هفت نفر که در هر منزل و دو نو کوهکهای دیگر سواریها چو کوهکهای بیرون از شمارست این حسب قابل دید بود
هر که نمیده هیچ نمیده دیگر چه توان گفت گویند و ممبئی زیاده از هفت لک مردم و هفت هزار
کوهکهای ست سیزدهم رمضان مطابق پانزدهم نوبه ملاقات خاص لار و صاحب بهادرممبئی سکرتر
اعظم و یک صاحب دیگر بالصف اه کوهکهای مع اردی رساله جنگی استقبال و همچنین وقت و سپی

شایسته کردند و درین ملاقات نواب سلطان جهان بیکم صاحبیه و نواب الاجابه مدارالمنعم شریف
 لاله موتی لال لکیل لاجی گنجور همراہ بودند بعد تا ندید کوفتش ایمنان اندکی توقف و زریده نذرهای
 دستی گذرانیدند باز فرج لار و صاحبیه را در وقت ترشان و جناب ملکه عظیمه پرسیدم جناب ایشان
 بعاطفت نام هر سخنی را پاشی گفتند بعد فرمودند که در بار بار با لار و فرساد و دربار طوفان دهم و در میان
 رو میاد و بعضی ساندیم که جناب را حاجتیکمی خوانند بطبیعت خاطر میشدیم که بیفتی نبود باز را شد که شما
 تاریخ مکه عظیمه و زبان انگلیزی نوشته ای گفتیم تاریخ مذکور از والدہ ماجده است من تاریخ بھوپال
 و رار و وفار سی گاشته ام هنوز با انگلیزی ترجمہ اش نشده انشاء الله بعد ترتیب خدمت عالی
 فرستاده شود بعد ازین از طرف جناب مجمع عطر و بانی حامل کلمات تقسیم شد ارا از دست خاص او اند
 و نواب سلطان جهان بیکم صاحبیه و نواب صاحبیه و راسکرترا عظم و دیگران را دیگر صاحبیه و عزمند
 دادند هنگام آمد و رفت جناب لار و صاحبیه و راسکرترا و نواب فرج استقبال و مشایعت فرمودند چون از آنجا
 برگشتیم قریب کوئچی گوزیر صاحبیه در سرکار بزرگ نواب قدسیه بیکم صاحبیه پیوسته و چار شدند نزد علوم
 شد که بسبب برخاستگی در بار ملاقات شان بالار و صاحبیه و راسکرترا صورتی صورتی نسبت صرف
 سلام ردی کردید شازدهم نوبه شد ام برابر چهار و چهارم رمضان فرستاده بخیری روز شنبه ساعت قصر
 کالسکه سوار با صاحب کلان بهادریع نواب سلطان جهان بیکم صاحبیه و نواب الاجابه مدارالمنعم
 عاقل محمد خان نظیر محمد خان لطیف محمد خان فیض محمد خان در بارگاه گوزیری بتقریب حصول اتفاق
 انشاء حاضر شد و قریب بانگاه بکالسکه حسامی صاحب کلان بهادریع نواب الاجابه مدارالمنعم
 کردم و کالسکه تا اخیر بانگاه بدرازی چند صد گام بود و در آنجا بخت گسترده بودند هر یک نایب
 گردنم اندر که ایشان را برای حاضری و بارنگو را ندن شده بود و هرگاه در سفر ملک اردو شدند
 صاحب اندر سرکری ایشان استتقال کرده بخیر گاهی که برای ایشان انفرشته بود و در نزد رجب
 ایشان رخت انشاء پوشیدند بعد از آن صاحب موصوف بهار پرده بارگاه برو و بجا اهل خطاب
 و رجب دوم و سوم نیز حاضر شدند و موافق آئین بایستانی پیش از انشاء رجب اول اهل خطاب جود

و پیش از ایشان خطاب این درجه سوم باریاب شدند و عقبه رباب خطاب جنه اول گویند جنر است
 بهاد که جامه آستاره و توغا و بر و شمشیر و نون بخش شدند و در آن جبهه یعنی مثل ایشان او گویند که بر
 از عقب بدستهای خود برداشته بودند بحساب عقب همه و ساستاده شدند و باعتبار بر پیش
 جمله بودند و معلوم شد که ترتیب شمار از جانب پانین بود از طرف پس شمار شروع و تا پیش ختم شد
 هر که پیش از همه بود در سکر تیر بود و ترتیب در بار و رفتار برین پنج که اول علم بر در عقب آن عصا قرار
 باز پس سالار جماعت اند سکر تیری و صاحب سکر تیری باز گمانین رباب خطاب درجه سوم از ان خطاب
 درجه دوم باز اهل خطاب جنه اول و پیش هر کجا نایب گردند گنند یک از فشان نشان در دست
 گرفته و دنبال آن صاحب خطاب سرداران و لواحق او و سکر تیری صاحب صیغه جنگی جناب گویند
 جنر صاحب بهاد و صاحب پر و سکر تیری جناب میرای صاحب بهاد هر دو نشان گرفته
 عقب جناب گردانده صاحب بهاد و عقب محشم الیه سرداران ملازمان جناب مدوح بودند و
 برین ترتیب بنحیه بارگاه و در و شد سرداران آشتی یافته بجای خود رخ کشیده استاده شدند و تا
 جناب مدوح برجای خود نماندند استاده بودند و هرگاه جناب مدوح از میان ایشان گذشتند
 جمیع اهل دربار و از همه کوشش بجا آوردند و اقواب سلامی سر شد بعد ازین بکلمه جناب مدوح سکر تیری
 صاحب با علان گفت که حال دربار ممو شده صاحبان خطاب انام برده موجب ترتیب از زبان
 گرفت کسیکه حاضر بودند استاده جواب گفتند و آنانکه موجود بودند عرضشان اند سکر تیری
 داد و باز اند سکر تیری اطهار تمنی کرد که این دربار محض برای عطای خطاب تمنا اندیشا بجهان نیم
 صاحبه رسیه بجهان انزلی بل جان استرکی صاحب بغوان شاهی منتهه گشته است بعد از آن
 سکر تیری صاحب اند سکر تیری از دربار بر سر استقبال برای آوردن مانا کاسکه ما آمدند و از کاس
 فرو داده تا بارگاه برزد چون قریب بارگاه رسیدیم و صاحب گیر پذیره شدند و قاعه فرستاد
 برین گونه بود اول علم بر در عقب آن عصا بر دار باز اند سکر تیری که توغا در دست داشت باز صاحب
 سکر تیری عقب ایشان و صاحب گیر باز صاحب پوکل اجنبی بجهان باز افسری علم پیچیده

و درست باز من عقبت من منتبها نم بودند چون در بارگاه قدم گذاشتیم سپاهیان کار و قوای مسلک
 ادا کردند و مطابق نمبر لای اشرار بر کرسیهای خود نشستیم عقب کرسی یا کرسی صاحب کلان بهار
 بود و برایش کرسی نمشی حافظ محمد حسن خان بوجه بر دشمن را بیت اشرار پس آن کرسی میسر بعد برایش
 کرسی نواب صاحب باور و برادر آن کرسی مدارالهما صاحب بهار و عقب آن کرسی دیگر هم بهار
 نظر زمین بودن ما از گورنیت اجازت شد که دو طفل خردسال مثل اشرار بر دارند و درین در شب بیت
 رتوب با اعتبار نبر اشرار مقرر بود صاحب سکرگیری فرمان شاهی بلار و صاحب بهار داده جناب
 محترم به اذن تمغا و خطاب یا که دندلار و صاحب بهار در بر اورنگ جلوه افروز بودند من پیش تخت
 رفتم سکرگیری صاحب تمغا از من برگرفته بعد ادای مجرای بلار و صاحب بهار در داندلار و صاحب بهار
 شاهی بصاحب سکرگیری و ادایشان آنرا خواندند بعد از آن مرا نزدیک میسر بردند و صاحب لای
 بهار و سرچرچ و تل صاحب تمغا و سراید و در سل صاحب نشان از سکرگیری صاحب گرفته و مرا
 چو غنچه خلعت پوشانیده و بر روی تخت آوردند سر فرو داد و دم و سلام کردم این وقت هر دو صاحب
 نگه بر سجایای خود ستانند لار و صاحب بهار و تهاوه کلر متعاب من پوشانیدند و فرمودند من فرمان
 جناب ملکه مظفره شمارا درین دربار عظمت و اتقا که عزت بخش و نشان شتار آونایا است میدهم
 این نهایت بلند مرتبه خطابت حضرت ملکه نظر کریمانه و طیب خاطر شمارا در گریز کس اندر
 فرموده است بعد ازین نوزده ضرب سلامی سر شد و سکرگیری صاحب کتب بر هر یک نایب گردانیدند
 برده با ایشان مصاحبه کنانیدند و نزدیک میسر بودند تا بر اقوانامه بموجب عده خطاب مذکور
 دستخط کردم بعد من باب پیش نشسته گاه خود استاد نمشی حافظ محمد حسن خان که نشان برادران
 بود و برچم رایت و اگر در حسب قانون جنبانید نوای کل مبارکبادی بلند شد و سکرگیری صاحب
 خطابم با او بلند گوش گزار اهل دربار ساختند بعد از آن من و اهل دربار که تعظیما استاده بودند
 بر چند لیهای خود نشستند بعد تمغای نمبر دوم بر سر جان استرچی صاحب عطا شد و درین تمغا
 از جامه و حمال پنج بنید و بعد در بار برخاست و گورنر جنرال صاحب بهار در پیش رفتند

و بیست یک ضرب شکست سلامی سر شد جمیع اهل اشعار از دربار برخاسته مغیر و ارجیه های خود را
و جامه های اشعار از تن برکنده روان شدند و در آشنای راه سکر تر از غلم شریف آوده شدند
مهری ترغامی اشعار و خطی خاص ملکه معظمه بن سپهر زدند که ترجمه اش این است انفضل خدا و کثرت مالک
یو نایک لنگ دوم و گریث برین و ایر لند حامی دین شاه بلند ترین ستاره هندی فرمان موسوم
عالمیة نواب شاه جهان بیک صاحب و الیه بجه پال سلامت باشد نوشتند چونکه بامیجوزیم عطا کرد
باشان نشان مهر با فی شاهی که از ان ثابت بود و قدر کردن بانهست شما که ملوک و نواب است
و این سجده می خیز خواهی سلطنت است که ایشان کرده اند باین و شمارا سزاوار دانسته تفر
و معین میکنیم دلاور رئیس اعظم بلند ترین ستاره هندی باین چه امید بهم عهده دلاور رئیس اعظم
اشا حکم خود و بشما اختیار می بخشیم که بران قائم و کامران باشید اعنی مرتبه و منزلت لاوترین
اعظم حکم مذکور بصد با تمام حقوق متعلق آن کرده شد این سند از بارگاه قلعو ماموران نشان
معمولی و مهر حکم مذکور سی ام ماه منی ۱۰۶۱ سال جلیوس ۳۵ دین دربار از خصا مجلس دیگر
شاهشایان زیاده پنج هزار کس خواهد بود هرگاه از دربار لغو و گاه خود با ناکامیم اسپنج شکریان
منصب بزرگ نوشته میش صاحب کلان بهادر فرستادیم و آن این صحت نخستین چهاران
سپاس داری را که حکومت هندوستان بپادشاهی بخشید که در حق هندوستان بهتر رحیم دل
خیر پسند ظلم که از از انگلستان پسندید و آن پادشاه گریث برین بود احمد ند که آن ات مقدس
بپنجین پادشاه نیز فرمانروائی هندوستان گرفت فرموده هندوستانیان مطیع و منقادش
ساخت و محافظه و ادوس جمیع اهل هندوستان قرار دادیم است که حمله و ساسی هند محض
بطغیل این پادشاه از حریت و شوکت سلطنت و حبابای خوبی تشویش و خاشخار اعدا و غلبه
حکمرانی میکنند برین معنی مثالی خوش است میاوم آمده جمیع صاحبان گوبش پیش نشینوند
مبتوسان و نائبان این سلطنت خلوص ظاهر و باطن و خیر خواهی ما و مهر با ندر یافتند اول خط
بجو پال از اراده فاسد معاندان باغیان بکرات و مرات بار سال قشون گوبه در زمانه غدر

در اینجا
ملک

در اینجا
ملک

مکمل باشد و دوم بحدوی خیرخواهی یک پرگانه سیر نیام برای دوام بخشیده شامل بهیچ
فرمودند سوم نشان در درجه اول در برابر ایشان عطا نمودند چهارم بعد وفات شان خاص ملکه معظمه
با و شاه بهند و گریث برایش نامه عزرا بنام خود وزیر اعظم خود نویسانیده از انگلستان بمن رسانیدند و بمن
عنایت خاص آبرویم را ترقی بخشیدند پنجم نایب سلطنت خود گوزن جنرل صاحب بهادر را حکم بر تائید ایشان
مرا در برابر عام عطا نشان درجه اولین خوانند اندکی شکل این عنایت و قدر دانی ما و محافل
از من در عمر دراز غیر ممکن دیدن صورت بر خرد و بزرگ رؤسا و جهت لازمست که قیام فرمازد و فی این
خدیو در کشور بهند در خواطر خود قائم و دائم دارند و در اطاعت و فرمانبری او سرگرم باشند و قیام
حکومت خود با و وابسته قیام سلطنت او دانند و هر صاحبان عالیشان بهادر و بیگانه اهل طایفه
گفته که این نظیر که عرض تقریر کردیم چندان صامت و صبح ست حالا از جناب نایب سلطنت گوزن
جنرل بهادر چه چشم آن دارم که این نامه سپاس گزاری را خدمت با و شاه عزت بخش ملکه معظمه ارسال
دارند تا شکر گزاری عنایات و نوازش که بر من و مادر مرا نم ازین خلافت مرعی و مبدول است بگوش
اقبال جوش حضرت ملکه معظمه در آید بعد ازین شبی لا در صاحب بهادر طبعه قصص و سرود آتشباری
برای ملاحظه رؤسا ترتیب دهند و بارانیه رنگت شرکت فرستادند لکن چون طبع مساز و علیل بود و رفتن
مادران جلسه صورت زیست با و جناب مدوح شد عیسی خود و برادره مهربانی با عطا کردند که بطور
یا و کار موجود است جناب لا در صاحب بهادر خیلی صاحب اخلاق کثاده و شوکت جبین تین قد و نشان
رؤسا نواز اند در هر سه ملاقات مع و بار غیر بد التفات و توجه و قدر دانی حاکمانه پیش آمدند بعد
دوسه و در صاحب کلان بهادر کتابی مختصر که حکم گوزن را میاد در مراتب قوانین نشان مطبوعه بود
فرستادند چون مضامینش در نحو عمل کردن و یادداشتن احوال شایسته تخصیص در میان نوشت می آید
مانیت و موافق معنی طبقه و لا و اران در احکام و دفاتر و فرامین ملقب با لقب علای ستاره بهند
حلا بود و شش تا من فیل درین طبقه شامل خواهند شد سه برن یعنی با و شاه گرانداشته یعنی امیر عظم
ناجیث گرانداشته یعنی ریسان و لا و عظم ناجیث گرانداشته یعنی ریسان و لا و ریسان یعنی

صاحبان طبقه دلاوران ملکه عظمه و جانشینان و ورثه شان از چنین کور و انانیت نسلا بعد نسل
پادشاه این طبقه خواهند ماند و اندرین قانون کمی بیشی باختیارشان خواهد بود و اگر بخواهند که از این طبقه
یعنی امیر عظم این طبقه منصوبی بر منصب سیرانی و گویزی است و پس از فراغ از منصب مذکور و شایسته
طبقه رئیسان عظم دلاوران طبقه خواهد ماند و اگر در رؤسای معمولی جانی خالی نخواهد بود بطوریکه
زائد بر این طبقه منصوب بشود و باید این مرتبه خاص برای آن که از جنس شایسته و جانشینان
مقرر کنند یا خواهند کرد و نه برای کسیکه وقت ضرورت انجام کار گویزی کنند این طبقه اعلی است و در
لقب این امت گرامی که اندک اندر یعنی رئیسان دلاور عظم دوم نامیت کنند یعنی رئیسان دلاور سوم
کمپاین یعنی صاحبان دلاور و قدر و جاعت درجه اول است پنج کس شدند زیاده از مردم
پانزده و از آنگزیده و ملکه عظمه و ورثه شان اختیار عطا می این منصب بگزینه این بنده استانی
که مستحق این عنایات باشند بنظر وفاداری و جانشینانی شان حاصل است و گمانیکه قبل از تفریق این
کانون درین طبقه دخل گردیده اند آسمان نیز بهین اتفاق خطاب اختیارات کامیاب خواهند بود
رؤسا و اشخاص غیر ملکی که ملکه عظمه که نهالان عطا می این عزت فهمند آنها از نیمی است گرامی
که اندر یعنی رئیسان دلاور عظم احترامی خواهند بود و بعد از جاعت و معنی نامیت که اندر بخواهد
و جاعت سوم یعنی کمپاین صدس است با افزایش و تا از حسن خدمت و کارگزاری در مالک بمانند
مستحق این تفضلات شود شامل این طبقه نخواهد بود و ملکه عظمه و جانشینان اختیار است که از
نسل پادشاه خارج اول هر که خواهد رئیس دلاور عظم زائد مقرر کنند و از روی اختیارات حاصل
فرمان شده جلوس زیادت و بعد از و شمول در کدام درجه فرمایند هرگاه ملکه عظمه کسی ابرین مرتبه
مغز فرمایند و از این سندی تعیین وی فرین بدست خط شاهی و به این طبقه و دستخط یکی از دبیران
کیه سلطنت بروی ثبت باشد درجله تقریبات اعلی بعد از طبقه باقیه و قبل رئیسان طبقه ممتاز
سینت میکائیل و سینت جارج این رئیسان عظم درجه خواهند یافت و سوا می امیر عظم این طبقه
رئیسان و صاحبان دیگر بحسب تقرر و توارنج خود درجه خواهند یافت و درجته هم مکلف حله

شاه این طبقه مثل حله رؤسا باندک تفاوت که ازان مرتبه شاهی تمیز باشد خواهد بود و لباس
این امر اجبه طلسم آسمانی استرسپید ریشمی است و بنده از ابریشم سپید ازان دهمسه برابر بشیم نیکون
و نفقه معلق و جانب چپ نیست اعظم ستاره در کار که از مرکز آن لمعات در دوشان بران مرکز
یک ستاره پنجگوشه مرصع الماس مینا کار آسمان نگ بر قور بدور که از هر دو سر بندست منصوب
خواهد بود و بالای قوسج این طبقه قوس الماس باین عبارت نو آسمانی رهبر است حضرت ملکه
می فرماید که ریشمان اعظم بر جامه بیرونی خویش جانب چپ محاذی پهلوی ستاره و تمغا در اوقات
شادمانی آویزند و نیز در ایام طوق پوشی طوق زیرین باین شکل پوشند که بران صورت گل گنول بود
و شانهایش بر یکدیگر محرف بوده تقاطع کند و از قور بند باشد و برین طوق از رنگ سپید و سبغ
صورت گل و رد و در میان طوق تصویر تاج شهنشاه انگلستان و این طوق تمامی ازان الوان مناسب
مینا کار سلسل بنخیر طلا باشد تمغای درجه اول این طبقه رنگین سیلانی بران چهره ملکه معظمه نقش
و ازان تاج آویزان اطراف تمغایضای سوراخدار و نقوش و بران از ترصیع الماس سبع طبقه
نمایان و بالایش ستاره پنجگوشه گنگره دار الماس گل و در جمل تقریبات جماعت دلاوران نیل اعظم
باید که آن تمغار بر قور آسمانی چها با پنجه عریض طرف دوش رست آن جانب چپ و نیز در قوس قور
تمغای ریشمان دلاورد و آنچه و تمغای شان همان تمثال چهره بر سنگ سیلانی مضای و اطلس
طلکار آسمانی مینا حکار و بران سبع نو آسمانی رهبر است مرصع بالماس از تمغای درجه اولی خرد
و بالایش ستاره سیمن پنجگوشه گنگره دار و ریشمان مذکور طرف چپ جامه بیرونی ستاره آویزند که از
طلای مرکز آن لمعات سیمن در شان باشد و بران مرکز ستاره سیمن پنجگوشه مینا کار آسمانی بر قور
دور از هر دو سوبند بود و بالای قور از ترصیع الماس نو آسمانی رهبر است نمایان باشد و جماعت
صاحبان دلاور تمغا هم شکل تمغای ریشمان دلاور اندک خرد بر قور یک نیم آنچه عریض طرف چپ از
قله آویزند اگر مخاطب انگلستان خواهد بود تمغا از دست ملکه معظمه و اگر دهن دست من جانب
حضرت ملکه از دست امیر اعظم خواهد یافت رد خلعت پوشی باو شاه یا امیر اعظم این طبقه جبه و تمغا

پایه شد بهر قریب که میکان بود و دلاوران عظم را بخوابیگما نماید و هر یک بمید و طوق و تمغای خود و پرکشست
که خلعت این منصب عطا خواهد شد و افسر طبقه حاضر وقت علامات طبقه را گفت گرفتند پیشانی و
بخت و بادشاه یا امیر اعظم حاضر خواهد گردید آنگه زمان بادشاه یا گورین بنیال بنده امیر اعظم را طبع
منصب نایب یا پسر یعنی رتبه دلاوری اگر پیشتر ازین باب عطا نشود باشد رعایت خواهد کرد و بدو
تمغا و ستاره سرفراز خواهد نمود و اگر کسی بوجهی از حضوری معذور خواهد بود و از پیشگاه خسروی در میانه
و متخطی خاص است بخت و دیر کسب سلطنت بخشی کرم علم خواهد شد که از طرف ملکه واسم خلعت پوشی بجای
و اگر ملکه واسم خلعت پوشی اجازت نماند و عاف باشد و دین هر دو صورت حقوق و مراتب و
کیسان خواهد بود هرگاه شخصی ازین طبقه بر درجه اعلی ترقی کند یا بمیرد و رتبه او آن تمغا و علامات ذکر شد
و بعد حصول این مرتبه مخاطب موصوف اقرار نامه باین مضمون نوشته و در آفرمایند که اگر بعد ازین بر
طبقه اعلی قائم نامم با تو قف جمله علامات که از پادشاه یا امیر اعظم این طبقه بدج حاصل شده است
سکرتی یا جبر طبقه را الی ایس کنم و اگر اومرگ دین مرده دخل باشم بعمین است و در عین اعلان و
و همین اقرار نامه در طرف و قسم و کینه نوشته آید و ما شرا اقرار نامه تکمیل و تمام نمزد اقرار نامه
ذکوره سرفراز نام خلی محل شاهی بحفاظت ماند برای عزت و توقیر بهر صنف اجازت است که آنگاه
علامات خاندانی خود و اصل دارند و بهتم این علامات ریسان دلا و اعظم را حوال عطا نماید و آنها علامت
زیر داوره آن بطوری نهند که جمیع طبقه نقش بود و صورت طوق و تمغا آویزان محیط نماید و ریسان
دلا و این طبقه مجازند که علامات خاندانی خود را به جمیع داوره طبقه احاطه کنند و زیر روی صورت تمغا
آویزان کشیده کنند و همچنین نشانی که علامت خاندانی داور زیرش صورت تمغا آویزان کنند
همه طبقه آسمان گون باشد و یک ستاره پنج گوشه نقری که بران علامت شاهی باین عبارت باشد
یعنی همه طبقه اعلای ستاره بلند می شود و قوا این طبقه از همین مهر فرین شوند و اگر شخصی
ازین گروه قریب فتنه انگیزی یا بزدلی یا جرم شکنی خواه دیگر حرکات یا خطیات قبیح شود که از ان
بر آبروی او و حرمت آید یا در کدام جرم دیگر باز مرده در انشای بدت مناسب خود را برای ادوی

حواله کنند از منصب معزول و نامش از جریده رجستر الملکین طبقه مخو خواهد گشت و شاه بذات خاص بر
 تجویز این امر که کدام کدام حرکت و بدلطواری مقتضی اخراج ازین طبقه است داو خواهد بود و
 اقتضای انصاف و مصلحت باز در آن طبقه آن معزول را بحال خواهد کرد و یک سکه تری و یک سکه
 برین طبقه مامور خواهد ماند و هرگاه که کدام منصب را برید یا ترقی گیرد سکه تری علامات وی گرفته پیش
 ناظم محل شاهی امانت دارد و صاحب رجستر در روز تفریبات طبقه جبه بزرگ جبه سکه تری حساب
 رجستر می پوشد و در گلو برنجی طلا در آن تنهای مینا کار آویزان در وی شکل یک کتاب مجلد می گویان و در آن
 نقش طلائی و درینش یک ستاره سفید پنج گوشه و نهیت مجموع در یک اثره خفیف آسمانی که در آن
 سبع طبقه منقوش است بالایش تاج و باره طوق و تنغا ستاره و قورهای مذکور بغیر منظور
 پادشاه که بر تخت ملکه عظمیه و هر طبقه فرین ست نوعی تغییر و تبدیل نشود و این قوانین با دفات
 خدایی که کم است ملحوظ مانده اختیاری تغییر و تبدیل یا اضافه و تفسیر کدام مرتبه فریعا نشاء ختم
 طبقه ملکه مخممه است این تبدیلات و تفاسیر را یک جزو قانون تصور باید کرد و از دیوان شاهی
 آس برن بلوس واقع جزیره دایت حسب الحکم ملکه عظمیه بعد و هندی هم رمضان شنبه روز لار حساب
 بهادر برای ملاقات بازوید بفرودگاه هم نشین آورند و نواب صاحب بهادر و مدارالامهات تا کوتهی
 فرودگاه هکار بجای و نگهبانی استقبال رفتند و اتواب سلامی از قلعه سر شد و نظام گورده هم مع
 ساربر کوتهی مبارای اواسی سلامی از طرف شان آمد و این دربار جلد ارکان و اخوان هم کاب مجید
 بودند و ما هم گمان نداشتند که اینک را ندیم معاف شد فرمودند شما را درین بنوعیه و صیام تکلیف بود
 اگر پیشتر معلوم مای بود و در انقضا و در بار تا آخر رمضان تاخیر میکردیم و دیگر کلمات مهربانی زبان فرود
 بعد و اجازت سیر سورت و احمد آباد خواستیم و عرض کردیم که آب و هوای اینجا بفرسازگاریست
 از خیمت سیوا هم که روز دروان شویم بر مخالفت آب هوا تا سفت فرموده اجازت سیر بلاد مذکور
 و او بعد ازین عطر و پان بیست فرود بلاد صاحب در اویم حامل گل در گلو انداختیم و سکه تری عظم
 و دیگر و صاحب کوتهی و صاحب اجنت گورنر جنرل صاحب بهادری که سنترال آنجا بود دیگر

را چو تان را هم بدست خود دادیم لار و صاحب بهاد از سر بر فرد آمده حاصل کل تو اضع تمام
از دست ما پوشیدند همه سیزده صاحبان عالیشان بهادر هم کابشان بودند بقیه
صاحبان بهادر انواب صاحب بهادر عطر و باقی تقسیم کردند بجزیه بزرگ بر لب
دریای شور و مرز کوکن آباد است گویند صد سال پیشتر دمی بود آب و هوا هر گاه کشور بند
زیر نگین شاه انگانه آمد آبادانی این آباد چه روز افزونی گرفت تا آنکه امروز در شمار آبادانهاست
شمرده میشود لکن میر و دو که درین شهر مهند و مسلمان هم پیه و عیسایان جز ترشتیان هم ترازیان
غالب رکانش سواد اگر همیشه در بیشتر سواد به حال صاحب سیم و وزیران کالای رنگ گن چین
و فرک بیش قیمت و بازار ایش بکثرت میسر و اگر کسی جوید و هر سو پویه صورت مردمان گفت و
ببیند اما ساکنان این بلده از تجار و غیر ایشان سخت بد معامله نمایانند و دینار و درم
تا خداترین خود غرض نمیند و اهل معامله هستند آب و هوای اینجا نیز بسیار بدست با افرجه مردم
و دیگر بلاد گیرانخی افتد آری کاخهای این شهرستان تو بر تو از و آشیانهایش منت آشیان بکند
و بیشتر چوبی و برنی چخته و سنگین و آبنی و بخت و لپسند جاد و کشاده و دست و هوا و هر گاه
خایه بخانه جاری مساجد آهسته و آبادان اما اهل مساجد غالباً بد عقیده و متدع و مشرک و بیکارند
هندوان و بکلیساها اگر نگران نیز فراوان و آتشکده گران کلان و بلند از دور نمایان از مساجد
نامی جامع مسجدی سه طبقه بنا کرده محمد سعید سواد اگر خوشنما و کالان است و کایسه نصرا در نور
و کثویرا از بنای استوار با سلبو شایان قلعه که تو بر تو سه بار و سه خندق و دشت حکام و رنگ
خانهای زرد و اران دروی سر بفلک فرشته بسیار گنجان دیده و فصلیهای وی شکسته نمند
از گل پاشته با زمین هموار کردند زمین را بدست و لپسند ان بهای گران فروختند و بناهای
سر کوبی که در دریای شور بودند انداختند و اندویدند و موز کوکبی و با جیل و خرمای مسقط بعضی
و اقسام ماهی می اندود باقی میوه جات تر و خشک و اقسام خردنیها و چیزهای پوشیدنی و تو
و سبزه ایش و پیرایش که میانش طوباری خواب بکثرت بهم میرسد اما همیشا سخت گران

فصل و تشریح بجائیت و بالکی ہم کم ست خاص و عام ہر کال سکہ سوار میشوند و برخی سواری
 اسپ می نمایند اگر ہزار کال سکہ بکریہ خوانند بہم میرسد اسپان عربی از صد تاسہ چار ہزار
 روپیہ اگر جویند بدست می آیند در موسم آمدن جہازات ہر ولایت رونق شہر دو بالامیکر و در
 عرب ایران و روم و توران و چین و فغانستان و دیار ہندوستان با وضع مختلف در ہر کوچہ
 و بزرگ و قوہ خانہا بکثرت دیدہ میشوند خانہ شاهی کہ بون بال نام است بسیار کلان
 و عالیشان و خوش ترکیب است و ز چہار شنبہ گوزن صاحب در محبتی در انجائی آیند و کار ہا
 مملکت انجام میدہند درین کاخ فراخ دیوانہای بزرگ از شیشہ آلات و گسترہ دیواران
 آراستہ اند و در یک صفہ بزرگ کہ دیوان عام باشد تصویر لفظشن گوزن از رنگ مرمر تراشیدہ کشو
 نہادہ اند و صفہ دیگر برایش تمثال یکی از صناید فرنگ نیز از مرمر ششبرہ راجہای ہند
 و قصا و پیر شاہان ہر ولایت بر دو دیوار این مکان بسلیقہ تمام آویختہ اند و رایوانی شبیہ
 سر جان مالک کہ در شہادام بود و در ۳۳۵ء خشت بہتی بر لبست و بختہ است و نفس
 یک مرد و یک طفل و بر نفس کہ از تاثیر مالش دویہ حافظہ جنبہ صورت اصلی متغیر نگشت نیز جہا
 آگینہ نہادہ اند و قریب این خانہ دیکر ست در انجا در پوست پرندگان و چارباہان کلام
 شنی آگندہ پوستینہا نوعی چیدہ اند پذیرای کزندہ اند و یک چکر فولادی شخصی کچہ قوم کالی کہ
 در جنگ لاہور بر بہشت خود گردش دادہ ہنگام جنگ ہا کردہ مردی را کشتہ بود با یک گلولہ توپ
 دیوان مولراج حاکم ملتان و ترکش و کمان و زرہ حاکم مذکور بر سم یادگار نہادہ اند و کتاب انگریزی
 کہ بر شطاق کندہ است حاصلش این است کہ در ۱۸۵۷ء عہد بنیادین خانہ اقتاد و در ۱۸۵۷ء انجام
 یافت و نیز از جہا ہای قابل الذکر گودی یعنی جہا ساختن جہازات دغانی و بادی لب دیت
 در آنہنگ خانہ و در و در خانہ وی جملہ سامان چوبی و آہنی ساخت جہازات ساختہ میشود و گودی
 جائیت مثل خندق برب دریا در کی کلان دارد و بند میاشد و دریای شور را ہر روز صبح و شام
 چند و در رسیدہ چون جہاز نو طیار میشود و دم آمد آب در گودی را باز می نمایند و دم گودی را

میگرد و وجه از دریا میرود باز در گودی بند کرده آبش از آله آکلیشی سیردن می اندازند و اینجا چهار دست
 بادی و دغانی بکشت اند اگر اکنون بگویم گوسفند بجای حیوانی دغانی طیار میشدند یک چهار دغانی بود اگر
 مشاهده کردیم که بسیار غرض من سه صد و پنجاه گز طول بود و در آن کمرها و غسلی آنها و غیره معتد و آهسته بود
 و گنجایش نهادن سامان بودن مردمان علمیه و علمی و بسعت تمام و سامان به محتاج از آنکه و شرب
 و پوشش و غیره همه موجود بود چهارم دارن ضرب ست این مکان تعلق بدین دارد خردای آهنی
 و آهنهای مسکوک نمودن و پیه و گداختن نقره و علمیه نمودن سیم سره و ناسره و آله سخت تختهای سیم
 و تراشیدن اقراص و در پیه و آله جلا دادن و سنگهای فشان جهت آب دادن آلات و بوسه
 کلان که یکبار در آن نقره چهارده هزار رپیه گداخته میشود و میزان کده هزار رپیه در پودی بی قضا
 وزن میشود و دیگر آلات که تفصیلش بسیار و دریافت استعالمش بدون آموختن و فهمیدن و شنواری
 معاینه کردیم و برای این چند مکان و باغات قابل دیدن و لائق تعریف است از آنجمله کاخ و محلا
 پنبه و رشته ریشی و شاجی انواع و اقسام پارچه سفید و رنگین است که بدون شناختن او از بارها و دود
 سیرکهای استعمال می ملاحظه اش تماشا نیان آنگ می کنند و دیگر لب دریا مناره قلاب حبسیت بسیار
 بالای آن قرار نگین است شمشیر همادوی روشن میکنند گویند از فاصله صدیل هرگاه شمشیرم
 چهار سوار روشنی شمع و کند مشاهده کرده پی قریب و وصول بند نمایی می برند و نزدیک می رسد
 خانه است در اینجا دو برین بزرگ است از آن جهت اصلی سیارات نظری آید و آله دیگر است از
 کمی پیشی حدت آفتاب دریافت میشود و سوای سران فرنگ و سوداگران ذی غرت بلند قریب
 قفس سلطان ورم و باریوس شاه عجم و آغانی خان و اما فتح علی شاه مرحوم باو شاه ایران پیش
 از مردم نامی گرامی هستند ملا فیروزین ملا کائوس زر دشتی موبد نامور دین بندر بود و احوال شاهان
 و کیفیت گرفتن هند و جنگهای اهل هند و فرنگی حاج نامه نام کتابی در سه فترت زبان درسی پاست
 با اندازه چهل هزار بیت تریع شاهنامه از تصنیف او در خور خواندن و ستودن است هیچکس هم مضان
 بعد از تجازت لار و صاحب بهادر یل سواره برای شهر سورت و احمد آباد گجرات رها شده است

ریل را ہی سورت شده وساعت غروب داخل بلده مذکور شدیم از منجی تا سورت پلهای آهنی قریب
یکصد و پنجاه مشایده افتاد بمجله آن دوچار بسیار بزرگ بود و در انسانی راه سواهی جنگل باغات جللی
و غمرا زراعت و زمین سطح کمتر نظر آمد چون داخل سورت شدیم مراتب استقبال و سلامی بر ما رسید
از طرف حج صاحب بهادری ضلع جنوبی مودی شد یک و دو مقام کرده ملاحظه رسوت کردیم و بانان
ملا نجم الدین پیر بواهر ملاقات شد و از طرف ایشان مراسم ضیافت تعین و دو بلخی و دو سرتان طعام و غیره
با مذاق تمام مودی شد و چند طاق پاپچه و غیره بلخی و دو سرتان با صاحب بهادری و مدارا مهمان صاحب
حسب رسم و دو دیوان خود فرستادند بوجه اصرار ایشان قبول و منظور کرده شد بندر سورت و در زمان
شاهان قبل و کجرات بندری بزرگتر ازین بندر و مرز بوم بین بود و بر عهد دیوگی این بندر نوینان
نامور و مومیسوندنی زمانه آبادانی این شهر تبدیل بویرانی است و غالباً سکنه اش قریب احتیاج و پرستش
شعر مرزا مظفر شاه حال است و نو بهار عرفت جسم زار می انداخته باغ ویران نشانش شایسته بند
محمده قوم بوهره و محله پاریان قدسی آباد می نماید باقی شهر و حشت افزاست گویند از آن وقت که
آتش پارس از آتشیق بهادران اسلام فرو نشست گروهی از پاریان جلای وطن اختیار کرد و ال
دوسوشت ششم گرفتند و آن همین جادو منجی رفتند و قوم بوهره مذہب جمیل دارند که یکی از فرق شیعه است
ملا نجم الدین پیشوای بواهر بعزت و احترام امیرانه در اینجا بسر می برد حالین مذہب معتقدان
و تاریخ مصر موسوم بکتاب الموعظ والا اعتبار بقی الدین تخریری بشرح و بسط تمام نوشته است طبع آن
در ساله عمده الاخبار مولوی محمد عباس نعمت نگاشته و از این کتب کهنه همانست که در عهد شاه جهان بادشا
درین بلده باقی است بر محراب بلندی این ابیات کنده است

بنام فروزنده محسروماه	بدوران شاه جهان بابشاه	بنا کرد خانی حقیقت شریست
بصورت سرائی بمعنی بهشت	بنا کردش آذر چرخ این ندا	بها یون سرائی حقیقت بنا
تلاوه سورت بنا کرده محمود شاه مجراتی است	لغات پنج محمود شاه می نوشته که ارتفاع دیوارش می پنج	ذراع عرض پانزده ذراع خندق بست ذراع چار باب بسرب گذاشته مستحکم کرده اند و سنگها را

بقلم بهای آهین پیوند نهاده اند و در تاریخ فرشته کتاب این قلعه چندین شت قطع

<p>با دشت و بحر و بر محمود شاه بهیمال قلعه در بندر سورت مرتب شد کز خان اعظم خان در یاد دل غنچه بیک ترک آفرین آمد رستیا جان افلاک و زمین سند اسکنه ربه و بر روی یاجوج و ماجوج از پی سال بنا اندیشه شد اندر طلب این ندا آمد ز غیب از بهر تار خیش گبو</p>	<p>نما صردینا و دین و خضر چه شدید گشت خیره دیدم کردون شد حیرت فرا بانی آن قلعه محکم بتوفیق خدا کاینچنین کاری نباشد غیر از ربهها کاده از غیب دارد بر لب این بحر جاب از ره عجز اندر آمد عقل را سر ریاس سد بود بر سینه و جان فرنگی این بنا</p>
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

اما امر و از تصرفات سرکار کلسیه صورت قلعه سورت دگر گوشت و طرز دگر دارد و چند محکم در شت
در وی قائم است و دوسه توپ برج نموده باقی پنج و شفاخانه ساخته سرکار کلسیه بر کاسه
خوب است و دیگر از بنی خلی که نه داند رولن حصار شهر حال بعضی جازر است میشود از ملاحظه این حال
دل قرین ملال شد بعد قیام یک فرساعت بکوریل سواره راهی احمد آباد شدیم و هنگام غروب
آنجا رسیدیم و در آنجا راه از سورت تا احمد آباد راه چوار و چتر آهینی بردیای نربار از برتر و بی
خیلی عظیم و استوار یافتیم و استیمن بروده هم ملاحظه کردیم وقت در و دیشین احمد آباد جرج صاحب
منابع و دبی کلکتر آنجا رسم استقبال و شلک سلامی بجا آوردند و در کوچه حی سنگ بهای کز و سیمین
کلان آنجا بست فروکش شدیم و بی کلکتر ند کو رضیافت تمام همان شب بوسعت تمام و انواع
طعام کردند و روز دینجا اقامت کرده و بعضی اشیا خرید نموده و سیر قلعه بید و مسجد جامع و مقابر
احمد شاه و اولاد و از فوج شان و شاه عالم و باولی هفت منزله نموده مراجعت کردیم قلعه بید
احمال بصورت خود باقی نیست سرکار کلسیه آن را بطور خود تعمیر نموده کاخانه بنایان آنجا نهادند
کارهای ساخته قیدیان از قالین کلاه و شطرنجی و موز و غیره ملاحظه کردیم مردم هر جا که درین
جستجاء بقیه اندازان تا از انو بیکل با جا بهر هم ایشان از نزل غدارست در ذراع پارهای مرغ

و شادمانی و مجلس عیش و کامرانی منعقد کردیم و دیو و اخلاندر البشیش و آلات گستر و نهایی گران را رز
آراست جمیع اهل قلم و علم را بار و دیویم ادبی فصاحت و قیاس شعرای بلاغت اساس قضا و تهنیت
پیش کشیدند و بجز آنز و صلات ممتاز شدند از انان جمل ابیات سبب قصیده و ریختا بر قلم آید

از کلام بلیغ مولوی محمد عباس رفعت

بسکگل کرد و دست بگستار خیال
جاده طی کردم و رفتم بفضای گلشن
کامی ابوفضل فرشته منش و شوکت عصر
حضرت شاه جهان علم گو ششم بهمت
اختر برج شرف گوهر درج شوکت
فخر رو با به و تمیشت بقول و فطرت
یافت از سر و انگشت خطاب و تمنا
تو که دیرینه شناخوان جنابش هستی
این نوید طرب افزا چه بگو شوم جا کرد
لند الحمد که بر فرق حند یو بھوپال
تا و در سبزه و ریحان شقائق لب جو
تا بود حرمت می در دل اهل تقوی
بر و دها شجر سیب بھی نخل رطب
محترم باد و اخواه جنابش شب روز

سینه از کثرت شادی شده فردوس مثال
فرود در دوا و بن روح من را باد شمال
صاحب سج را پیشتر و اهل کمال
مورد لطف خداوندت در مغال
را بعز و بهر و بهشت و عباد نوال
روشنک جا به و شیشه فروختن محال
تا فت بر چرخ علا کوکب مسعود جلال
فی البدریه سخن نغمه بگو همچو لال
در سرگردم و بنو شتم و خواندم فی الحال
سایه افکنند بصدین بهای قبیل
تا نماید سر همراه فروزنده هلال
تا بود عادت ارباب دروغ اکمل حلال
و شمش باد سر اسیرم چو ربابه و شغفال
مقشتم باد سر ابرده چاهش به یسال

از افکار فکری احمد علی

نظم کہ نظم شریا برابرے	ہنگامِ پنج سنجی و وقتِ شنب گری
خیز و صداے آفرین از خاک انورے	چون گزرم بود کمان این قصیدے

[illegible]

و چشمہ سارا ہمہ آب لطیف صاف
 جنس گران بہاست ہمہ در دوکان ما
 در سینہ ام سفینہ سفینہ جواہرست
 قدر سخن بنزد سخن فہم گفتہ اند
 این وقت و وقت بہست کہ گوید زبان شنای
 این وقت و وقت بہست کہ عرض ہنر کنم
 زین منشیان نظم و ازین ماہران فن
 ای جان ملک شاہجہان گوش کن من
 ای در پناہ تو صفت حفظ کردگار
 ما ہیہ روز جزا بشن تو ساز طرب زند
 ہنگام فیض وجود ز حاتم نشان دہے
 سر آمدی بچشم جہاندار ملک گیر
 و کثوریا کہ نیمہ جہان زیر حکم اوست
 بر منہج تویم و غایا فنت چون ترا
 اشارہ داد و حلقہ فرستاد بہر تو
 تا باندہ اخترے کہ من نشان خواہش
 این افسر مرصع و این تاج زر نگار
 این ملبس حریر کہ دہن کشان روی
 فرخندہ و مبارک و میمون شود ترا
 تا یارخ این عطیہ و این چشم روشن
 گوئی ہزار و دویسد و ہشتاد و نہ بود

در کوزہ و پیالہ ما قند عسکرے
 انچہ بدست ماست ہمہ زر جعفرے
 شکر خدا کہ شاہجہان ست مشرے
 چون قیمت گمر کہ بود پیش جوبہرے
 این ست فاسی و چینیشو درے
 ای دل ہر انچہ داشتہ باشی برادرے
 بینم کہ سفت بہ در زدی درے
 البستہ دیر باشی و از دہر بر جورے
 ای در نگاہ تو اثر مہرے مادرے
 بہرام در کباب تو یک ترک لشکرے
 کسرای عصر گفتہ شوی روز داورے
 اندر نطن مملکہ و آیین سرورے
 در ہند و در فرنگ زند کوس داورے
 بنواخت و برگزید بخویشی و خواہرے
 بر بست در گلوی تو متغای بر ترے
 یکندہ نیست پہلو آن مہر خاورے
 زمیندہ این حامل و این عقد گوہرے
 چون بر باد طناز و توغم بگذرے
 با صد ہزار شد و مد و نام آورے
 پرسد اگر کے ز تو فی الفور بشمرے
 اندر حساب با سن و سال پیرے

در ساعتی که داشت سعادت چو شتر کو میسند بدیباغ ارم لاف پشتر حق است اینکه مع و شنار تو در خور جمله بتور رسید و بمن یک قلندر یک نسبت است با تو مرد سخن خور اشعار دلپذیر تر از مشک و زعفر از پای تابلسر ز عیوب سخن بر آمینته بشیر سخن همچو شکر خورشید را سر دگر کند ذره پرور در دل اگر حساب نمائی و بشمر در دهم دیر باشی و از بخت بر خور	در روز شنبه چار دهم از مهر میام در گلزمین بند رعمور سبب شایان بود بهر چه ستایش کنم ترا شاهی و سروری و بزرگی و خواجگی باید ترا احاطه حق هم فنی دیوان نوشته همه نیکو نوشته از حشو و از رکاکت و تعقید و التباس شیرین تخلصی بوزید که حق تست من ذره حقیر تو خورشید انور بسیار از حقوق شنابر تو ثابت است باصد جلال و شمت با صد شکوه و شان
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

از نظم عشقی حبی گوپال شاقب

نیر اوج شرف عالیجناب رنگ جم حاتم هم گردون قباب شمع بزم عفت و عظمت مآب در جهان شاه جهان یکم خطاب هست بیشک بے نظیر و لا جواب شد جفا و ظلم را خانه خراب روشن این مانند ماه و آفتاب بهر ملک نظم پر ویز انتساب بحر و کان را ساخته بی آب و قباب	آسمان سلطوت و تمکین آگاه مه خدم انجسم شتم بحسب کرم خطه بھوپال را فرمانروا مهر و شش یقیں دم مرغم شیم در عدالت در منات در عطا در جهان انداخت تا بنیاد عدل بود مخفی در سخن زیب النساء نام شیرین است در مصد سخن گوهر و لعل انچنان با سلق و دا
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

<p>در زمان حسن و وقت سیم خطه بھوپال بشکفت از طرب شد ز نیل کام جان مسرور حلق خیر خواہان را نشاط آمد پدید کارشکر کرد شکر این نوید رفت آہنگ طرب بر آسمان ثاقبا مشاطہ نظر از سرور رو نما شد صرع تازیخ سعد چون پی تاریخ فضل غور کرد نیز تازیخ میحہ شعیان</p>	<p>یافت متغی گرامی و خطاب ہیچو سخن گلشن از فیض حساب دید چون شاہ جهان را کامیاب قلب حاسد شد ز سوز غم کباب حاصل کام و زبان شہد زاب زہرہ برزد نغمہ چنگ و رباب کیسو نمون رنگین و ادواب فوق مہ از روشنی آفتاب گفت ہلقت اوج و رفعت انتساب باد ہم با جاہ چشمہ انتخاب</p>
---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

بہ نسبت این چنین میا نمود

جاودان عظمت قرین والا جناب
۱۹۲۹

فصل پنجم در تحقیق قوم میرازی خیل و مدخل و مصارف سیرت و تفصیل محکات جاگیر داران و خانہ شماری و اد شماری ملک بھوپال

در افغانستان اقوام خانان بسیار اند از بجلہ قومیت کہ از اکران نامند و
افغانہ را در نسب آن روایتیاست در تاریخ حیات افغانی گفته کہ عب مانند
او مطلقہ نوزائیدہ یافت از جائیکہ قافند در انجاشب باش بودہ صبح
پارہا گذشتہ بود و موثر آن طفل را مانند فرزندان پرورد و گران نام کرد چون
بس بلوغ رسید و خرقہ خود را بجاہ از ککاش در کشید قومیکہ از نسلش پدید آمد

آنرا گران میخوانست و قوم دلازانک اورک زنی آن فریدی خشک و فیری اتمان خیل
 از نسل جهن گران اندوهر که این گران را از اولاد قیس عبدالرشید گمان
 کرده غلط فهمیده گران را دو پسر بودند کودمی وکی و کودمی دو خان
 داشت از اولاد اول اورک زنی و غنی به چاه و شش قوم
 بطور آدمیکه از ان میرازی خیل است که بشاخ مانی خیل
 پیوند دارد و مانی خیل شاخ محمد خیل و او شاخ دولت زنی
 و او شاخ اورک زنی است و از تاریخی پشتو
 بوضوح پیوسته که نام میرازی خیل در اصل
 میر غریب خیل است درین قوم شخصی بود صاحب محمد خان
 که خاتونش مسماة فاطمه دختر که ام دولت مند بود
 اولادیکه از بطن او بوجود آمد برسم افغان
 فاطمه خیل نامید شد دوست محمد خان
 پور نور محمد خان قوم میرازی خیل
 جدا جدا از بزرگ فاطمه خیل
 که شروع اساس ریاست
 بجو پال و طلوع نیر
 دولت و قبال
 از ایشانست
 شجره این
 پست



نخستین فصل است بوجه بطور آنکه ملک کثرت جنگ جبال معین نبود و محصل ملک کم و بیش می
 الحال صلح است و شش لک و هشتاد و سه هزار و سه صد و هشتاد و چهار و پیه یک است
 از آنجمله ده لک و دو و هشتاد هزار و صد و هفتاد و هشتاد و پیه و دوازده و نیم که در قلع جاگیر است
 و پانزده هزار چهار صد و هفتاد و پنج بگیه پانزده و سه و زمین از سابق بصیغه معانی بر یک هزار
 سه صد و شصت چهار نفر متوفست و مبلغ پانزده لک و هشتاد و سه هزار و چهار صد و پنج و
 چهار نیم آن دخل است از آنجمله ده لک و پیه زر سالانه و درخواه فوج کشتن جنگست و مبلغ چهار هزار
 و صد و پنجاه و پیه پنجاه و بیست و چهار و بیست و شش و پیه برای خرج معشر شده و پیه جهت خرج دارالشفا
 بیست و میر و مبلغ هشت لک و نه هزار و سه صد و هشتاد و سه و پیه چهارده آن درخواه یکساله
 شش هزار و یکصد و پنج نفر ملازمان اهل علم و قلم یعنی فوج ریهت بجهت اهل محکلات و کارخانجات
 ریهت صرف میگردد و بالقی در تو شک خانه و تعمیرات و درستی شوارع و گلدخانه و مصارف و دوا
 و کاسکخانه و فیلیخانه و دارخانه و شترخانه و صرف کوچه یعنی گودام که در آن اقسام و جوبه غیر
 بقدر صرف یکساله خرید کرده فراهم کرده میشود و گاه و بیهرم و غیره مصارف لابدی که تفصیلات
 و رازی حیوان و بد صرف میرود و بر سال تمام دخل با خرج برابر و گاهی چیزی بوجه تقیبات است غیره
 زیاده بر دخل صرف میشود و گاه باشد که بوجه عدم مصارف از آن بگذرد و در کدام سال چیزی
 پس از آن بگذرد و این پس از آن بطور قسط و تا وید قرض باطل وین حواله میشود و تفصیل محکلات
 و دفاتر و کارخانجات اصلی ریهت سواد شکمی و دغلی برنگونه است اول محکم و دارالمصارف
 بهادرنائب است جمله مقدمات مالی و دیوانی و فوجداری که از حد اختیار هر سه نظام
 زیاده میباشد آنجا و اثر و فیصل میشود و هم مراغه مقدمات هر سه نظامت میگردد و در و بکار
 دیوانی و فوجداری محکلات بجهت اهل که متهمان ادران اختیاری نباشد و بر و بکاری مارید
 در آنجا پیش میشود و از آنجا چه اندک داخل حد اختیار نائب است است بر آنجا حکم قطعی از آنجا
 میشود و برزاند از حد اختیار بر چه تجویز حکم اخیر نگاشته در و بکاری رئیس آید و از آنجا

فصل پنجم
 تحقیق میرانی

حکم قطعی بران صادر میشود و خبرگیری و گردآوری جمله مقدمات و معاملات و سایر بدهی است
و غیره امور جنسی و کلی خاص و بخشیدگی هر سه نظامت سائر متعلق این محکمست محکم دیوانی
درین محکم مقدمات دیوانی و ادوایان خاص شهر و اثر شده بعد تکمیل مشن بیشتر مقدمات و ادوایان
مباحی از روی چنایت انجام میسرند و مقدمات اهل اسلام از روی فتوای شرعی و معاملات
همو از روی و هر مستر انفصال می یابند و تحریر قبایلمای مکانات و سند از دواج شاست
فرق ردیل و عوام می شود که هر جنده مانند و تصفیة مقدمات در باقی سرکار که بده کسی برست آید
هم باین محکم تعلق دارد و محکم فوج باری در آنجا مقدمات فوجداری بموجب دستور العمل ریاست
که خاص متعلق شهرست انفصال می یابد و تنه آنجا گیر آید زیر حکم او است قید خانه مجربان عیال
و حوالاتی و دایم العیسی و تصفیة تعمیر جادهای شهر و دیوکیات گردش و دیوکیات گردش و دیوکیات گردش
و ام آمد و رفت صاحبان عالیشان بهادر و غیره و کارگیری و اخبار نویسی شهر و بسته این
محکمست مال لاوارث و مال کسبه که بکدام حرم در سرکار ضبط میشود درین محکم نیام میگرد و در آنجا
فروش جناس هم در اینجا رقم میشود و دروشنی فانوسهای شوارع عام شهر که هنگام شب روشن
میباشند نیز باین محکم تعلق دارد و مجربان مجرب که از بھوپال محکم و کالات و اضلاع هر منطقه
ملک محروسه میر و نمازینجا روانه میشوند محکم قضا درینجا سوای کارسجای خوانی و نظام مستحق
اشکانه مقدمات دیوانی و فوجداری نیز بعد تکمیل بطلب فتوای شرعی می آید محکم اقطاع در اینجا
تصدیق و تحقیق فتوای قاضی ریاست میشود و معاملات شرع میچگونه نقصان و خلل ندارد
ششم محکم سائر کل عمده این محکم بسیارست و داروغه و توره سائر بھوپال و داروغهای حاکم
محالات ریاست و گنبدان منافذ و مسالک کل ملک محروسه زیر فرمان متمم وی اند و امینیا
گرفتن محصول در کتابی مدون است در آن کم و بیشی راه ندارد و جمع و خرج آن بر تمام
در دفتر حضور میشود متمم نگران حال محکلات ماتحت خویش مانده سال وارد و در هر یک یک صلح
ملک بھوپال سکینه محکمست مشهوره در انجام افعیه مقدمات مالی و دیوانی و فوجداری میشود و در

امور غوطه شده از کاران اثر ننگه خردمند میر و دسران محکمت و ناظمان و غیره را
خود نگاشت و باره معاملات پیچیده بجهت ریش ریش نمایانید بعد امعان نظر هر چه منقح می نماید
و اتفاق آراء بران می باشد تو قیض الفا ذمیکه و دنگمه و کالت و ریجا علمه اهل قلم با بر خه
از سوار و پیاده در قصبه سیهور ریست پو لنکل اینست بهادر بھوپال و غیره مع وکیل ریست
می مانده و شد کاغذات سرکار نگاشیه و تحریرات ریست تا اجنبی و وزیر بنی و صدر و قولا
معرفت بهین محکم می شود و اصل تعلق این ریست با حکام نگاشیه سه واسطه اند اول پو لنکل اینست
صاحب بهادر سیهور دوم صاحب اینست نواب گورنر جنرل صاحب بهادر سنترل ایندیا سوم
نواب مستطاب علی القاب گورنر جنرل صاحب بهادر و و میرای کشور هند و معاملات ریست
سر و کار هر جزو کل صاحبان این مراتب سه گانه است پس پس و با دیگر صاحبان بهادر وقت
و دوستداری خانگی است نظامت جنوب ناظم مع علمه اهل قلم و سوار و پیاده در قصبه
کلیا کثیر است مقامات دارد هر سال دوره علاقه خود میکنند وزیر دست این ناظم شش تاجه را
و شش تحصیل داند و متمم صحرائی گونیر زیر حکم او است نگد مه مصارف ملازمان صحرا
چهار هزار و پیه سال است و چکل مذکور تمام چوب قابل عمارت بریده میشود و آنرا دو قسم
یکی محفوظه از آن چوب بقدر صرف کار خانات تعمیر ریست اهل بلد بکار می آید و دیگر غیر محفوظه
که مردم بعد ادا می حصول از آن چوب می برند و در بھوپال و غیره قصبات برده سوداگر
مینمایند و برای انتظام آن زیر حکم متمم صحرا علمه اهل قلم و سپاهی و نا که دار بسیارند
نظامت مشرق ناظم در قصبه ریهین میماند و هشت تحصیلدار و زمین قدر تھان و آنست خود
دار و کار پیمایش کپاس هم مثل نظامت جنوب فی الحال متعلق این محکمت است نظامت جنوب
محکم این نظامت در قصبه سیهور است سوا می اهل علمه و سواران و پیادگان و هفت تحصیلدار
و هفت تھاندار تحت این محکمه اند محکم بنیگی افسران دیوان بخشی کل فوج ریست است
و درین دفتر مقصد این سیاق نویس نوکرند جمله ملازمان ریست ازین محکمته خواه می یا پسند

منیبت نظر که حاضر باش روی بکاری پیش است که چهره نویسی و عمل بحالی و بر طرف متعلق است
 و دونه منیبت دیگر حساب نیستیم ما بهادر و غیره بوده است و امور نظام سپاه مثل گیتی و پروت
 و موبک لارکان یاست لکان فوج و سناری غیر حاضری و عدول حکمی سپاه و غیره حساب من فوج
 بفرمان بخشی مذکور انصرام می یابند محکم که افسر الاطبا تابع این محکم که کل اطبا می یابند یاست
 و اکثر ان بھوپال و ماموران همه پرگنت یاست و شفا خانهای سرکاری اندا و دویه برنجوران
 اینجا از رانی میشود و اطبا می یابند تحت نقشه صرف دویه در علاج بیماریان بقید نام بعضی و مرض
 و سمنه ماه باه نوشته پیش میکنند بستند و در خاص بھوپال و شانزده و شفا خانهای پرگنت است
 چهل و پنج طبیب لازم اند فقط محکم که تحقیقات مقدمات سنین ماضیه چون بسبب کثرت مقدمات
 در اکثر محکمت بھوپال و دیر و نبات از مدتی بسی مقدمات زمانه ماضیه غیر منفصله افتاده بودند
 برای انحصار آل قبا آخر حسب محکم که بحجری منضم اعلی مع عمده در خاص بھوپال و دیر منضم دیگر
 مع علمای دیگر حکم این منضم در هر سه نظامت مامور بوده شد تا مقدمات ماضیه و دیر انحصار اینند
 و از غرض شعبان سنند کور حکم عام شد که هر منضم محکم که مقدمات موجوده کچهری خود را اندر دست
 سه ماه فیصل کرده باشد محکم که سالانه داران و انگلیسیان و غیره اتیان و ذر کوتیان ازین محکم
 بمستحقان هر چهار قسم مذکور اهدا رتخوایه میرسد و متمم نگران حال آنها میباید و عمل فوت و ذرات
 و عزل نصب درست میسازد محکم که سه کردی متمم این محکم که سه کرده هر چهار سمت بھوپال
 اختیار دارد و هنگام ضرورت بچکر و ارا بهای کرایه بچکر کار از دوات سه کردی بھوپال طلبید
 حاضر میکنند و در چهار گیر که ابر بر سه کردی بچکر صاحبان عاکیشان بهادر وقت ورودشان
 می نمایند محکم که قلعہ داران این چهار محکم که و چهار قلعہ دارانند قلعہ دار فمخند قلعہ دار بالاکند
 قلعہ کمنه حصا شهر پناه زیر فرمان ایشان توپچیان و سپاهیان هستند پاسداری ابواب
 و درج بار و میباید قلعہ داران هر گونه مراتب پاسداری و بهوشیاری بجای می آرند ابواب
 بر اوقات تعیین حکم اینان مسدود و موقوف و باز میشود و کلید در بار در دولت پیش میباید از انجا

می برند و باز آورده می سپارند محکمه معتد المهرام در اینجا جمع و خرج ملک محروسه بنظر تفتیح دیده میشود
و ترتیبی که فدا مال از قبول پد و غیره بعمل می آید و نقشهای باقیات محالات مرتب شده حکام
آن حسب سر رشته بنام نظامان و عمال و غیره نوشته میشود و یکسکه بر نائب اول ریاست مالش
میگرد و مستقیقت میشود فصل خصومت او در اینجا میگرد و تالیف کتب مستور بعمل محکمتا هم در اینجا
بعمل می آید و فیصله مقدمات جاگیر داران یا است انصرام کابای بزرگ مال بوقوع مالی اینجا
و سوده اقرارنامه های ملازمان محکمتا تجزیری آمد و ملا خطه غور هر گونه بر نقشهای کارگزاری
مروجه دولت انگلیسی جهت اجرا در ملک بجهت ایل میشود و نگارش شروط و قواعد جاگیر داران اینجا
عطا شدن جاگیر بوجه جاگیر دار متوفی و تغییر و تبدیل در قواعد گرفتن محصول و رقم معانی
مندرجه نقشه آمدنی سائر و نوشتن سر رشته گرفتن محال ابات ملک محروسه زهی اکنون
کاغذات پارینه و فخر اتفاق برین قلمی ساختن نگارنده آمد و خرج سال تمام ملک محروسه هنگام
آغاز سال فصلی و نوشتن و اهل باقی فهایش بهر چهار قسط آمدنی سال تمام ملک محروسه و تقسیم
کردن زر بقدر ضوابط آن یا است و تحریر نمودن نقشه صورت انداز نگارنده و رقم نمودن آن
مقدمات متعاقبه خود وقت اقتضای برین نوشتن نقشه صورت یکدوره و یکفصله و یکسال ملک
محروسه گرفتن پایان سال عرض فخر محکمتا بجهت ایل و تحقیق ختن تغلب تصرف و قدمات
مالی و نگار باقی و خبر داری حال جریب کسان همین امور وابسته ازین محکمه بود از غرض صفر
نشد از جری این محکمه برخاست کرده شد چنانچه در فصل چهارم ذکر سوم مذکور است کارهای
در اینجا سرانجام میدادند محکمه مشوره و محکمه نائب یا است و ذکر حضور انقسم نموده آمد محکمه ایل
در اینجا مقدمات دیوانی و فوج داری را مرافعه و هنگام را باقی قیدی ضامنش گرفته میشد هرگاه
محکمه مشوره مقرر گردید نام این محکمه موقوف شد اکنون محل مرافعه همین محکمه مشوره است
محکمه تغییرات ریاست در اینجا ضرورت و معمار و نجار و جواد و غیره اهل صنعت ملازم اند که کانیکه
باری است تعلق دارد و عمارت آنها از اینجا میشود و مهمتم مثل جیف آنجی نگارن حال علیه خود میشد

محکمہ شاگرد پیشہ این محکمہ متممست که فراشخانہ فیلخانہ کالسه خانہ شیت خانہ رتھ خانہ اصل غیر
کارخانات و نوکران شاگرد پیشہ مثل چوبداران و چیراسیان و فرشان و شعلیان که بران
و غیره ماتحت اوست محکمہ شرک این را دو محکمہ است از یکی جادو و جسد که در ملک محرم و تعمیر
می پذیرد و متعلق است بدیگری تعمیر و ترتیب شارع جدید که از بھوپال تا بھوشنگ آباد و دیگر
دار و محکمہ کوٹھ فتحگڑه درینجا داروغه مقصدی حامل و رنگش و غیره ملازم اند و قسام و انواع
جبوب و اشیای خورش که صرف یکساله ریاست کافی باشد و خیره میشود و روزانه تمام سال
صرف میگردد و محکمہ تاریخ درینجا مواد و قانع و محاسن انتظامات ریاست مهمات پسندیده مملکت
که در خور درج تاریخ بھوپال باشد فراهم نموده می آید و دفتر انشا محکمہ رو بکاری خاص انحصار
رئیس است احکام قطعی که از زبان رئیس صدور و تفاومی باید بر جمله کو اغذ از عراق الفس و بکارت
و کیفیات دیوانی و فوجداری و مقدمات مال و کتب نقشبات بشمار و نقشبات خزانه و کوٹھ
و غیره نوشته میشود و مناشیر بنام متمان و وکیل و ارکان و اخوان ریاست غیره ملازمان
اہل قلم و علم روزانه تحریر میشود و نقل کران احکام و اوامر مجلس خلاصه عراق الفس و رو بکارت
و غیره قمر اطیس صدر ردین و دفتر نگاشته میشود و تحریر کاتبین و خزانہ و یادداشت تمام
ازینجا میشود و تعداد کتب و نقشبات و غیره که در مواجہہ رئیس ہفتہ واری می آیند این است

ہفتہ آمدنی و خرج	ہفتہ میگزین	ہفتہ ذخیرہ و توجیہ	کتاب جرائم و عقوبات
مستری خانہ	محکمہ	فوجداری	محکمہ
ہفتہ آمدنی و خرج	ہفتہ آمدنی و خرج	کتاب بد و خست عتد	کتاب جرائم و عقوبات
فوجداری	محکمہ دارالامام و جہانبا	تھانہ جہانگیر آباد	تھانہ جہانگیر آباد
ہفتہ عتد سکاری کوٹھ	نقشہ آمد و رفت سامون	ہفتہ نقدی کوٹھ فتحگڑه	روزنامہ محکمات
دیوانی و فوجداری	نقشہ پورٹ ہچا	نقشہ پورٹ چکیات	نقشہ ہر روزہ درآمد
مستری بھوپال	فوجداری	برآمد	تعمیرات

کتاب حاضر فی قیاس کتاب ردائی قیاس هر شبه آمدنی و فرج کتاب دایمی قیاس کلان
هر سه جملخانه هر سه جملخانه سازات محکم شوره دایم شوند
کتاب سائیدگی آرد کتاب سائیدگی آرد نقشبتهای جویان و در سنگ نقشه های مجالی و در سنگ
کوئحه فستکده و سیاه و بی و در سنگ سیاه و بی و در سنگ سیاه و بی و در سنگ سیاه و بی و در سنگ
کتاب حاضر فی قیاس کتاب حاضر فی قیاس کتاب حاضر فی قیاس کتاب حاضر فی قیاس کتاب حاضر فی قیاس
مجرى که با ندرت لازم نشود رشته تارسی نیکای سال وار

نقشه اسم نویسی در کتاب پاره بندی نقشه عظامی العام کیکه
و تحصیل از آن تخته داران چویداران و سپهریان شیر و تینده و اشکاکند

محکم و دفتر حضور در اینجا هر سال جمع و فرجای تمام است و دخل میشود و توجیع و تصحیح آن بعمل می
و از آن سال جمع و فرج کل است مرتب میشود و بر آن دستخط رئیس میگردد و دو سنا و جاگرت
و چشمت که از سرکار بر خزان جاری میشود و نوشتن نقشه های باقیات حساب کرده است و باقی
جمع و فرج پرگنات و افزاد رقم معانی و نقشه رتبه های تکراری آمدنی ریاست تحریر میسند
معاینه داران همه ازین دفتر بعمل می آید محکم و دفتر کل و اینجا کاغذ مالی و ملکی زمانه ماضی حال موجود
و بعد و در سه سال کاغذ منصفه همه محکات بمقابله فهرست و دخل این محکم میشود و کاغذات جزا
که درین دفتر فراموشی آیند و بیکار و قابل نگهداشت میباشد و بعد اطلاع رئیس حاکم کرده میشوند
هشتم جاگیر جاگیر واران و شش حد بندی و پیمایش ملک محروسه نقصانیکه یافته می آید ازین که
اصلاحش میگردد و در سه سیلانیه و غیره منسوب بسلیمان جهان یکم صاحب محروسه دفتر صغری محروسه
سلطه است و اینجا طلبه علم مدرسه دین عربی و فارسی وار و و بهندی ناگری و انگری و از
در بین میگردد و فیکر کتب بخانه سرکاری هم مرتب بوده است در وی بیشتر کتب هر علم موجود اند
و معلمین و دبایس که بفرده قصبات ملک محروسه مقرر اند زیر فرمان متمم این مدرسه اند و متجان
طلبه علم در یک سال دوبار گرفته میشود و یکبار علمای ریاست بمقتضای امتحان طلبه می گیرند

۹
در اینجا
۱۰

و بعد سال تمام امتحان و بر روی رئیس من میشود و طلاب علم بنده و ارباب قدس بقدر استعداد خود و حسن امتحان
انعام می ستانند و مجموع مدرّسین شصت و چهار نفر و جمیع مدارس چهل و نه است عدد دانش و برای طلب علم
مدرّسه سلیمانیه بنده و بست ملازمین و طعام لابدیه نیز بنده و اوقاف طلبه بلا و در دست اراکین و کسرب
فراغ البال بوده تحصیل علم نمایند و بحد و فضیلت سجده با و طایف خود روز و هر که اهل نوکری است
باشد بعد فراغ تحصیل بقدر کفایت عهده و ما هو اربابند و برای تدّریس فنهای نامور تجویز کرده ایم
که هر علم و فن دینی و دنیوی را خوب تعلیم نمایند و در جمیع کتب و سبیه فنیان عقاید تعلیم اتمام یابند
بکار رفت تا کتب هر علم و درسه موجود باشند و در کتب و در بنیاد و روش اطفال لا و ارباب
و کما تر کشتی طلا و نقره از ششم گوشت و پنجه و پیکت لیس کرن و گوشت و سبیه ستاره و جنت کلا و
و کند لانه کما مدانی و کلاه در دوزی و دوشال بافی و کفش سازی میکنند و نان پارچه از بزرگترین
و جنت تعلیم و آموزش این کار کار گیران و استادان این نوکر اند و تمام مدرّسه نگران نیک بدانش
دستور و پراکند و پس در بنیاد مدرّسه و کار گیران ملازم اند کار دوزی بافی و نوار و قالین و چکن
و جراب و خیاطی و پوشش و شیمی و طبع گل طلافی و نقره و سبیه دوزی باطفال و زینه داری آموختند
و بر سال تمام امتحان شایمی مصنوعات خود بر رئیس میدهند از غره ربع الاخره و از بجزی و تمام صنایع
این هر دو مدرّسه مفوده لا و اربابان و روزینه داران را ما هو ارباب مقرر کرده شد و کما در مرتب گردید
مطبخ کنندری منسوب بنواب سکندر بیگ صاحب مزبونه خلعتین است و در بنیاد اشتهارات و نقیشت
و خضره و پیا پیش و هات و غیره کافه ذاتی است طبع میشوند و تمام صحیح و مقابله می پردازد و طبعانی
منسوب بنواب سلطان جهان بیگ صاحب و لیعهدی است و در بنیاد ممتنع مع علمه و کلازان
کا خا و طبع مقرر است کا خا و شامپ بقدر صحت تمام محکّمات و غیره ملک محروم است بجهت
طبع میسازد و مطبخ شاهجهانی منسوب بمجره سطور است و در بنیاد هفت و دایر چینه عمده الانبار
مشتمل بر قلع لیل و نهارد و دیار و در و در و کت مخصوص گزشتی کما کار انگریزی میسر است
و غیر امور و تاج و پال از رعایا و برای مرتب شود و بعض مضامین علمیه و لطائف شعریه و قصائد و تواتر

و غیره هم درج میگردد و دیگر که بکلیه تعلیم اطفال از ارس غیر منطبق شده مشتمل میشود
 و آنچه که در اینمیر خاندن میرم و گاه که صرف سال تمام را کافی باشد در آن خرید جمیع میشود و دیگر که متمم
 باغات هر قدر حدائق که در ریاست بھوپال واقع اند و محظوظت آسائشی و پیراشکی و فرشت گشت
 و از بار پیدا و آسان تعلق بمتمم دارد باغبانان و بچہ دار و در آبپاش و غیره عمل زیر حکم او هستند و
 تنخواہ می باشد قورخانه در وی اقسام علمی بندوق و غیره و لوازمش مثل باروت و سیاهچشمه گلوله
 و فشنگ بقاعه اہل لایت چیدہ اندوکان یہ بارود کہ در قوای عسپاہ و لشکر توپخانہ و گنجائی
 باہتمام متمم ساخته میشود و آذرہرب اہتمامش از لالہ لاجپ خرنجی ریاست تعلق بیشتر مہاجنان کتر
 دیگر کسان من نقرہ آورده خرج کارخانہ کہ قانون گرفتیش مقرریست و اگر درہ روپیہ و پل سیاہ
 مسکوک کنندہ می برند و روپیہ و پل سیاہ سرکاری ہم ہر قدر کار میشود مسکوک میگردد و بکلیہ قورخانہ
 آمدنی کل ملک محروسہ و پنجا داخل و فراہم میشود و بخور و روزنامہ دخل و خرج و حساب مہاجنان
 کہ سفیر و زائر پرگنات بر دکانین شان می آیند و بروی خود او محرران و مقصدیان بر دست
 می نویسند و جہد آمد و صرف پرگنات ثبت کردہ ہفتہ وار بسرکار روانہ میکنند پایاں سال اصل
 پرچہای دہانیدہ مقررہ و دفتر حضور و تقسیم تر تنخواہ کل نوکران یاست و غیرہ جملہ اصراف متعلق قورخانہ
 مرتب نمودہ جمیع و خرج نوشتہ بسرکار میگردد و بکلیہ تو شک خانہ متمم این محکمہ حکم رئیس سبب
 با محتاج کاخانات مثل فراش خانہ و فیلخانہ و مطبل و غیرہ مہیا میسازد و در کاخانات میدہد و
 پارچہ و زیور و دیگر ہر چیز ریاست در کار میباشد آرا از سوداگران گرفتہ بملحظہ رئیس آوردہ
 اشیای پسیدہ خرید میکند و پیش میدہد و حسب الطبع جمیع و خرج نوشتہ در دفتر حضور داخل
 مینماید و چک خانہ سابق در زیر دستی متمم ڈال کیڈ کشی و بھوپال و سہ کس ہر سہ نظامت
 و سی پنچ ہر کارہ بودہ از بھوپال مراسلات سرکار بہر سہ نظامت ہر کار با می بردند و از بھوپال
 بلا ہریان میرسانند سالانہ چار ہزار دودھ حضرت و بہشت و پیہ چار آنہ پا و بالا و تنخواہ دادہ
 از پانزدہم ربیع الاول و سہ ہجری بمطرحہ خاصہ عام در تمام قلم و خوفہ نظامت متبع سر شہ

اول آنکه نریزی کرده مبلغ چهارده هزار و صد و هشت و سی سالانه تنخواه و دود و دست و زعفر و شصت و شصت و نه و پیاورده نیم آن سالانه پنج کاغذ و قلم و روشنائی جمله چهارده هزار و شصت و هشتاد و هفت روپیه یازده نیم آن صرف این علامه معین کریم مساجد متعارف لنگر خان و دیباج و دربار نوکران و مساجد موزنان پیش نمازان سقایان جبار و بکشان و در متعارف حافظان قرآن فروش خدام و در لنگر خان و دیباج و بکشان یک شوایان بشتی و غیره ملازم اندر و ناز و مسج و شام خوردنی چند اقسام می پرد و بفقرا و مساکین مقیم و مسافر لوجه الله داده میشود و جمعی را از محتاجان زنانه میوه سامان خام از زانی می شود و هجدهم هر سال مدوخرج داخل فقره نمیکند و ایدول از غره محرم شصت و هجری عموصل طعام بخته خوراک خام حسب محو است محتاجان بقدر معین مقرر کرده شد و جاگیر داران ریاست چار نوع اندازان بخلاف آنکه محل بخت لک سی و نه هزار پانصد روپیه چهارده آن آمدنی در صورت ایشانت چهار کس اند ثواب قدسینه گیس صاحب مدینه و سید اقامه این تاریخ رئیس بجهال علم لک ثواب سلطان جهان یکم صاحب ولایت و سید ثواب والا جاده امیر الملک و سید اقامه نوع دیگر شان و ده کس اند که قطع شان بجهاد و دواک هجده هزار هشتاد و شش روپیه هشت اند پادشاهان حسین محمد خان مولی و سید بی بی صاحب ابدیه حکیم شرف اویس و سید اقامه مدار المام صاحب بهادر و سید اقامه فیض محمد خان و سید اقامه میان یار محمد خان و سید اقامه میان حاتم محمد خان و سید اقامه لاکچند و عمل و سید اقامه دفتر راجه شن ام سید اقامه راجه ام سنگ و سید اقامه نوخدا و سید گوید سید اقامه رانی فول کنور زوج مردان شاه گوید سید اقامه راجه ام سنگ و سید اقامه راجه مضبوط سنگ و سید اقامه راجه مدحک سهای گوید سید اقامه راجه ام سنگ و سید اقامه سید اقامه راجه پراپ سنگ و سید اقامه قتم سوم جاگیر داران اوسط اند که زیاده از هزار روپیه جاگیر دارند و قسم چهارم شریفیت کنور خال و فی جاگیر دارند که کم از هزار روپیه جاگیر می یابند و این هر دو قسم را یک صد و پنجاه و هفت نفر بوده اند و علامه محال یک لک سی و هفت هزار

بسیار

بسیار

سه صد بت و یک و پیشش آن یک پادشاه و بالاد جاگیر ایشان قسم است و این جاگیر است که پیش
 از ریاست داده شد رعایت چند وجه در آن ملحوظ است اول بهر سه جاگیر داران علی
 بوجه استحقاق و وراثت ریاست دوم اخوان ریاست بوجه برادری ریاست سوم اهکالان
 غیر خواه را بجلد وی حسن خدمات چهارم جاگیر داران قدیم را که قبل از زمانه حکومت ما از عهد
 حکام ماضی جاگیر دار بوده اند پنجم پیشانیج و فقرا بوجه اندک ششم بعض اهل قلم و اهل علم سبب آنکه
 مصدق غیر غریبی و نفاقت شده اند هفتم پیشانیج الی ملک ملک محال قلم و خود میدیاست
 مگر برای صرف خاص خویش جداگانه اقطاع از کشور خود میدارد یا مقداری زیر زمین مال
 ما بازمی ستاند و دفترش علمی میدیاست و هم تحریر این تاریخ و برچه اخباریه اکر و غیره بملاحظه
 در آمد کافی زمانا شاهان ولایت برای صرف ذات اینقدر مال بزمیکند که شاه درون چهارده لک
 شازده هزار ششصد شش و بیست و شش آن سلطان و معده لک شش و دویست و سه هزار سه صد
 سی و سه و بیست و پنج آن شاه فارس شش لک شصت و شش هزار و شصت و شش و بیست و ده آن
 بهشت پائی شاه شش لک شصت و شش هزار ششصد و بیست و ده آن بهشت پائی
 شاه پروشیا یک لک شاه املی چهار لک شاه انگلند و هند یک لک شازده هزار ششصد و
 شصت و شش و بیست و ده شاه اسپین سه لک شاه بلجیم یک لک شاه امریکا چهار هزار یک صد
 و شصت و شش و بیست و ده آن بهشت پائی هم برین منوال درین ریاست نیست
 از زمان قدیم مصارف روسای سابق و حال بقدر ضرورت از خالص ریاست
 جداگانه اند مگر من از آغاز ۱۲۸۱ فیضی قبول نمود شامل خالصه نمودم و صد هزار ریخته
 نقد لایه برای صرف خاص از خزینة ریاست گرفتیم مقرر کردیم و در جاگیر و
 بست پنج هزار و بیست و هفتاد و هشت ریاست ساختم و خانه شماری و مردم شمار
 ملک محروسه بجوبال که در ۱۲۸۰ فیضی حسب الامر صاحب پویشکل اجنت بهار
 سی و بیست و هفت آمده نقشه اش را این است

آنچه که گفته اند فی شأنی و در شمار آن طایفه را گفته است بجهت مال و مالک و مالداران و مردگان و برای علایق و کباب و غیره که صاحبان قدسیه									
نام ضلع	تعداد پراگنده	شمار	تقسیم و تقسیم	موضع	میزان	تعداد فدان	رقب و ارضای مردمان	میزان	توضیحات
+	+	شمار	تقسیم	+	یک	+	مردان	+	مردان
بجهت مال	+	یک	+	+	یک	مردان	مردان	مردان	مردان
ضلع جنوب	۸	+	۸	۹۱۵	۶۲۲	مردان	مردان	مردان	مردان
ضلع شرق	۱۲	+	۱۲	۹۲۳	۹۵۵	مردان	مردان	مردان	مردان
ضلع غرب	۱۰	+	۱۰	۹۷۷	۹۸۷	مردان	مردان	مردان	مردان
+	+	کثیر	۳۰ تقسیم	۲۵۳۲ موضع	۲۵۶۵	مردان	مردان	مردان	مردان

و خانه شماری و مردم شماری سیورغال نواب قدسیه یکم حسب تحریر دفتر ایشان این تفصیل

نقد ادو خانه		مردم شماری	
صدا		صد	
مرد		مرد	
نزد		نزد	
مرد		مرد	
نزد		نزد	
مرد		مرد	
نزد		نزد	

و بیان شد که چندی که مطابق حکم مامور محکم فوج داری خانه شماری و مردم شماری بھوپال نمود
و بھوپال و نفر بشمار آمد و آنکه در عهد حکومت این عاجزه هشت هزار چهار صد پنجاه و شصت
آدم از شمار اول نیاوده برآمدند و گمان میرود که در ملک محروسه نیز خلعتی نماند از اول بوجود آمده با
خاص اسکان بھوپال نیمه میزند و نیمه مسلمانند از قومهای شریف هند و اقلیت و بقا اقل
و قدیمی برهنان و راجو تانند و از مسلمانان این شهر بیشتر شرفا افغان و برنجی شیخ مثل خاندان
قاضی احمد علی بھوتی فضل الله و چند خاندان سادات اند از انبیا و دودمان سید محصور بن سید حسن
مردم است که بنام میرزا گان مشهور اند و قوم بوهه که تجارت پیشه اند زیاده از صد خانه آباد است

فصل ششم در ذکر مساحت ملک بھوپال و شرح پرگنت
مجال قصبات و قلاع و پیدایش غله و فواکه و اشیای دیگر

بھوپال پیش از گریزی زمین یاست بھوپال شش هزار و هفتصد و شصت و چهار میل مساحت
بوده است و درین سال که صاحبان عالیشان بهادر دولت گلبه از نور پور پیش از عازم
نشان دادند تعالی حال آن در ضمیمه تاریخ بر رقم خواهد آمد مردم خلد نشین این ملک را بر سر حصه
و سی پرگنت باین تفصیل تقسیم کرده بودند

حصه اول موسوم بنظامت ضلع جنوب شهرت پرگنت

۱	چھپا پیر	بھروندہ	مردان پور	بابی کہ تحصیلدارش
۲	او دمی پورہ	چوکی گدھ کہ تحصیلدار تال کہ تحصیلدارش	بریشی	دھبہ چھپلی میماند
۳	حصہ دوم موسوم بظلمت مشرق و آوازہ پرگنہ	چند پورہ میماند	جنوبی تھبہ کلیا کھٹری شینا	
۴	جیتھاری	دیورمی	سنوانی	بھوری
۵	محل پور	رایسین	دیوانہ کنج یعنی پرگنہ کلکانو	امروکھ شینا یعنی پرگنہ امروکھ
۶	سیوانس	غیرت گج	ابنا پالی	پیکھلون
۷	حصہ سوم موسوم بظلمت مغرب و پرگنہ ست			
۸	دکوہ کہ تحصیلدارش	دیوی پورہ	نظیر آباد	بیرہ
۹	درنگہ میباشد	سیہور	دوراہہ	آشہ
۱۰	جھاوڑ	اچھوڑ		

چون بسبب خرد بودن بعض پرگنات موجب اعمالش کم بود از غرض ماہ محرم ۱۲۱۱ ہجری
 بھروندہ شامل مردان پورچوکی گدھ معروف بہ پرگنہ چند پورہ شامل پرگنہ تال نام زد
 بحال کلیا کھٹری جیتھاری شامل دیورمی سنوانی شامل بھوری جھپو شامل ریسین
 دیوان کنج شامل امروکھ و دوہ شامل دیوی پورہ نظیر آباد شامل بیرہ شمل گدھ شامل سیہور
 نمودہ چھپہ پرگنہ راند پرگنہ مقرر کردہ شد و درخواہ تحصیلداران افزائش بعل آید یعنی از
 پنجاب و سہ ماہو اتا ہفتاد و پنج و بیہ خواہ قرار دادہ شد و در محالات داخلی تھانہ داران سب
 مانند و برست و یک پرگنہ وسہ نظامت نظم ملک درست نشست و حال قصبات و قلاع
 و پیدائیش غلہ و میوہات و غیرہ جنس تجارت این ست کہ در ضلع جنوب بہشت قصبہ

بهشت پرگنده قدیم و در قلعه بشششند و سینه و مونغ ست و گندم و نخود و مینو و برنج
 و حبش و شاتل و بونگ و ماش و کنجد و سیلی و لسی و تماکو و کودون و کلکی و کرشنه و
 روغن زرد و حبس و مینه و موب عمارت ساج ساگون هر دل شیشم آمیوس کیم دین ضاع پیدا
 میشود و چشپیا نیز به بونال بقاصه سی و دو کرده لب یای فریدست و جانب گیر دیا
 پرگنده هر ده عمل انگیزیت و مبع بعض جا پایاب و بعض جازوت که برشتی عبور میشود و آب
 این دریا برابر آب گنگ نیشگوار اما قدری دیز منعم و گران بار و دروی اقسام ماهی و فنگ
 بسیار از طرفت خاور جانب با ختر سیلان و در کیش بندوان و دران من شستن به موجب جزیران
 حوالی قصبه صحرا کوه و دران شیر و گوزن و گاو و گوسف و غزال و غیره ابنوه ابنوه در زمین جل
 و بهشت کاکلیای این توپان و با قین شیره گندم و نخود و غیره می کاند و زرت و شکر و قند
 کمتر زعت می نمایند درختهای حلب مننه که بهندی چرب میگویند و اشجار پلاس و آمیوس
 و درشت بیشتر است درین آباد چه دو صد و بست نه خانه شمرده آمد و بجزر مکان سکاری
 دروی تحصیل دارد و تمانه و امیاشد اما کن رعایا خام فعال پیش است و در اینجا سنگتر شان
 هم میباشند که گران رنگ سیاه که در بعض ماهیهای دریای شربا یافته میشود و بیشتر خسته
 میفر و شند بختر و مده سه صد و بست نه خانه قدر آبادی اوست و سوادش بسیار
 و چسپ است و درشت انگیزه و قصاش که اما رخا و هم نیست و گردش کوه و اما موان است
 و در اینجا و پنج دوات متعلق این پرگنده زعت هر گونه میشود اما زرت و با قین آنجانی کاند
 و کاشت و شکر هم کمتر است و از اجناس هر چه دوات رواج دارد به هم میرسد از دیار چند نفر
 حاکم و اینجا سکونت میدارند و نهایی دوریه که قسمی از فرشت خود شطرنجی میباشند می نمایند
 قصبه و میدان واقع است مگر بیشتر زمین بستان بلند و در حوالی آن چند چاه و اشجار انبه
 و غیره هستند و از بجه پال بست و بهشت کرده فاصله دارد و کشت و زراعت که در سواش چاه
 میکنند و چند سال خراب میشود چه اکثر زمین گلی است و تمام زمین قصبه بارانی و از

آغاز است که جری این محال شامل مردان پور کرده شد هر دو آن پور رعد و هشتاد و پنج خانه در سو
 بشمار آمده سواوش و شست افزون و شش در یای نریه الکت در یایا نیست شرف ست از
 سنبک می گذرند و فرو کیش کر بود و کوه و دشت ست و در هفتاد موضع این پرگنه زرعیت
 سوانی شیکر و افیون هم میشود و در جنگل دخت کثیر که از آن کت ساخته میشود بسیار ست و
 بطین بنی که آنرا هندوانه و تر بود که نیکو گلان و شیرین در یک و دغانه نریه با فراط می روید
قلعه گنور در ضلع جنوب بالای کوه ست سواوش بولناک و آب و جویش فاسد کیسه بر فراز
 قلعو میان کوهیند و رنگ بزرگ شکم میشود و در عمارات کمنه اش کوه بودی که برای مهن لقه و
 ام الصبیان سو و مند ست بسیار میرود و مردم آنجا میگویند که دخت جتر اول که از آن
 ساخته میشود و کوه این قلعه ست شش نریم گمش بسیری ست و بعضی سنگها جوهر سیاه هم
 دیده شد و از همین سنگها تمام نگار بومی ست و درین قلعه بخت و پنج حوض و چهار آبگیر اند و در
 دخت ذات الدواب قبر میت پنج کز و چهار ده گره و دراز و چهار گز یعنی سکنه آنجا
 میگویند که این که عیسی موسی و دین ست و درین قلعه کاخی ست بزرگ تمام شکسته افتاده است
 راجهای نما که گذشته ناش بادل محل و سببیت بسیار عمده و سنگین غالباً بنا کرده عید
 با و شاهان سلف باشد و نزدیک آن مکانی بوده است بر سانت لدا و بسیار خوش قطع مردم آنجا
 هاشم عطر دان میگویند و زیر قلعه غار است که درین آن از سنگ آهک ساخته اند و اندر روش
 پاک داشته اند و روی آب بسیار سرد و شیرین ست و آنرا محمد جهر میگویند و در این قلعه فصل اند
 یکی از آنرا که گنیم که روه هاشم و چه دوم که در آن بروج نیز ساخته اند از فضیل مورچه تخمیناً نیم
 باشد و اندر روش رعایا میباشند و آبگیر با واقع و حصار سومی که ابواب و برجش کلان و
 مستحکم اند و محل قلعه گنور از آن مراد است و اندر روش بادل محل و حیاض ست و در کوهستان
 این قلعه یک عمده طیار میشود و بادی بسیار ست بجملة آن چار وادی نامورند و آنرا که
 چیشی کوه تیار نگرد و تیار واری و نزدیک این قلعه حبال بلند شوار گذر و بویه و غار بسیار اند

چهار
 حوض

و قوم گویند در آن دشت میباشد و چوب عمارت از همین واوی بھوپال میرود و نزدیک قلعه
 زیر کوه کریمه است که از اینجا علاقه بقلعه بوده است ساکنان اینجا نامش از شر فی نیگری میخوانند
 و میگویند که یکی از پادشاهان قلعه را محاصره کرده بود و برای فتح فی سبد خاک و سنگ یک لشکر
 داده این و مد مد بلند کرده از فرازش توپ زده قلعه مفتوح نمود ازین قلعه بھوپال نوزده
 کوه است و درین دشت بغایعی تو تاسنه خوش رنگ بلند نوا و کلالن سید احمی شود و زیر کوه
 و باغ ست نام کمی سیر باغ و دیگر فیض باغ که در آن دشتی سنگین بسیار خوب است چنانچه این قصبه
 بر ساحل دریای نزدیک است زمین نزدیک ساحل است بلند و جانب شمال دیر و افقش
 و برنج اینجا بهتر میشود بیشترین موضع تپه قصبه باڑی بود چون باڑی دیتیول نواب قدسیه یکم
 شامل است مادر مغلد نشین این پرگنه را پرگنه قرار داد و تپه رام گده از پرگنه رجو کی گده
 و تپه دوی پرگنه باڑی و چیملی دهل کرد و یکصد و یک موضع این پرگنه شمرده میشود این قصبه
 از بھوپال بست و شش کوه فاصله دارد آبادیش متوسط بشماره صد و یازده خانه است
 و در نواح آن باغات انبه بسیار و جانب مشرق و مغرب شمال از و نور زرع است سبزه زرا
 پنبه و دنان اینجا جامه دان چرمی نیک می دوزند و وخی پوره از بھوپال حمل و دو کوه
 آبادیش بقدر ششصد خانه نیلگردان این قصبه جنب باغی نیلگون بر پارچه خوب میکنند و چون
 هم بهتر ساخته میشود و گردش چند باغ انبه و بعضی اشجار توج و کینار و مولسری و کیله و جان
 و غیره نیز هستند زمینش جانب مغرب و شمال مسطح و هموار و جانب جنوب دین و زرع بقدر
 یک مناسکه چهار صد من باشد تشییب فراز دارد و سمت مشرق یکی زمین آباد است و در حالی
 این قصبه فیون هم کاشته میشود و سیر لاله نارش خوش می نماید و درشتا و درخت موضع
 درین پرگنه بشمار می آید چو کی گده این قلعه بر فراز قله کوه است و ضلع جنوب گرد
 جنگل است و دروی جانوران درنده و ماکول اللحم بسیار آب و دیوایش بهتر و دو کاخ
 عمارت کهنه سنگین و خوش منظر سنگش سیاه رنگ رعایا هند و مسلمان متوسط حال

و دین قلع پنج ٹانگہ و یک غدیر بھوج تلافی نام است از ان جملہ کیٹ ٹانگہ کلان و بختہ و خوشنا
 زینہ و در پرب آب شیرین است و درش زمینهای باریک ساخته اند کہ از ان زیر ٹانگہ سیر و ندر آب
 تہ خانہ شرف و خوشگلہ ارو سر و بھوپال برن میماند وزیر قلعہ کا مکھیا آباد و چار چاہ و یک دمی
 بہمد و جودہ دست کہ آب در ان دوازده ماہ بکثرت میماند و فاصلہ این قلعہ از بھوپال
 بہست و پنج کروہ چھ پورہ از بھوپال بفاصلہ بہست کروہ بقدر صد خانہ و میدان
 آباد و زمینش جنس فضل ربیع زیادہ پیدا می شود خانہ سرکاری مسکن تحصیلدار و تھانہ دار
 خوشنما و یک باغ سرکاری و سہ باغ رعایا جملہ چار باغ پر فضا بہ متصل قصبہ کوه و صحر است
 سوادش و بچہ پست نہ چندان وحشت افزا جانب مشرق زمین کم و ماہی پشت است کہ قابل
 زرع است و جانب شمال زمین قابل و مکن از اقلہ بسیار و زمین چار بخش قابل زرع است
 و جانب مغرب زمین کم است اما قابل و مزروع و قدری ممکن از اقلہ و جملہ دہات این گرنہ
 ہفتاد و ہشت اند و در بجا خراوان جریب بہتر میسازند و میفر و شد و از آغاز شد کہ بھوپال
 این محال شامل محال معروف کھلیا کھیری منودہ شد گلیا کھیری از بھوپال بانودہ کروہ
 محل قیام ناظم جنوب بہت مکان محکمہ نظامت محال و تھانہ و سب و محبوب گرد و نواح ان
 کوه و صحر است کہ جانب شمال اکیس بختہ و دو باغ انہ و سمت شرق نیز دو اکیس کل اند و کہ بجز
 بارش در ان آب نمیاند و افیون و بیشک جنس اعلی پیدا نمیشود و شمالی و گندم بسیار است و
 از ربیع و راجہ پیدا میشود کہ ماش ماشا سول است خوردنش در دوسری بردا بادیش متوسل
 سہ صد و چار خانہ و این قصبہ جای نشست عامل برگانہ تال است و دہات پر گنہ مذکور و دوش
 در خالصہ و علاوہ ان زمین یک صاحبہ قدسیہ شامل و دخل مستند و وجہ تسمیہ چنان
 بد ریافت آمدہ کہ در زمان پاستانی یکی از ارجہای نامی فرماندہ مالوہ بر مجرای آب جبال شوت
 میان دو کوه کہ از بھوپال بفاصلہ نہشت کروہ باشد سہ ٹانگہ بزرگ بہست کہ قدری
 هنوز موجود است فترہ رفتہ و چند سال آبار ان فراہم شد و اکیس کلان در و چند فرسخ

پدیدار آمد موشک شاه پسر دلاور خان فرمانروای مالوه که بلده موشک آباد آباد کرده است
 در سنه هشتصد و یک هجری قمری شهر ایران دھار تنگکاه خویش کوه مانند را مکان قلب
 بهشتوار گذار پر فضا خوش آب و هوا یافته در عرض سه سال قلعه بغایت استوار و اندر نوش
 شهر کلان در دو چنبره کوه بنا نهاده و سوم بشادی آباد مند و کرد که فی زمانه در عملاری
 راجه دھار قوم پادشاهان و خراب پنجو بدین کسری و استلخ فارس عبرتگاه ارباب بصیرت
 و از ملاحظه جامع مسجد و کعبه موشک قصر کنه و جهاز محل و جمیابولی و غیره عمارات عالیه
 بیشتر ریخته و پاشیده یافته میشود که بقای معمولی این شهر قابل دیدن خواهد بود و سندن کور ابقه
 برآمدن آب شنگست هرگاه آب بدر رفت زمین پدید آمدن کلماتی آباد شدند و آن خطه
 بر گشته تال موسوم گردید گندم بسیار عده کثرت درین تو مان کاشته میشود و چنانکه باید بیشتر
 و در موسوم باریان گل و لای فراوان میگردد و دیوای چسبیدی که از بعضی جا بسوار و پیاده
 که نشستن نمیتواند و قریب بنزد مذکور در قریه بھوج پور تنجانه بزرگ عمارت کنند قدیمی افتاده
 هنوز موجود است چهار ستون اندرون پیکر که هر یک دوازده گز بلند و پنج گز در و پنجاه
 یک کیلومتر سنگست و در وسط این توأم سنگ صاف و شفاف مدور و در و هفت تو
 پس و سه گز و سی و ده گره بلند منصوب و درین دیر بنجل سنگست منقور که بنای مندر در سمت
 بکرمایت و اختتام در سنه ۹۱۸ هجری قمری نویسنده فرستاده و مزار اربعه سری سمیع بلج
 قوم متحانی استاین نهادیو اچنت و حج نمود و ازین کتاب پی برده می آید که بانی سده کعبه
 غالباً همین اجه خواهد بود و الله اعلم بالصواب بر علی قصبه میدانی است و در زینش اجه
 فصلین بهتر پیدا میشود و از بھولان نصرت و بهشت نیل یعنی سی و سه و نیم کرده حاصله
 دار و مقدار سه صد و بیست و یک فدان آبادی است قوم چھپا درینجا جاجم سخته رنگ میسازند
 و پارچه کھار و نیز بسیار بافته میشود و دوش چند باغ انبه واقع باین وجه سوادش بچونین
 قصبه تمام بارانی بیشتر هموار و در موضع بھولان و پر گنه قصبه مبطور بالاسی کت دریای نر دبا

بجای مرغ
فصل ششم

در ماه و دی ماه و فروردی میامای ترینه میشود و هزار بار مردن از اطراف فراهمی آیند
و سوداگران هر گونه کالاهای ^{بسیار} آورده میفروشند و هشتاد و هشت موضع دین پرگنه هستند و شصت
از خزینه که مردم آنجا میباشند نیکو کنند و بریلی لطیف و شیرین میسر میشود و در ضلع مشرق
دوازده قصبه و دوازده پرگنه قریب و یک قلعه نامی و هشتاد و چهل و سه موضع جنوب تجارت
اقسام اعلی و غیره بموجب ضلع جنوب بهم میرسد مگر تا کوازه و در ضلع دین علامه بهتر و بیشتر
میباشد و در دشت وای شکا چارباغان و ششی و سابع و دیک و دج و ششی و دراج و غنچه
بسیارست ^{بجای} چکاری از بجوای ششادیل یعنی چیل کرده واقع است آبادی و بی متوسط
بقدر صد خانه بر کوه و در نو آتش باغات انبه و جانب مشرق زمین زیاده و جانب شمال کمتر
و زمین طرف مغرب ستوی و سمت جنوب کوه و دین زمین فضل خریف کمتر و ربع بیشتر میشود
و یک چاه و آگیزه در قصبه و جوی بر کاه بر سر حد قصبه واقع و شمار دهاات این پرگنه چهل و شصت
موضع کلیم باغان در آنجا کلیم بهتری بافند و از آغاز ^{شماره} هجری این محال شامل محال
دیوری کرده شد و دیورگی از بجوای چیل و پنج کرده مابین کوه او بٹ گدھ و جوی دنیا
بقدر هفتصد و سی و شش خانه آباد است مکان کپری و جویلی چودهری از همه کانات
آنجا بهتر و کمایش باغات بسیار و پنج آگیزه که در سه آگیزه دوازده ماه آب میاند و در خوشک
میگرد و سوداوش خیلی و بچپن میانش جانب مشرق و جنوب سطح و سمت شمال و مغرب
زمین مزروع و بیشتر مکن الزراعه فضل ربع نسبت بخریف زیاده و خوب میشود و بیشتر هم
پیدا میگرد و در جانب شمال کناره آگیزه بر کجیه برگ پان بسیار و جانب شمال بر بلندی کوه
نشان عمارات کمنه و تفصیل قلعه موجود و پنجاه و هشت موضع در پرگنه شمرده میاید و آنرا
دین قصبه سر دته آباد میسازند سنگوانی سی و هشت کرده از بجوای مست و بقدر
هشتاد و دی آباد و دهاات این پرگنه یکصد و بیست و پنج مکان کپری تھانه
و تفصیل و تجاذه مهاجنان از همه عمارت های قصبه بهتر هر چند زمینش پست و بلند

و از حاجتی بوده و بادیه ملحق است لیکن بسبب سعادت آبادانی سوادش و بچسبیدن از آثار مستقیم
 این محال در مهوری داخل کرده شد مکتوبی بمسافت شصت و سه میل از بھوپال است در
 دو نیم صد خانه آباد سوادش و لکشا و آب و هوایش نشاط افزا در وی یک مکان سرکاری کلان
 و پخته و یک باغ و حوض بخش نام و موقوفی چاه که آبش سبک خوشگوار است و بازار نو و همانرا جامع مسجد
 مع چاه پخته و بهتر و باقی اماکن رعایا خام سفال پوش و گردش چند باغ مستطیل اشجارانه و امرو
 و موز و نارنج و لیمون و چکوتره و انار و گل سرخ و گل سرخین و غیره و یک حصه جوئی کو چکیتان پل
 تعمیر و کشتن ارباب بقولات و فیشگر و فیون و زرت و پنجه و کتخ و کدو و بسیار و در زرت
 جنس فصلین خوب میر و درین برگنه چهل نه قریه بحساب آید مختلط و فاصلش از بھوپال
 چهل و هفت میل است آبادیش بسیار کم یکصد و پنچ خانه و تعداد و دهت برگنه شش شصت و نه قلعه
 آشکنه و یخته در وی چاه پخته و مکان تخانه و تحصیل سوادش و حشت انگیز و گردش کوه
 و بادیه و بویه بسیار و زمینش ناقص از زمین حجری این محال داخل محال اسپین کرده شد
 رالیستین از بھوپال سیه و ده کرده آبادیش بقدر متصد خانه مکان کپری نظامت و تخانه
 و تحصیل و بیت پیرزاوگان و چیلماهی نوابان سابق و بعض متصدیان قوم کاست پخته باقی
 سفال پوش و خام بیشتر شرفا از اهل اسلام و متصدیان و مهاجران درین مقصبه میباشد سواد
 و بچسب و در لواش چند باغ و چاه و دای بسیار است و تحصیل آجوست که او را کچس میگویند و در
 تابستان خشک میشود و در ارضی این مقصبه فصل ربیع بیشتر و فصل خریف کمتر میگردد و در زمستان
 این مقصبه کم طاقت و بعض چلهای زمین چاهی بقولات و فیون هم میگذارد و این مقصبه درین
 کوه بزرگ که بالایش قلعه بناست با دو یکصد و هفت موضع درین برگنه شمرده میشود و برین مقصبه
 مقبره و میهن است که از زمره اهل هند بود و گویند که با خواجه معین الدین چشتی قرابت دارد و الله اعلم
 قلعه رالیستین که کوه سر فلک کشیده از قلع نامی هند است عبارات عالی شکسته و کهنه
 و ثابت در دست و در کتب پیشتر تاریخ نوشته و غیره که از ملاحظه نگذشت از این قلعه جا بجا بایم

گمراخته نشد که بانیش که بود قیاساً میتوان گفت که در زمان پستان کدام راجه را یسین نام داشت
 این قلعه باشد چه در هندوان ترن سین و بھیم سین و امثال این اسمایا فته ایم و بنجا طر بیر
 که نخستین زیاده از مدت چهار صد سال این قلعه در تصرف اهل اسلام آمده بود زیرا که در کتاب
 ماریه غلام الملک واقع قلعه تاریخ بنای مدرسه در سنه هشتصد و نود و هجری کنده است باز در حوا
 ایام بقیضه هندوان فته بار دیگر بقول محمد قاسم فرشته از سنه صد و پنجاه سال است اهل
 آمد مخصوصاً بیان فرشته این است که در سنه ۹۰۰ هجری سلطان بهادر گجراتی شنید که دلاورای
 چتوڑ سلمندی پور بیگم یسین بسیار عورات مسلمة اجبر امصرف ست سلطان بهادر گفت
 بر زده من فرض شد که عورات مسلمة از اول کفر و خواری عبودیت خلاص ساخته اورا تا بدین
 نمایم بست و پنجم جمادی الاولی سال مذکور سلطان بهادر قریب مند و ظفر آباد علیحده نزول کرد
 بھوپت پس سلمندی که همراه بود بعرض رسانید که اگر بنده رخصت و جین بایم پدر خود را بملک
 بیاورم سلطان رخصت او سلمندی پس خود را در او جین گذاشته بملکست پیچست سلطان
 در قلعه و هار رسیده سلمندی را قید کرد و عماد الملک ابرسر بھوپت با جین رخصت کرد
 و خوب بھیمه رسید و شنید که بھوپت خبر گرفتاری پدر و تعیین شدن لشکر بر سر خود شنیده
 جهت طلب کمک بچتوڑ رفت و لکھمن برادر سلمندی قلعه را یسین را استوار ساخته مستعد
 معرکه آرائی ست سلطان طبل غیر فزی کوفته در را یسین با نگاه بر افراشت و مہو مار دو
 نیامده بود که راجپوتان جنگجویان از قلعه فرود آمدند سلطان بهادر با معدودی چند خیمه
 دو سه کس را از کمر و نیم ساختن دین اشنا سپاه گجرات رسیده دمار از کفار بر آورد و ند پور بی
 گسخت پناه قلعه بردند سلطان حصار را مکرر وارد و میان گرفت و رومی خان میرانش
 بضر ب توپ و برج قلعه و چند گز دیوار را از پا انداخت سلمندی احوال دریافت پیغام کرد
 که این بنده میخواهد که کثرت اسلام مشرف گردد و بعد از آن اگر رخصت یابد با لارفته قلعه را
 خالی ساخته با ولایای دولت سپارد سلطان بحضور خود طلب داشت کلمه توحید بروی عرض کرد

و همراه خود بر قلعہ برد سلمدی برادر خود را طلبید آتش گفت که من می زمره اسلام درآمده ام
سلطان از علو مہبت مرا در تلب علی خواہد رسانید لائق آنکہ قلعہ را تسلیم ملازمان نمود و مہبت
شاہ بہ شہنشاہن خفیدہ باد گفت کہ بھوپت را ما را با چہل ہزار سپاہ بہکام می آرد کاری بیدار
کہ چند روز دیگر در گرفتن قلعہ توقف شود سلمدی سلطان گفت امر فرمود ملت باشد فرو اہواز
و پاسبان برادر م قلعہ خالی خواہد کرد سلطان بہادر پذیرفت و چون از میعاد ساعتی گذشت
سلمدی را بجمہد ان سپردہ نزدیک قلعہ فرستاد سلمدی نیز یک برج از قلعہ رفت و آباد
بہن گفت کہ ای راجپوتان غافل خند کنید کہ سلطان بہادر ازین راہ آمدہ شما را خواہد شست و
نہنوش آن بود کہ بہر جا رسید کہ سلمدی کہنید و جواب نہاد و سلمدی برگشت کہ من بہ شہنشاہ
قلعہ کوشید و پس کہ چاک سلمدی را وقت شب باد و ہزار پوریہ بطالب بھوپت و ان خست
پسر سلمدی بیرون رفت و بہر دم شاہی دو چار شد و طرح جنگ انداخت سپاہ گہر شاہ را
تر و دہنودہ بسیار راجپوتان اکشتند و سر پسر سلمدی را با سر راجپوتان و ہر وی شاہ آوردند
سلطان سلمدی را بہر ان الملک سپرد کہ در قلعہ شادی آباہمند و مصبور دارد دین اشنا
خبر رسید کہ بھوپت را ما را ہمراہ گرفتہ بکوج متواتر از چوڑمی آید سلطان فی الفو میران مجہد
فاروقی فرمانروای برادر پور و عہد الملک را بتادیب نہاخصت نمود چون بہر دوسرہ چہند
منزل رفتند شنیدند کہ پورن مل کہ او نیز پسر سلمدی بود بر انام پوہست و ما قریب سیدہ است
این خبر شاہ نوشتند سلطان بہادر بسبیل ملنار و یک شب روز ہفتاد کردہ مالوہ ملی نمود
باشکری ملحق شد را ما خبر و رود سلطان دریافتہ فرار نمود و بھوپت را آمد شاہ تا دیب اورا
بسال دیگر جوالم نمود و خود بقلعہ را رسیدن آمدہ محاصرہ را تنگ ساخت و آخر رمضان
سال مذکور لکھمن از ملک یاموس گشتہ عرض داشت نمود کہ اگر انتخاب سلمدی در حضور طلبید
عفو جراتم او فرماند قلعہ را تسلیم ملازمان می نمایم شاہ بتمہل و قبول فرمود و سلمدی را
از منہ و جھو طلب کرد و لکھمن راجپوتان را با اہل و عیال از قلعہ فرو آورد و بعد از شاہ را

که چند صد عجمت متعلق بسلامی پور بیست و رانی در گاوینی ماد بجهوپت التماس آن ارد
 که سلمدی بقلعه آمده عیال خود را فرو داد و شاه ملک علی شیر اجمراه وی ساخته بقلعه
 فرستاد و رانی مذکور با سلمدی گفت که عمری دین سر زمین شاه می کرده ایم طریق مردانگی
 آنست که جمله عیال خود را جوهر ساخته بسوز و جنگ کرده بپیر سلمدی بیست و پنج نفر فرستاد و
 و رانی را با هفتصد زن پری بیکر جوهر کرده بسوخت و خود و کهنه و دیگر خوشان را برادران
 که مجموع صد نفر باشند سلاح گرفته از خانه برآمدند و پاره پاره بای مسلمانان که همراه علی شیر
 بودند جنگ مشغول شدند خبر باردور سید سپاه گجرات جلوس بقلعه آمده همه اکشت خال
 و دین مان آنچه حیثیت قلعه باقیست و بملاحظه مادر آمده نوشته می آید بشور قلعه ستمی سنگین
 قلعه را در دست مشیت کلان سمت شمال و سه جانب مغرب و دو طرف جنوب یک آن خود
 مغرب و سمت و سیزده برج اندر سمت مشرق پنج جانب شمال و سه جانب مغرب در
 احاطه ارک شصت پنج مکان ببت پنج شکسته و چهل ثابت از انجمله مسجد ببت عالی شان
 بر محراب در درمیانی وی کتیبه بخط ثلث و نظم فارسی ثبت است و در سمت ایشان از ارکان
 و سه قصر دارد العصر که مردم را بسین اسمایش عطر د آن بادل محل و محل اجمراه و بیست و یک
 و چهار آگبگیر که نامهایش دوره و دوری و دماکن و ساگزبان زو است و چهل و بیست و یک تانکه
 آب درین قلعه واقع است و دوسه جابخط هندی و دوسه جاب فارسی کتابها در اماکن شکسته
 این قلعه منقو از انجمله بر یک و جانب مشرق این عبارت نقش است مرمت عمارت و
 کنکریای قلعه را بسین در محل و گنابیب عالمگیر بادشاه غنائی با تمام خواج و یاقوت صاحب
 و شیخ بهاء الدین و محمد امین حاجی محمد اشرف و انوپی سی تحویل ارد و حکومت محمد منصور
 سزائی محمد عابد خان و رانی از تاریخ یکم شهر ربیع الآخر سنه جلوس لغایت نوزدهم شعبان
 سنه مرمت شد و در صحای کوه این قلعه اشجار ستیا پهل که آنرا شرفیه هم میگویند بسایت
 و بغایت شیرین و گلان و خوش ذائقه میباشد و در تالابها شکمرا اکلان و بهتر هم میرسد

والکین با فراط میسر میگردد و تا بهشت آثار یک و پیه بدست می آید و گاهی بوج کمی پیش
 چارونچ آثار حاصل میشود و چون آن گنج از بھوپال شش کرده صد و چهارده خانه در سه
 آب و پنجاه و نه موضع دین برگنه محسوب سابق این علاقه نام برگنه کلکانو معروف بود چون
 قریه مذکور در سیو غالی نواب قدسیه یکم ستاین روده دیوان گنج بجای تحصیلدار و تھانہ دار
 مقرر شد و برگنه دیوان گنج نامزد گشت جنوب شمال وی کوه ست و طرف مغرب بن فرور
 و پیدایش فصلی در وسط و از آغاز شد سحری این محال در امر و گنج شامل نموده آخر او گنج
 تمام اصلی وی رام گدہ ست سابق مادرم خلد شین در جای که نواب نظیر الدوله امر و دوله
 باقی محمد خان بہادر حرم داده بود او شان امر او گنج نامیدند از بھوپال هفت کرده آباد
 بهشتا و دوسه خانه متصل استجوی اجبال و بجانب مشرق و جنوب اکثر زمین ہموار و بہشت ازار
 اما غلہ خریف کتر و اجناس بریغ بیشتر پیدا میشود ہشتاد و پنج دہ دین برگنه شمرده می آید
 شعیو النس جانب شمال وی زمین بسیار و اکثر ہموار و طرف جنوب سمت مشرق بناات
 و اندک زراعت و سمت مغرب استجوی مینار و ان پیدایش بریغ و خریف متوسطا فاصلہ
 از بھوپال ہی و دو کرده آبادیش یکزار و صد و پنجاه خانہ و در تمام برگنه صد و ہشتاد و قتر
 و از عمارت کہنہ قلعہ این قصبہ بن شکل ست کہ تو بر قوی کی از در حصار وی پنختہ از اجرا و اک
 و بر ہر چہار گوشہ اش چار برج و بابش بلند پنختہ سد منلہ و درون این احاطہ دو چاہ پنختہ و باقی
 مکانات کہنہ و اقامہ و خانہ تو تعمیر کہ دلق خلعدار و تحصیلدار و تھانہ دار میباشند بہرست
 درست و دیوار حصار دوم خام از جا با فرو ریختہ و خندقش از دو طرف پنختہ و از دو طرف
 خام و این قلعہ و در و در ویکی جانب شمال بگوشہ مشرق پنختہ و از کنگنی شکستہ دوم جانب
 جنوب مائل بگوشہ مغرب پنختہ و بحال خوش قیام و بر در حصار پنختہ بخط شخ کہنہ مرقوم ست اما
 کما حقہ خواندہ میشود چہ اکثر حروف وی از کنگنی فرو ریختہ اند و درین قصبہ بہشتا و یک چاہ
 و دو از دہ مندر و شانزہ باغ اند غیرت گنج از بھوپال بقاصلہ سی کرده واقع جنوب و

مشرق و شمال می زرعت میشود و سمت مغرب سبب اتصال آبجوی پنا زرعت نیست پنا
 ربع زیاده و خریف کم است درین برگشته شش موضع اندان بخجله در موضع ملایمیا کان
 آهن است و آبادانی قصبه دوسه و نود پنج خانه و دوسه و شش شش چاه و هفت باغ
 انبیا پانی از بحوالی است کرده آبادیش متوسطه و دوسه و نود و شش خانه و هشتاد و هفت
 درین توپان شمرده می آید بخجله آن در موضع جهام معدن آهن است و حوالی این قصبه تمام
 وشت و قلعه انجا بسیار مضبوط بود که در پشت از اجری زمانه غدر بسبب بغاوت و زیرین جای گذار
 آنجا فاضل محمد خان و عامل محمد خان پسران و احد محمد خان بن سرفراز محمد خان منهدم
 و سمار کرده شد یکچگونگی این قصبه میدانی است آبادیش یکصد و نود و هفت خانه و هشت
 ده قریه درین محال اندسوادش و چسپ گردش شش باغ انبه و زمین مشرقی و مغربی و شمالی
 و می است بلند و مزروع و زمین جنوبی هموار و پیدایش فصل ربع بیشتر و خریف کمتر و حاصل
 مغرب ده برگنه و ده قصبه قدیم و نهصد و نهفتاد و هفت کالک است و چش تجارت
 زیاده از هر موضع مذکور ایون یخگر زرت مونک چلی شرف با جره زرده تا کوپید میشود
 و در صحرا خوب قابل عمارت کم است و بونه و تخمیل خود و و شجار انبه بسیار گندک از بحوالی
 بقاصله شش کرده واقع سوادش و چسپ گردش چند باغ انبه آبادیش متوسطه یکصد
 و هفده خانه و در علاقه این قصبه که بنام برگنه دلو و در جریه ریاست نوشته میشود چهل و هفت
 موضع اند بوجه خرویش شامل برگنه یی پوره کرده شد جانب مغرب و شمال می زرعت بسیار
 و بطرف مشرق کمتر و بیشتر زمین کشته میشد هموار و چسپ پوره فاصله اش از بحوالی زیاده کرد
 آبادیش یکصد و هشتاد و دو خانه مکان تخانه و تحصیل سرکاری و سه خانه دیگر از عایا بهتر و در
 نواحش سه باغ انبه و سوادش پین بن و عدد و دواتش شصت و دو قطعه آباد و بی سرسپه
 هرگاه برگنه بی سرشال نیست بچلی گردید مادر غلند شین و دوسه و پنجاه و چهار موضع درین پرنه
 یافته و خوش کرد آول ابد سوز سابق موسوم برگنه بی سرسپه داشته دوم برگنه نظیر ایل موسوم

در عهد مختاری مادرم از سر نو مسجد سنگین بر جهان دنیا با اهتمام و ابراهام به باد تعمیر نیت و بر لوح مرمر خطب تعلیق حروف سنگ موسی این تاریخ بر درش نصب گردید	مسجدی بود در اینجا که من و یافت او بانی اول او بود مغیث الدین شاه شده تجدد ز نواب سکندر بیگم بانی ثانی او چون شاه فراغ از و
گرد جمع و ز نو بهر سجود آباد شد حضرت دینی و دود بهر دین بنیاد شد صدر آرائی بجهوپال چو از بدو باد شد سال تاریخ فراغ آمده از ایجاد شد	

و طبق ازین قصه بیک سرکار کسبیه یاده از نصب آباد و رونق و تازگی آن دافع پریشانی خواطر شاه
از عمارات عالی بنا کوکبی صاحب کلان بهادر و کلیه سنگین تعمیر اسیرن صاحب بهادر و مدینه
کلان لب آب سوجو بنا کرد و یکمیکر صاحب بهادر خوش اسلوب بسیار خوب است و درین قصبه تو فرمود
بسیار میباشند سارهای بار یک از یک و پیتا بست و پیه و یک لای با حاشیه کلا تون عمده
و قیمتی بافته میفر و شدند و در همه فاصله اش از جهوپال نکرده و آبادیش چهار صد و چهار خان
و مکان نظامت و جویلی چو دهری کلان و بهتر و در نو احش باغات انبه بسیار سوادش بسیار
و شست انگیز و بسیار و لایز سمت شمال و زراعت نمیشود و جانب مغرب و مشرق و جنوب
زراعت میگردد و درین قصبه سی و هفت چاه و چار دانی است که این قصبه و قلعه
وی بر لب ریخ دیارتی بر توده خاک واقع است زمین مغربی و جنوبی وی اندک شیب فراز
دارد و باقی هموار و در سواش باغات مفید اراک بسیار مهاجنان آسوده حال درین قصبه بسیار
اکثر تجارت افیون نمایند شمار کاتانش و هزار و پانصد و سی و نه خانه و بیست و هفت چاه
و سه مندر و مسجدی پنجه متصل محله نظر گنج و قلعه وی متبسط الحال یک صد و سی و هفت
موضع در تمام برگشته شده میشود و بعضی دهات دین برگنه کلان و بغایت آباد اند مثل
موضع مینا که اکثر است اشجار انبه و جاسن و فو زراعت بیع و خر و صفت فرحت افز است
و خاصه زمین این ده اقطاعی است یعنی تاده سال کشتا و زراعت در وی کشتی کاری میکنند

بعده میگذازند و زمین دیگر را کشت را زمینایند هرگاه چار سال زمین افتاده میماند باز در آن هر چه
میکارند میرود و در همین پرگنه قصبه جهانمیرست بسیار آباد و در وی نیز پنج سیور جواهر
بسیار میباشد و دستارهای باریک یک لای و چند قسم پانچ خوش قماش می باشد طوط مشرق
و مغرب و شمال و سیافون و نیشکر و پنبه و زرت و گندم با فراوان کشته میشود و غوب میرود
و جانب جنوب صرف گندم و زرت و متصل این قصبه آبگیری کلانست در وی شالی قسم عمده
پیدا میشود و اقسام پنج که در پرگنه آشته به هم میرسد رانی کاجل و رای بھوک قسم علی و خوش طعم
میداشد جا و در بھوپال سی کروه پانصد نو و چار خان آبادی اوست و یکصد و شصت
و و قریه دین پرگنه محسوب میشود و آجھا و راز بھوپال سی و دو میل تمام قصبه آباد خوش سواد و در
قلعه اماکن سرکاری پنجه و کلان و در قصبه کانات رعایا با سلب شایان در دو باغ سرکاری
و چند باغهای رعایا میوههای رانج و گلهای معروف پیدا میشود زمینش چار سو سطح و مزروع
مگر حدش خریف بسیار و ربع کمتر شمار خانهای قصبه شصت و نو و چهار و گلهای پرگنه
سی و هشت و علاوه ازین سی قصبه دو هزار و پانصد و سی و چهار موضع که در هر موضع رست
بھوپال اند و قصبه کی چین پور باڑی و گیار اسلام نگر و شند و شانده و نیم موضع و جاگیر
نواب بکیمصاحب قدسیه بقیه چین حیات علی دره از ریاست اند و از غرائب عمارت کمند بر
کریه موضع سانچی کاناکه پوره که از بھوپال بمفاصله ده کرده واقع است بشکل نیم گره مثل
نردچو سه نیم دانه کی کلان و دیگر سه خرد و دو گنبد سنگین و مصنعت اند
و چند زن گنبد های دیگر انپا افتاده نیز بران کوچه
یافته میشود که گنبد کلان محبوسه شبک قداد

بلند با چار باب این

جهت است

از تعلق و دیوار که بر آن گنبد قائم است چهارده فک کرسی پنج نیم فک چتره دو نیم فک است
و این عمارت بر سطح کوه در میان صحن که یک صد و پنجاه گز و از یک صد گز عرض به پیش آمد
مبنی است و شکامی این مکان از یک گز پنج کا رخجاری وصل است و با وصف کنی که گشتند
سال قبل از حضرت شیخ عمارت پذیرفته هنوز از هیچ کس جدا نگشته است در آن عصر ندرت و بهر حال
اکنون در ملک چین و تبت و آوادیلان و سیام و جاپان قنیت در کشور است
بسیار شایع بود این عمارات و نمائی مقتدر این مذہب بهر حال سیمر موصوف و نعت زده
از جوف منار صند و تمای نگین بر آورد که در آن استخوان پاره های سوخته برآمد و اساس
سوزنجان بر آن صنادیق کنده بود و اینهم دریافت نمود که در آن زمانه زیر کوه مذکور شهر کلان
و سیاه گری نام آباد بود که نشان آن بقا صله و میل از شهر بجای که از ساجی سه گز و یا فیه شود
صاحب کور قمر زده است که هر قدر بطاقت اصلی در رعایت وضع و درستی بهیئت تا اعضا
و تماشای ساجی بنظر آمد از خطه امکان و انداز نه هنرمندی است تر نشان دهند و ستان بیرون می نام
بعضی اعضا می شیران غیره که هنوز ثابت و بر جا هستند مابین خوبی کنده اند که از صنعت و تکیه
نامی یونان برابری می نمایند و بدینستقر این عمارت در زمانه سوکا والی و چین تعمیر شده است
کیفیت کمیت انصا ویر فقرای صحرائین را نوزده و زانو کشاده و نقشه پرستش گندگان
و اندازده بار عام و خاص سواری را بجان و غیره که صاحب کویشج و مبطل از روی سنگهای
آنجاء در کتاب خود بر قمر آورده گنجایش مایش درین کتاب نیست الغرض این عمارت مدتی
آن مایه خوب است که صاحبان فرنگ بارها نقشه آن تحریر کرده اند و بلند بوده اندافوس
که این مکان لا جواب از مدتی چنان خراب گشت که اکنون حرث آن مکان ندارد و محقق نمیکند
زیاده ازین انقدر نوشته که قریب هزار سال گذشته باشد که زیر کوچه ساجی شهری سنگا گرانام
آباد بود و گنبد ساجی و نمه آریا پرش پیشوای ملت بهر حال و گنبد و دفع سناری حرم
و حرم گنبد و گنبد قمر زده ها را از نمه کوپی گشت که این هر دو نیز مقتدر این کشن مهابود و فقط

فصل هفتم در حال بھوپال و وجه تسمیه آن و کیفیت آبادانی شهر و ذکر بعض باغات و مقابر و اماکن عالیه و مساجد و مدارس و کتابها

بھوپال در اقلیم دوم از خط استوا با فاصله یکصد و یازده درجه طول و بیست و سه درجه عرض چنانکه در جدول غیاث اللغات بقول شایع چغنی و غیره مرقوم است سر کریمه و جیوه مالوه کشور هند آباد گویند راجه بھوج والی و حاکم نگر که حالا بشهر پیران و حاکم مشهور است میان دو کوه که با هم گرانیک فاصل انداز سنگ پشته بزرگ سبته کلان آنگیز ساختن پیران پشته قلعه بنا کرد و بھوج پال نام نهاد و پال بزبان هندی پل را میگویند چیم بھوج که بر زبانها گران بود بر افتاد و بھوپال زبان زده شد نسبت ۱۲۰۰ بیکرا حیت انی سال ملی زوجه بود و بیرون قلعه تنجای سنگین کمال ترین به سوم بهما مندل که تعمیر آن در سنبت ۱۲۴۱ کمالک بدی تیج روز و شنبه بتمام رسیده بود بنا کرد و پانصد برجهن او زین مقرر کرد و در آن دیوار جا و اوتا چهار بید و شش شاستر و سجده پیران و علم کل یعنی عروض و قافیه و غیره علوم را بزبان سنسکرت درس دهند و بعبادت و ریاضت فارغ البال بسر برند و رگ بید و بوجرید ستام میه اکثرین بید نام هر چهار بید تصنیف حکیم بایست است ابو انشل در آیین الکبر می نگارند که در هر چهار بید چار چیز است منتر یعنی افسونه ها و دعا ها که در هر کار سودمند آید و بده یعنی علم بزرگ کار با و هنر و ستایش پادشاهان کرم گزیده کردار با آتشی یعنی دلی بختیار بستن بوالشاسانی و مردار کوشش شاستر کتبش علم بیا کران یعنی خود صرف و حرم شاستر در دانشی که درونیکو کاری باشد مثل ایزدی پریش و روش داور و جداه گری کتابان مثل علم فقه نیا شاستر علم منطق و جوش یعنی نجوم بیدانت علم تصوف بیدک علم طب و سجده پیران عبارت از سجده کتاب است که معتقدان از خود در وی بیان پیدایی و نبوتی عالم و گزارش گویان گون دودمانها و غیره نوشته اند مثل بجا گیت و شیم پیران و لعل بعد از آن

از گردش زمانه نینک باز کمنه آبادانی ویرانی پذیرفت و سبھا منڈل میران و بھوپال و
از دولت بشمار آمد تا آنکه در جمعه نهم ذیحجه سنه ۱۲۸۵ هجری قمری جدم سر دارد دست محمد خان بھوپال
که پوینتہ شکار افغانان از اسلام نکر بھوپال آمد و رفت میدشت فغانی کوه و آبگیر پابند
کرده بقاصدہ نزد گلبدلہ توب کلان از قلعه کمنہ قلعه دیگر موسومہ قلعه بنارک و بطریق ازہر دو
حدود شہر محدود کرده سبز نیکین کشیدہ بتجدید آبادانی بھوپال ہمت بکار برد و در اندک مدت
معمور ساخت و خود ترک سکونت اسلام نکر و فتح گدہ مسکن خویش گردانید و باز دیوان
چھوٹی خان کز کردی در دفتر اول گذشت پل دیگر سدہ شش گز طولی و سبت گز
عرصین از سنگ و آہک در عمدہ دیوانی خود تعمیر کردہ آبگیر دوم بایگ کار گذشت طول و عرض
و عمق این هر دو عمدہ براندہی پیاپی کہ کیاس درین سال دریا تم حقیصین زبان نامہ تالاب کلان
طول شامالے طول جنوبی عرض شریانی عرض غریبی
۱۳۳۴ فٹ ۱۲۶۳ فٹ ۸۲ فٹ ۱۱۸ فٹ و نیم فٹ
عمق اعلا عمق اوسط عمق ادنیٰ حلقہ کل اراضی غرق آب تالاب
۱۸ فٹ ۱۲ فٹ و ۶ آنچہ ۷ فٹ ۲۹۲۶۹ فٹ ۱۲ آنچہ
تالاب خرو طول شریانی طول غریبی عرض شامالے عرض جنوبی
۲۳۲۸ فٹ ۲۸۸۴ فٹ ۱۲۶۰ فٹ و نیم فٹ ۴۹۵ فٹ
عمق اعلا عمق اوسط عمق ادنیٰ حلقہ کل اراضی غرق آب تالاب
۳۷ فٹ ۳۳ فٹ و ۹ آنچہ ۲۰ فٹ ۱۶۲۷۷ فٹ ۱۸ فٹ و نیم فٹ
و پیاپی شش مین قلعه کمنہ کہ بر سد راجہ بھوج بنایافتہ و کان سد کلان در میان ہر دو آبگیر
حائل ست ہجده سیکہ و دوازده بسوہ یافتہ شد بیرون شہر نہاہ سمت شمال و مشرق نیز چند محلہ
آبادانہ و دین و دہست باغات ہم بسیار آمد و بہیت این مصر ابن پنج باید دانست کہ سمت
مغرب از شہر قلعه فتح گدہ و سمت جنوب شہر تالاب کلان و خرو و در میان ہر دو آبگیر قلعه
بالای پشتہ راجہ بھوج حائل فاصلہ طرف شمال تالاب بنامنا وہ این نیازمند درگاہ الہی
و طرف مشرق و شمال بیرون شہر نہاہ چند محلہ آباد است و در ۱۹ میلہ فضلی کہ فوج والی گولبار

و بنا بر این محاصره کرد و عیالتی که آمدند و جلاوطن شدند از آسایش کلو لهای توب عمارت نهادند
گردید و کشور بھوپال از ظلم ظلمه ویرانی پذیرفت و چون آن بلا از فضل الهی در گذشت باز سر نو
آبادی شدند گرفت نخستین عیال خانهای جنس پوش و برخی سفار پوش ساختند و هر کس هر کجا خواست
کج کج خانه بنا نهاد باین وجه بیشتر اماکن بد قیام و جادو بانا هموار و تنگ گردیدند و باشندگان
که غالب تر افتادند بجز ورزش فنون سپاهگری تحصیل علم و ادب و سلیقه نیز از یاد توجیه انداختند
صرف قواعد سپه بازی و نیزه بازی و تفنگ اندازی و شمشیر بازی نیک میدانستند و بشوق
تمام آداب و رسوم عسکری می آموختند اما یوا فیو ما هر قدر ارامن و آسایش زیاده می شد
حوصله فراخ می گشت و آزار تکی شهر فردنی میگرفت و در زمانه والد مرحوم اهل تیز و ارباب علم
از دیار و هم صا رواروشند و نوگر و دیدند و در طبیعت امر از غبت تحمل و آرایش ظاهر می نمود
بهم آوردن لوازم امارت پدید آمد و جناب والد معفو بیرون شهر بصرف از خطیعه عسکران
بطرز اهل فننگ آباد گرد و باش همگی آباد نمود و در زمانه مادام خلعت شین جادو و وسیع و عریض
در است و همواره گشتند و عمارت پنجه و غوب چهره ساختن رسوم شد و اکثر اهل حرفه از بلاد
دیگر آمده سکونت اختیار نمودند و اوصاف شهرت در بھوپال نمودار گردید و واحد متد که در عصر
حکومت و ریاست ما از اماکن خوش انداز و درستی طرق و آبادانی بازارها و کثرت مہنات
مردمان پیشه و رو و جو و اهل علم و مہر ساحت بھوپال تمام رونق گرفت و از طرح آبادی نو
موسوم پشاه بھوجان آباد بزرگے شهر در چشم لطف ارگیان جلوه گر شد و در بعض بانجات
و مشاہد در سواد این شهر از حدائق غنای باغ انداز انجمله وزیر باغ بستان پنهان
خیاباناش خوشنماست و درش حصار از سنگ و آبرک کشیده ہر شاخ درخت در محکم گل باغ و از
گرانبازی خمیدہ و دین کامیال چند چاہ و پنجه پراز آب شیرین ست از انجمله واسطی تعمیر
وزیر محمد خان بہادر سر ایستگین مشتمل بر شینہای خوش اسلوب صفہای وسیع و مرغوب
سنگهای در و دیوارش منقش و طرز عمارت این عمارت بغایت زیبا و خوش منظر و دلکش

[illegible]

۷۷
صدیق بن عبد القیوم
تقی بن محمد
بابی ابو نعیم
مشتی کریم بن عبد القیوم
انعامت کریم بن عبد القیوم

و بلا بر این تعمیر دلپذیر مسجد گنبدین و محکم تعمیر کردہ نواب قریبہ یکم متعاش قریب
یکہ یکہ دو گنبد بلند ارکان یکی مقبرہ میان زیر محمد خان و دیگر فرار نواب نظر محمد خان
ہمدین باغ بختاری نواب قریبہ یکم کہ نہ لنگر خانہ بہت ہنوز جاریست تو گوئی نہ فضل عام
روز و شب ساریست مسافران بی مایہ کہ از بلا دمی آیند جنس خام بقدر خوش یک نہ دنیا
و برای این مصروف چند دہات کہ تحصیلش نہادہ از چہل ہزار روپیہ باشد بزرگان با وقت
شمع خیر جاری افرودختہ و ذخیرہ نواب برای یوم حساب مد وختہ اند عیش باغ باغی
بسیار کان سراسر سبز وریان بانی آن قریبہ یکم دورش چار دیواری پختہ و مستحکم و در
وسطش دہائی بزرگ پرازاب شیرین گردش عمارت عالی خوش آیین و رحمت افرا
بتانیست و ملکش راحت بخش سر آمد سرست سراپا صفا و نگہما می خوشبو لطافت ناز
آب چاہش سبک و ہاضم و شیرین بانی این روضہ رضیہ مادر مخلصین دین
باغ مسجد بہت بزرگ و کافیست خوش منظر و سترگ و چو ترہ کلان منجرہ
مرقد مادر مازم رہنماست و احاطہ این باغ پختہ و بالیش عالی و زیباست مشنومی

فرحت انداز چرخ محبوبست
گل اوتار گے جان نحیف
شیرہ اش صاف تر از آب حیات
مثل صہبایہ جان در ساغر
رنگ عشاق ز لولہش پیدا
سیما کشمش و قسم کبود
خوشہ اش خوشہ چمنخ انحض
ذکر او کرد حنہ ادرتہ آن
یوست از قلب غریبست ارق

و ملکشا باغ لطیف و خوبست
ثمرش قوت دلہای ضعیف
انبہ اش کوزہ شہدست و نبات
یا بود راحت روح مضطر
بوسے او راحت جان شیدا
وصف انگور دلمست نمود
تا کہ او قبتہ خضر انظہر
بہترین میوہ بہستان جان
خشمش از فکر ادیبست ادق

<p>ذکر زمان چو آید بزبان گوشکش طرف صفائی دارد بایش هست جمال الدین خان</p>	<p>پریزیا قوت شود درج دلمان همچو در دانه جلائی دارد خیب خواه من دوستو کلان</p>
<p>نور باغ ساخته و پرداخته جناب قبله کاه بهشت آرامگاه واقع جهانگیر آباد از مرتبت لب آبگیر دیوان چھوٹے خان تعریف و توصیفش بی شائبه سخنوری از تحریر و تقریر افزون شام و پگاه از فرزند طائران رنگین بال هر شاخ نهانش از غنچون بهار در سائے اشجارش مسکن و با و از مرتبت رادان را حلقه منکر و بلحا خیابانش از نو نور گلها رنگارنگ و کش بال جاوید چمنایش از غایت سیرابی و شادابی طاوس نادیرین گلزار قریب قریب مرقد جد و والد ماست متصل این مشاهد محجبه سلیمان جهان بیگم از سنگ مرمر و مسجری خوش ماست حصار این حدیقه مضبوط و گنج کار حوالی آن موقی بکله کلان و کوٹھی عالیشان و دیگر دوسه مکان وسیع و پر بهار نشا ط افرا گله از نو بهار و بچشم طارکیان مرقع نقش و نگار هر گلش از زخار عروسان پر بچهره دل فروز تر و نه نشا از قامت و لربایان گلخ هزار بار بهتر زیر سایه و زخانش لطف باغ خجور میسر و درخت چمنش کیفیت شالامار لاھوریش نظر از رواج گلهامی بوقلمونش شام تماشایان مسطر و از فواح اقسام میوایش و باغ نازک و مانغان منبر انهار آب خوشگوار هر سوره وائق مرغمان خوش الحان بر بنا بر غصان بزم فریاد و حق تر زبان ساکنانش را لطف شام نشا ط و صبح نسیم در ساقش حاصل و جان سیه کنند گانش را و او دم افواج نشا ط و انبساط متصل این باغ برای فراع تمام بنا کرده همت ماست و نورش دیوار پخته و دلالش چند چاه و اماکن و لکش فرج بخش و دلکش است قطعه از راقمہ سطور</p>	<p>گفت بیشک قصر الماس ستلین بر سر الوند قرنائش ست این</p>
<p>گوشکش آینه بندش هر که دید رفتش را دیده میگوید خرد</p>	

۴۴
افزونیم
سازیت
بر

در بزرگ و فضا و و کشتی

و قریب این باغ و لیعبدین طرح باغی خوش قطع انداخته بنام حیات افزا موسوم ساختند
یقین است که در کمتر ایام رونق کلی گیرد و آرایش شایان پذیرد و برای این حدائق سرای
چندین باغ مشحون از اشجار اثمار و انوار ایش باغ حکیم شهنشاه موسی و نور افشان باغ راجه بشرام
توتنی و باغ فیهمار و رحمت افزا باغ میان فوجدار محمد خان که شازدهم ماه و پنجشنبه ۱۲۸۱ هجری
تقال گردند و باغ نواب محمدرضا خان که نیست و فتمت جامی الاولی ۱۲۸۱ هجری حیات نمود
و باغ نواب باقی محمد خان مرحوم و باغ نواب میر محمد خان مرحوم بیرون دروازه کنوری مشق
از فیض شهر لبالب این باغ بسیار خوشنماست و درش چار دیوار خفته و اندرونش مقبره
نواب مرحوم بانی باغ مرقع بناست بجانب شرقی اینستان و مختصر قطعه زمین نواب
والا جابه بهادر بنای باغی بجایت سرسبز و چاه و مسجد نهاده اند و الحق نیکو نژاد است که ساخته اند
و باغ فرح بخش و غیره از کمال سرسبزی و سیرابی و آرایش و پیرایشش قابل تعریف و بیان
و شایان ستایش میران جادو زبان اند اما بار بار وصف قسم و احادیث زبان خامه و درون درخشان
نامه و دعوت سپردن هر چند مختلف المضمون بلاغت شحون باشد راه کلف پیون و شیشه
منشیان و جگر اختیار نمودن است باین و بر همین قدر اکتفا رفت و ذکر بعضی عمارات و
مساجد و مدارس و کتابها قلعه که منتهی برج و باروی آن استوار و در وی مقبره نواب
فیض محمد خان و یک مکان لب دریا و حمام و محبس و در شمار عمارات کلان است فتحی که قاعه
وسیع و محکم اساس است و در وی عمارات ارک و قورخانه و آتشناه و انبارخانه غلبات و مقبره
سردار و دست محمد خان بطرز خوب بنایافته و در شهر از دکانات قابل الذکر محله کتوت است که
و مکان نواب محمدرضا میان جادو محمد خان و نواب باقی محمد خان و موتی محل ناکرده و والده مرحومه
و بادل محل کوخی جهانگیر آباد تعمیر و از منقور و قصر الخلاقه محل سکونت ماکه هر یک بصرف
از خطیر تعمیر یافته لائق ملاحظه و قابل تحسین و بیستواری برابر حصن حصین و برای این حداد

مکان دولتند ان اگر و ده هندوان فرقه مسلمانان بخت و کلان شایخ الارکان اندو یک صد
و چند مسی از انجمله مسی جامع که بجای بجهان مثل در وسط شهر واقع است کلان و بلند
و عالی شان هر دو مناره عالی او از فاصله بعید نمایان بر باب شمالی وی این کتا بنظر
مردوشن کا کین سنگین بازار چارسو کمال و فوق نهایت معمور بسم الله الرحمن الرحیم الحمد
لله الذی هدانا لهذا الذی کوننا لکرم تاریخ آغاز بنا و ماده تاریخ اختتام تعالی الله عما یشرکون بعد از این شمس
در آغاز سال هجری مطابق سنه ۱۰۶۷ قمری توفیق ازلی تعبیر عارت عالی جامع مسجد قرن حال
فرخ خال نواب گوهر بگم صاحبه قدسیه دام اقبالها بخت اب غوث محمد خان بابونی نواب غفران
نظیر الدوله نظر محمد خان بهادر گردید و در آخر سنه ۱۰۶۷ قمری مطابق سنه ۱۰۶۷ قمری کمال استحکام
و خوبی بدستاری صانعان چابک است و اتمام کار پروازان حق پرست بصرف مبلغ
پنج لک شخصت هزار و پانصد و بیست و یک و دو آن سه پانصد و پانصد و پانصد و پانصد
محمد عباس دیگر موتی مسجد که در سنه ۱۰۶۷ قمری مادم خلد نشین از سنگ مرمر و سنگ مرمر
مسجد جامع شاه جهان آباد بنا کرد و مادم تحریر این تاریخ تعمیرش جاریست و مادم تعمیرش
و مدرسه و کتوریا که بعد مادم تعمیر یافته و مدرسه پر انشرف و لس که بانی آن اقلیدین تبار
هر سه مضبوط و خوش قطع و کلان و والاشان اند و از بزرگی این قصور شیده حوصله بلند بانی
نمایان و نیز بر بعضی مساجد و مقابر که در وقت تاریخ بنای منظم کرده اند از رفته های که در یک
این باعی است که در میان جلوه خانه کوچه و الدوم حرم درجه انگیز آباد بر لوح یک قبر نقش است
چهارم رجب روز یکشنبه بود
بسم الله الرحمن الرحیم
ز دنیا صفه شاه رحلت نمود
بگفتا در جنه است این روز کشتود
و بر محراب مسجد زوجه دیوان عاقل خان پسر سردار دوست محمد خان بهادر واقع اندرون
فصیل شهر این قطعه کنده است

چهارم رجب روزیکشنبه بود

ز دنیا سے صفی شاہ رحلت نمود

بجستم ز با تفت چو سال و سال

بگفتا در جنبش این روش

و بر محراب سجده و لیوان عاقل خان میر سردار دوست محمد خان بهادر واقع اندرون

فصیل شہر این قطعہ کندہ است

مغفرت سیاهی عاقل خان که اهل بیت او ماه بانو ساخته این مسجد عالی مکان

سال تاریخ تمام این بناها تعجب گفت

و از تاریخهای نو کتایه آلبیہ بنا کرده را قلمی از تاریخیت

بادشاہ جهان بشا ہجیان

نظرش بود فیض مادران

نام تاریخش حال این

گویند راجہ بھوج بانی آلبیہ بھوپال معجزہ شوق قلم چرخم خویش دیدہ برعشت آنحضرت اطلس

یافتہ اسلام آورده بود و لما این نقل در کتب سیر عربی و فارسی کہ بلا خطہ مادر آمدند جائے

یافتہ نشد و نہ کسی از علما بحوالہ کتاب نشان این واقعہ دادہ تا آنکہ قصیدہ فارسی کہ از

شہر سیران و حار برنگ دیوارهای مقبرہ عبداللہ چنگال کندہ است نظر گذشت و از

مضمونش بوضوح پیوست کہ نخستین مسلمان فی چند در و حار رسیدند و از دست کفار شہید

گردیدند و بعد عبداللہ چنگال از مدینہ منورہ یا مکہ معظمہ مشہر و حار تشریف آورد و راجہ بھوج

بر دست شان اسلام قبول کرد و اما تاریخ و سال این حال هیچ دریافت نکردید و درین تاریخ

تقریباً قصیدہ مذکور تجریر آوردیم و خانمہ این فصل برین کلام نمودیم قصیدہ

تعالی ربنا این قبہ نور

و یا شکوہ مصباح زجاج ست

و یا خود وادی قدس کلیم ست

بلے این آستان شاہ بازیت

سرا دال عب عبداللہ چنگال

سما عش با بگ ترجیع عنادل

شراب شوق اندر جام و ساغر

طوائش میکنند ہر دم ملائک

برین قبر از صف چون بیت معمور

فراز کو کب نور علی نور

کہ بروی تجلی سے کف بطور

کہ در چنگالش آمد دیو ماسور

چہ چکا لیک شب جہنمش سحر سور

شنیدش صوت و سخن خل و عصوف

کباب عشق اندر دیگ و تنور

در و دوش میدہد ہر صبح دم حور

نخست از وی شایان مرکز مسلمان
 شنیدم که پیش از وی تنی چند
 مؤذن چون ندای صبح برداشت
 خروشی غاصه هر سوز کفار
 بجهتند آن مردان دین را
 کنون آن مشهید گنج شمیم دان
 چو وقت آمد که خورشید حقیقت
 رسید این شیر مرد از مرکز دین
 برزبر هم تماشیل و بتان را
 چو رای بھوج دیدش از فراست
 بنور شرع روشن گشت این قصر
 کنون این روضه زان دیرینه ایام
 و تבור از کنگره هوار گشته
 مقامی هم نبود از بھر خلوت
 از ان شاه جهان فرمان چنین شد
 مرید در گمش خاقان و فغفور
 شهنشاه حیل محمود شاه آنکه
 رسد نو کرد این کهنه وطن را
 سر قبرش چو وسعت بود حاضر
 قبا بے در شمال و حجره چند
 صفت لنگر و گر بر سمت قبله

همه اعلام زمین رو گشت منشور
 رسیده اندرین ویرانه عور
 بلند ستانه صوت چون در صور
 و دیده هر تنی با تیغ و ساطور
 پس از کشتن بجای نه کرده مستور
 نشان مانده از ان پاکان مسرور
 شود طالع درین یلدا می و بخور
 درین دیر کهن با جمیع جمہور
 مصلی ساخته آن معبد زور
 مسلمان گشته با اہل ہمہ سور
 رسوم شرک شد معدوم و دجور
 مطاف غاسلے بود دست مشہور
 بنانده پشتہ بر نیچ مقبور
 کہ آساید در و درویش و بنجور
 کہ از ستر تازہ سازند این سطور
 علی الاعمال بنصر اللہ منصور
 شد از عدلش جهان چون غلہ معمور
 نوبی از سر گرفت این و دمجہور
 شد آن قبر از ان مضبوط و مقصور
 بے شغل مناساز و ذکر مذکور
 کہ آساید در و رانده دور

مگر صاحب دلی روزی درین جلسه
نشیند ساعتی با خاطر بسج
خود و بجای دوست ساقی غیب
کند یاد و هم از تشنه لبان نیز
دعای هم برای بانی خیر
حیات و ملک او یابد بقائے
خدایا تا جهان باشد پیاوار
همای نخل او بر مشرق عالم
ز هجرت مفضل و پنجه او نه بود
گدای و درگاه و در شیخ
مگر در زمره در یوزه خواهان

قدم آرد بود یک لحظه بر
دست فارغ ز غم باد و دست محمود
شود و زان ساعتی سر مست و مخمور
بریزد بر عهد در کام مجبور
بخت آباد و بجانش تا دم صور
همه خیرات و سعیش گشته مشکور
بنای خیر شد تا الفت با قور
چرا گسوده بال از حلق نور
که تار بخش مجید گشت مسطور
بنظم اندر کشید این در منشور
شود محمود در کن خسته مذکور

فصل ششم در ذکر کار پردازان خیر خواه ملازمان فضیلت

از عهد جدیم سر و دوست محمد خان مرحوم تا اوائل زمانه اختیار را در عهد نشینان قریبی
و منشی خانی ریاست فارسی بود چون تجویز حکام کلیه در کشور هند نوشتن بار و کوشیوع
یافت خاندین نیز تقلید حاکم وقت کردند بعد بزرگان ماکه قدر و منزلت عزت اعتبار
سپاهی جگر دار بر همه مقدم بود خال خال مردم ذی علم و دین الکه مکرم و عظمی بر سر بر بند
چنانکه در دفتر اول اشارتی بدان رفته و زمانه سند آراتی والد مرحوم که قدر دان هر گونه
فن و علم و هنر بودند قدر ارباب علم و کمال و اهل فضل و هنر پیش از پیش شد قاضی شریف
حکیم محمد اعظم خان مصنف نیر اعظم و اکبر اعظم عبدالواحد سکین عبداللہ شاه جعفری منشی
کنج بهاری محل خلعت مولوی امداد علی سید و اصل علی بخشی بهادر محمد خان غیره مردمانی

فراموشم آمد چون ما در بر و سادۀ حکومت نشست کثرت ارباب کمال بهایت رسید بهر دو
کار گزار ادا کنند بهند و بجهت پال نهادند و فراموشی یافت خود کما میبایست گشتند و عهد ریاست
را قلمه طور به عنوان آئی قدر مردان دی جوهر و ابل علم چنانکه باید و شاید بطور و طریقت از علما
تقاضی ریاست شیخ زین العابدین عرباضای و مفتی سید عبداللہ پنجابی و مولوی شیخ
عبد القیوم بن مولوی عبدالحی مرحوم و از اطباء حکیم شیخ منیر حسین و حکیم سید فرزند علی شاه آباد
و حکیم محمد حسن و از اشراف کمال اعلیٰ مداراللمام فاضل محمد جمال الدین خان بهادر و با هر فن سباق
و علم حساب چون شکار پر شاد و متمم و قتر حضور و غیره افسران فوج و ابل قلم که تفصیل اسم
شان درازی خواهد ست درین یاست بر مناصب عمدۀ منصوب اند برخی ازین گروه که انصاف
اوب نیز آشنا بوده اند ختم این نامه بر سخن شان میرود و رفعت و عوالی مرتبت شوکت یاست
منزلت رفیع المشان محمد جمال الدین خان بهادر مداراللمام و مناصب ملک محروسه ریاست
بجو پال تقوی شعار نیک نهاد و متوطن قصبه کوتا نزد متصل شاهجهان آباد اخیر خواهد سیر نگاه
دور اندیش پاکیزه کیش خوش بیان فصیح اللسان رکن لیکن ریاست صاحب گیت
و فرست اندام و ارامی فضائل مذکور طبع موزون و سخن بلاغت شمعون دارند و قولہ شعاع

زوی آتش بهار من چه کردی
مداوای خار من چه کردی
بحیب تار تار من چه کردی
بخاکم شمسوار من چه کردی
بسرخاک غبار من چه کردی
بتملینت دستار من چه کردی
ز عشاق ششمار من چه کردی
قیامت دست بردل بود شایانک یار من

بداعنم کلعذار من چه کردی
رقیبان را دهری جام لبالب
نگاہت رشته چاک جگر با
لال چرخ نقش نعل گردید
غبارم بر دلش شد سر من غیر
قرارم بهیت داری بهجر و سلم
چنان گم نام در عشق تو مشهور
چه ماه نو مقابل بود شب جانیکه من بودم

جبین از چین غضب آگین تبسم بر لب پین
 یابر و تیغ عریان و نشان در پنجه خرگان
 او اخو و نیم سهل بود شب جانیکه من بودم
 بگرگم طرد قاتل بود شب جانیکه من بودم
 سید السادات جامع الکملات حامی سنت حامی بدعت خادم حدیث و کتاب بلند مقام
 عالی خطاب نواب والاجاه امیر الملک سید محمد صدیق حسن خان بهادر و نبیره نواب سید
 اولاد علیخان بهادر و نوبر جنگ بخاری الاهل قنوجی الموطن سلمه الله تعالی جامع فضایل
 و فوئسل صوری و معنوی و شاگرد رشید مفتی محمد صدر الدین خان بهادر و صد لصد و ده
 برخی از حال خیر مالش و فضل چهارم این ذکر محرست و نبذی در بیجا قوم ستم کرد
 ایشان بعد از تحصیل علوم در دینی و غیره بلاد هندوستان مشیت الهی از وطن هجرت
 نشناقتند و درم خلد نشین و درم کو بار یابان خاص جای او و ابواب عنایت بر روی حال ایشان
 کشاد چون جوهر قاطبیت و لیاقت ایشان نیک شناخت اول بعد از شش باشی سر بلند ریاست
 مابز بر خدمت کرامی کرده اگر گزاری ریاست بجو پال نواخت و در لیشا اقران بر تبت باسد
 بر افراخت بعد از انتقال جناب مدو حه ایشان بحرین شریفین فرستند چندی در آن مزمین
 مقدس بیاد الهی و تحصیل کمالات بسر برده سعادت حج بیت الله و زیارت مرقد نور رسول الله
 صلعم و یافته بجو پال برگشتند بعد معاودت ایشان اول بر خدمت اهتمام جلد مدارس
 بجو پال مامور گردید پس بعد عزل میثقی ریاست که بوجه حرکات نامالایم از منصب خجیش
 معزول و در دیده عام و خاص مخدول و از ریاست بجو پال بیرون شدند انصاحب صدق
 تلمیذ بطای مهر خان خانی و میر و پیر ریاست و ثنائیابار عمده معتقد المهای نیابت دوم ملک
 ریاست بجو پال با جا که عمده مذکور که بیست چهار هزار و پید سال است منصوب کردم و نیز
 بموجب فرمان الهی و کفریت رسالت پناهی بعد از تجازت و منظوری گو بر منت نواب لار و
 ارل میو صاحب بهادر و گورنر جنرال و ویسری کشو بهند ایشان عقد ازدواج خویش بستم
 و بقضا بطه قدیم ریاست خطاب نواب والاجاه امیر الملک بهادر و نبیره نام ایشان کردم و عمده

معتقد المهای را موقوف نمودم و سیورغال و مسایح و دادم تصانیف و توالیف ایشان
بسیارست خصوصاً و علم دینی کتب رسائل نافعه جمع نموده اند و بعضی اذان و طبع شده
شیوع تمام در عرب و عجم یافته از انجمله در علوم حدیث شرح بلوغ المرام در زیاده بر ص و جزو
و تاریخ کتب حدیث و تراجم توافین آن سنی با تحوان و در تفاسیر تفسیر قرآن کریم در ص و جزو
بعبارت عربی و در اصول فقه حصول المامول و در عقائد اعتقاد و بغیة المراد و در فقه شروح
مختصر شوکانی و ناسخ و منسوخ و جزآن غرض که در تحریر فقه سنت و تنقیح احکام و تصحیح اتباع
مثل ایشان درین آخر زمان کم کسی بر خاسته و در سرعت کتابت کثرت تالیفات و مناسبت
مطالعه و اختیار انصاف و عدم تعصب هر امر و اقتصاد و سلوک دین و دنیا و حسن انتظام
امور دولت و اصلاح نظم و نسق مملکت و تهذیب اخلاق و تواضع و رعایت قهر و اسالین
و پابندی احکام شرع شریف حتی الامکان بی نظیر وقت خود اند و در بزرگ طلب علم گاهی
توجه بشعر و نظم هم میکردند و الحال از عمری ترک آن خیال کرده کل محل اوقات را قهر بر جدت
علوم کتاب و سنت کرده اند و بنده از اشعار فارسی و عربی ایشان در کتاب اتحان
مرقوم است از انجمله این چند شعر فارسی از قصیده لغت نبویست صلی الله علیه و آله و سلم

خنده بر گل میزند ز غم جگر فرسای من
کرد جفا چشم کسی اندر دل مشیدای من
جز می حسرت نباشد هیچ در مینای من
تا که جفا صبر از لب علت مسیحا زای من
تا که دور و درخنده و دست نازک رعنائی من
بر کشاد و ابواب عرفان جذب سودای من
می تراود و نام حق از شقه دیبا سمن
دوش با ذوق و طرب این تازه طلعهای من

یافت تا لذت پیکان فدا پروای من
همچو آن ز گرس که سازندش بمینا از مهر
تا ز جام لعل نوشیش فلک دورم فکند
و تمنای لب جان نخبشت آمد جان بلب
مردم و بر دم بخود شوق شهادت نخبیت
تا نهادم پا فو اثر که از ره عقل و صواب
فید و دنیا و دین پرستان را اسیر خود نکرد
بلبل خوش لعلی خواندی با دماز غریب

آسمان را پست گردانند بلب و سیاهی من
 کمر شو و گوش فلک را آه محشر زان من
 روکش طاعت شود انبار عصیانهای من
 فیض منج و عجب شوری بجان بخشیده است
 مر حبا ای نشاء مداحی مستحق پناه
 صاف میگویی بوضعت آنچه حسان گفته است
 دانه پرورشد بفضیض مهر تو پیر فلک
 گنج قارون فرده از جود بی اندازد ات
 هیچکس دریغ و ضعی با تو هم دعوی نشد
 گر نبردنت بچشم خاک راه بر زنت
 من چه سازم با نفیسم حلد و حور لعینها
 و قمر من خلالتی بر تو این آفتاب
 من چه باشم از حدیج تو آیم برون
 ذات پاکت را ازین ابیات مدوحی نشد
 کلک من شاخ نبات و لفظ من جلای تر
 کی میخ تو بظلم و شر من گرد تمام
 حیدر استی که آرم رو بسوی مرقدش
 اسی خوشا طالع که سایم جبه برنگ درش
 رشک آید خضر و عیسی را بعیش حلد ما
 سبزه بگانه ام در بهند و مینا لم زاجر
 زین جبه گفتم حدیث آرزو دور و دراز

مهر را شرمند سازد و داغ بیضای من
 کور گرد و چشم خور از دیده بینای من
 پیش آید کر بفران رحمت مولای من
 صد نه امان مکتب خیر و اذول و انامی من
 ریختی آب حیات معنی از لبهای من
 آفریندت چنان میخواستی یکتای من
 کیمیا آموخت از فیض درت بیضای من
 بحر خضر قطره از بخشش مولای من
 اسی گرامی زادگان آدم و حوای من
 بر سر گردون فرو ناپذیر نازش پای من
 کوچه رضوان پناهت جنت الماد اسی من
 از کج آید مدح لائق مولای من
 چون بوضعت تر ز بانست آید و انامی من
 بلکه خود از نام او مدوحیست و انامی من
 حرف من قند مکر معنی سلوای من
 اسی خدایت کابر اعن کابر آبا می من
 صبح یوم العید گرد و هر شب یلدای من
 مهر گرد و داغ داغ از غیرت سیای من
 خاک گرد و گرد بر شرب لاشه رسوای من
 بر کشم سوی خودت ای مرجع و بلجای من
 بود بالذت چه حرف چو باز موسای من

شب که بودم بادل لمیز جش نظم سنج انیمه نو با و های مننه بیکانه میرود وقت نماز دست بکشایم زبان جش بالا دست تسلیم و درود شایگان تا در تحویل حل گردد ز بر صدر روی خاک تا بیندازد صدت و دهای یکتا از شکم باوریزان ابر رحمت چار سوی مروت بس کنم برین حرف گویم در حق خود و هم	ساعت دو در گزارشام دیو آسای من برو میداد و گشتن طبع چمن سیرای من چون ز جش گشت حاج کاسه کالای من با پیهم بر روانت ای چمن پیرای من تا ز ندیج تعشق دامن دریاسه من تا فروریزد شرک از چشم خون پلای من تا بوز نام خدا در دین و در دنیای من لم نزل باد اندرون جسد با و جای من		
کو کب خرم سخن رانی خلاصه دو دمان مبد و امان ثانی مولوی حمید احمد ریت مولوی رفیع احمد رافت استاد اتمه سطور و دبیت پنجم ماه جمادی الاولی ۱۳۶۲ هجری بجایزه هیضه در شب شب آفتال نمود و شگانه وانی در علم ممتد اول دشت در میدان بلاغت لوی سخنوری می افروشت قوله			
در دلم یاد میان بایت	کاسه چینی من بوستا	ابر عارض تو خط بر آمد	خوشید بسند و دام
از قصیده اوست که در مدح مافرو			
ای رای تو محضر عالم آرا از گوشه چشم خود بنخست روشنگری کلام پاکت از مقبض نور رایت با و از عنایت تو دانم پیوسته زبان من نه بندد خیمیکه مخالفت زند حرف	جلبت ز تو نیمه سمار مفصلح هزار گنجه سارا شد شمع درون صغیر سارا تا با بانه خور بود سارا سرمایه اغنیایا گدا بشنو نفس ز من و دعا بالین بودش ز سنگ خارا		

وله		
<p>شب که یاد حسن حیرت بخش تو در سینه بود و چمن دیر و زعفران از روی خشنانش که زو میل دل رم خورده بر لطف تو دامن است موی پیچیده بکسوت فرستاد من استاد ام رشته بار یک بکسوت ترا سجای اشک چشم همیشه خون آید چشم و دلم ز رویش با صد فراغ گشته سخت دل لیک خیال تو سجا هست هنوز باغ را دیدار تو از بس که حیران کرده است رفت از تن جان آه غم فرا می بر غمت انبساطی از سخن نبود دل افسرده را سوز عشق افسرده طبعان او و آمد و او گر هستی تر هست تو اضع شعار بش چرا بوج واری سینه خط بر رخ زیبای آفت در تیر و گاه هست خورده</p>		<p>هر فغان که ز دل کشیدم جوهر مینه بود سایه گل بر زمین چون عکس در آینه بود این آه من صید گرفتاری دامن است یعنی از محنت هجران تو چون موشه ام تا بدانی که بجز توجیه لاغر شده ام ازین صدف همه یا قوت تر بر دهن آید این هر دو خانه روشن از یک چراغ گشته شیشه شکست شری جلوه نما هست هنوز غنچه دست از شاخ گل نیز زرخزان کرده است شیشه من جمله شکست صدفانی بر شکست با و نتواند کشادن غنچه شرمه را آتش آب زندگن بخش ست شمع مرده را ناو ک کت چه کار اگر بے کمان بود که حک کردن نکو باشد بر صحنه و بیجا سایه من بر زمین چون دامن است</p>
<p>منشی جاو و قلم شیخ غلام ضامن کرم خال شوکت و اہبت فنر لیت مدار المام این ریت پنجشنبه روز سید و ہم ماه شعبان ۱۲۶۹ هجری و بھوپال ازین جهان رو برفت بدله و عالم آخرت بشتافت کثر و طمش نکوست این ابیات قصیدہ و غزل از دوست</p>		
<p>حذا همسر کندریکم و شاه جهان نیرن مشرقین از قنار و فرشان</p>		<p>هم شرافت هم ریاست منبشین و ہم نشان کو کین آسمان احترام و اہت دان</p>

<p>فیض عالم پرورش جلجت و امی مخلصان صیت عدلش رباط آموز قوی تا توان خط خویش نوحطان انور چشم و حزن جان در سیاق بیجا بش در تحیر کمت دان محو شعرش چشم شعری همچو برگل بلبلان میکند از رنگ مانی این از خط خود عیان مینماید این طلسم بابل از حسن بیان نمکت این تر جان حکمت است اقبال نواست این مثل صفاتش فیض بخش بکران قطره این داده از طغیان دیار نشان علم بمسوطش حکمت رب میراث ایان فیض در کرش چون معلم سود و صحت بیان عدل او رونق فزای نصفت کسرتان کمال و هر حاسدش را در گلو نوک نشان نشر طبعش خلق او از چین تا مادران در سرای قدر و الایش زمین چون آسمان</p>	<p>سعی راحت بخش او قلیح ابواب دراد ابر بذلش آبیار گلشن ارباب علم نظم و شعرش زیب انشای نظیری و نصیر از حساب بیایتش صدمه مندرس منفصل صید شعرش نسطار همچو بخون درکت آرد آن از رفته خود صد مرقع و نظیر میکند ابطال سحر سامری تقریر او نقطه اش چشم غزالان ختن را سرمه ریز قوی او مانند رویش خور و چون برگ گل مجل و همچو احوال مفصل و نشین رای مضبوطش لیل رای ارباب عقول و هنر نیش چو شتر مصلح اهل فساد پهلویش سب سر سیرای اهل دره حرف او هر دشمنش آب خنجر و جگر شهرت بذلش ز ملک هند تا حد عرب بر در کاخ بلندش آسمان مثل زمین</p>
-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

غزل

<p>برده از کار دل خسته ما بردارد سمیل چون بگذر از کوه صبا بردارد دست تو تیغ دلم دست دعا بردارد بو که چون نقش قدم باد صبا بردارد</p>	<p>برقع از چپه گر آن جورلقا بردارد چون ز کوی توروم گرین ناله شود جای سیرست بهم رابطه ناز و نیا بر قبادیم و کس از راه نبرد اشت کرم</p>
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

مولوی امداد علی امداد متوطن قصبه خیل باد در عهد مختاری نواب قدسیه یکم کو قبول
بجوبال بود بعد از آن در ملک مصباحین قبله گاه مرحوم آبرو افروز و پیرانان چند سده در
جیر و خواران مادر ام اسودزان بعد کار پروازی آستانه نواب قی محمد خان بهادر مرحوم نمود
با دستغنی شد و در بروی خود بست فارغ البال در گوشه غلث شست از سر کار نواب
قدسیه یکم در زمره ارباب استحقاق قدری تنخواه می یافت در او اهل شکر و جری به عالم بقا شست

از چنگا مژه آوست

کن یک نظر لطفت جانیز حس را
بر جسم زده صبر و قرار دل مارا
بدنام عبث ساخت رنگ سنار را
افسوس ندانند تیان فت در وفار را
زلف تو کفد عرض پریشانی مارا
در زلف آرد طبق ارض و سمارا
پیهم برسانم بفلک آه رسار را
یارب اثری ناله این بی سر و پارا
و خلوت خود باریده اهل هوارا
اینک بر خشن جمع بین سب و سارا
بالای تو همه برسم آورد و بلارا

ای آنکه نگاه تو کفد شاه گداز را
تا باز نمودی گره زلف و دوزار را
آغشته از خون شهیدان کف پارا
همی مات که خوابان نگذازد جفا را
حیرانی مارا بتو آیینم بگوید
یک جنبش ابروی تو ای فتنه محشر
از در و فرافش همه شت اربالم
با این همه یکدم بوحالش نرسیدم
تا بگویمان در بهوس خام نیستند
گویند که مالدین بهم جمع نیامند
تنه اند و دم خون شده از کاوش شرکان

از چنگا مژه آوست در ستایش خلد نشین

ومی فکرت تو دور تر از ماه و شتری
خورد آخرش ز بیم تو پیش کند ری
کردی بحال او نظر بنده پروی

ای مت تو بلند تر از برج چیت بی
هر کس و خلافت تو رفت از سبک بی
وانکس که آماز در خلاص سوسه تو

از حوالت سکن ریت جمله سرکشان هر محنت ده که چرخ بکار تومی زند	از سر نهاده اند خیالات خود سری و ای کسنی بناخن تدبیر سری
قانون علم و هنر حکیم احمد محمد حسین ریاست دارالاقبال بھوپال مولفانش در علم طب و غیره بسیار خوب کلامش نظم و نثر خیلی فصیح و نہایت سلیس بغایت مرغوب بی و تاسخ از دست	قانون علم و هنر حکیم احمد محمد حسین ریاست دارالاقبال بھوپال مولفانش در علم طب و غیره بسیار خوب کلامش نظم و نثر خیلی فصیح و نہایت سلیس بغایت مرغوب بی و تاسخ از دست
ہزار شکر کہ این سز زمین آبادان بحر مکر و فرستہم از پی تار تار سروش غیب بمن گفت بی سہرا کہ چون جلوس سر و بھوپال بل شاہ جهان از و موزا نسا طایں بندہ ناچہر نیز با لقت غیبی بگفت از روی اغر از و کریم	فروغ یافت ز زمین جلوس شاہ جهان کہ تابہست در اید دُری ازین عمان ہمین بس است کہ لفظ فروغ را میندہ گشت باعث بر سر و در ہنر شاطا بادش غور کردم از پی تار تار جشن بادش آفتاب از آسمان گوید مبارک بادش
جمع فضل و کمال مولوی محمد عباس و پسر ادیب لاثانی شیخ احمد عرب شروانی نسبش سجاد بن عبد اللہ انصاری منتہی کمی شود فوجہ شان محمد الملوک صدر اعظم مستوفی الممالک میرزا محمد علیخان شہید و پدرش میرزا ابراہیم خان ہمدانی ہر دو از وزرای نادر شاہ قہرمان ایران بودند رفعت فی الحال و فیض خوار سرکار عالیہ ماست مونس و قانع ایران لکن زیست مر کلامہ	
از کرمای عجم قدوس از دین عین توفیق راہز قوت تاثیر مبار یتھو و کبک حبش کیطون چھوٹان ملک	و ہر کردید رنگ طوط بدی گلشن شہنشاہ کا بای و نغمہ و شاہانوں نرم و قمار شال جاسوس بہر سر و زلفت محروس
با و آدم بھمان فضل ہمار کیجان خوش ہار و طبیب در سبائین و فوگل و بار و نظر تو قلمون جہلہ نا کیطون قوت عالی بہت	عالم از منت گل گشت بعد رفتن خزان منجوس مثل گلبدتہ عیان جزو شیک معشوقہ نگین جوس با و بدین سر شعی ملک

ارشا و چنین کرد چو نواب ذوی القدر	روفق ده ایوان جهان بنایی و دولت
بے تمیز و تخریب و نشو و نصارت	المام اکمل شد و بشکفت طبیعت
تمام شد تاج الاقبال	
تاریخ مجریاست بهوپال	

تقریظ از شجاعت سحاب خامنه گوهر بار منجن مبرات معد کجالات نواب
والا جابه امیر الملک سید محمد صدیق حسن صاحب در سلمه الله تعالی علی العالی

ز لاف حمد و ثناء اولی است بخاک و خشتین سجودی میتوان کردن در دوی میتوان گفتن
بعد از مرفوع خاطر خاطر هنرمندان خرد و پرورش پوهان مهر و زر گم گستر با و که درین دینی
کتاب تاج الاقبال تاریخ بهوپال ریخته خامنه شیوایان رئیس عالی رفیع المکان جناب سحاب
نواب شاهرجهان بیک صاحب که نگذشت از شایان اندیا و الیه میاست بهوپال سلمه الله تعالی
در مطبع نظامی رنگ طبع ریخته مطبوع طباع عالمیان و مرغوب قلوب جهانیان شدند نشان
پایه تخت و ناظمان بیدار بخت خامه دوست گردیده در تحریر تقاریظ سحر کاریه مانور و دهر
بر اندازده حوصله خود کار پیش ربوند مر که باعث برالیف نامه نامور و ترصیف این نسخه
فضل و هنرم سری بهرجت گسری و نقبت سرائی نیست با سخن سنجی آشنائی و با و دوق گفتا
گیرانی نه از این و آن که رسم یاران مانده و دستور نویسی و بیکانه است گذشت نوشتن با جرات و گفتن
حرف خوشی و آویدن صفا بنده است و بهی گفتار و دستنی کرد و اشیوه خاطر شکل پسند
پیش ازین چند سال این تاریخ مختصر که می بینی و این نامه نیک محضر که می نگری و فترت بود
گران و طوماری بود پریشان حاصلی جز بارشتر و نتیجه خبر در و سر نهشت این رئیس باقبال
هر سپه جابه و جلال آن تو داری و طاس ایجا کرده در قلیل مدت بکثرت نسخه مختصر
نوشت و بساط طول مقال و فضول احوال را با اختیار نفس مرقع و ایراد لطائف محاکا

بقلم شیرین قلم در نوشتن اکنون اگر نخستین باب پسین یکی گیتی دانی که چه کار کرده و پادشاهان
و ملوک تندی از یکجا یکجا برده قلزمی است در کوزه همان جهانی است در حجب و آلودن
کفایتی است زود فائز گوناگون قلم البدلی است از هر یک بدو قلمون هر چند برسم متر همان روزگار
بوی از تکلف عبارت کنای ازین بوستان باعث نشستی و برگی از گلهای انشا پر داری ازین
گلستان فصاحت نبری اما اگر با قلم نگاری سری داری و سری بسوی طلب کردی
بر میداری زود و شناسی که این تاریخ نه تنها فسانه خوان حوادث زمان و داستان گویی شنیدنی
بلکه سرایه سر و خط نظر گیان و راس المال میهنندی اطفال دبستان است اگر در دایره سر آمد
رواج و نه نش و است و اگر بشور و رنگ و قوس و سند بر بندش طراست هر دو فرش گاه خا صین
و نقش از رنگ است و فصلش جوهر فروش صد گونه دانش و فرهنگ مولفه اش انفعالات است
و مصنفه او رحمت سر دینی هم در گمان ریاست اباسین است شهرت زنده جاوید ساختن
مجموعه برای اخلاق خویش یادگیری سرای نوید گداز است کارنامه ریاست داری قانون حکمرانی
و دستور العمل فرمانروایی و جهان شناسی گویی درین مان در زمره زنان کم کسی این خدایا بر خا
و در گامزین فضائل تخم پنهان داشته که هم جامع خیر دنیا و آخرت و منابع کلمات است
هم صد مجلس اباب ثروت و اصحاب مملکت تعلیم بچوپال ابو جود با جودش در یکی از کدهای
ناز بر ناز است و این خطه فیض در دیگر مدائن رؤسای ماضی و حال در قدر شناسی اهل کمال
و در نظم و نسق ملک وجود و نوال سرفراز تا ملک بر فلک و فلک در سیرت جان و
توش محفوظه و غیر محفوظ از ضعیف باد و الله رفوف بالعباد

تقریظ از کلام جواهر سلک ساسان ششم سرایا کمال محمد حق تعالی
کامدار نواب سلطان جهان یکم صاحب ولیعهد است بچوپال
سیان و ساقی دایم این بحث پوشش بشود
که ساغر شیشه در بر کشید یا شیشه ساغر را

تو خود شادمان باشی و دوستی
 بخت بر فردا و جویا نه باشی
 درونی و هم در خوارگاه
 که دارد آسایش شمرنگاه
 بهمیدون بدم فرشته آوندی
 نمایم و گویم که از نامه بھوپال
 شگفته داستانی ست و لپسند
 پسند آشنائی ست گر اندک هم با پوش
 و پوش فرو فرزند منی کنانک
 گمانا منی
 توان پذیرفت تند خروشی بشنوی
 که بگردان ابری گمان بری
 گمان جانها آراسته شما
 سیاساید شما باله ابروی پاریسی
 ست بگاری زایران شمار بند
 از افغان و زمره بجایه و سیب
 و آذر و نول پایانه گستر ملی
 هندیان بازند که چنین
 ره واره رایگان بیابند

که طرب حرفین این پاریسی بخواند
 در قص و حالت آروم پیران پارسا را
 سخن شایگان ندیم بریم بشند
 که گویم مرز بھوپال که از جا
 داید و بازادی رنگ زبان
 کبشاید بر جا بود و هر گوید
 بنساز و ایش دوستگاه زبان
 در زبان جنان شایگان ست
 آری چنین بوده است و نهاد
 اکتا همین خواهد بنساز
 کتم و بندیرائی دیدر کبشایم

تقریظ از تبحر طبع ادیب معنی احمد علی بوبهره فیضی محمد خان صاحب

الحمد لله الذي انطقنا بالصدق والصلوة والسلام على رخصته
 بالرسالة فصل الخطاب وعلى الله الاطهار واصحابه الاخيار
 اما بعد برضيم منير كاراگان معامله شناسن نقاب شسته و حجاب التباس مخفی و محتجب
 که درین جزو زمان شاه و در لابی سخن را بر سر سامانی نیست و این جنس گرانمایه اوجا
 بلا و کشور هندوگانی نه هر کجا که متاع پیشینان بالای سر و دوش دست فرو نشاند
 و اگر است پرسید شهرستان سخن شهر خورشان آتش عود پاریسی را در منزل خاکستری نماند
 که کسی زبان لیس آن اسبی می خوانان اکمل را بسنای بخور عظمت و عتلا چیتان
 در سرست که غمغریب آسمان آسمان یچید پرویزن فلک خاک ادا بر مجرب و بدین شرفات
 قصود عجم نه چینه است بلکه ابدیه عالیه تر سخته هم از هم ریخته آفرین ست که هر کس سخن برسته

بخت بر فردا و جویا نه باشی
 درونی و هم در خوارگاه
 که دارد آسایش شمرنگاه
 بهمیدون بدم فرشته آوندی
 نمایم و گویم که از نامه بھوپال
 شگفته داستانی ست و لپسند
 پسند آشنائی ست گر اندک هم با پوش
 و پوش فرو فرزند منی کنانک
 گمانا منی
 توان پذیرفت تند خروشی بشنوی
 که بگردان ابری گمان بری
 گمان جانها آراسته شما
 سیاساید شما باله ابروی پاریسی
 ست بگاری زایران شمار بند
 از افغان و زمره بجایه و سیب
 و آذر و نول پایانه گستر ملی
 هندیان بازند که چنین
 ره واره رایگان بیابند
 که طرب حرفین این پاریسی بخواند
 در قص و حالت آروم پیران پارسا را
 سخن شایگان ندیم بریم بشند
 که گویم مرز بھوپال که از جا
 داید و بازادی رنگ زبان
 کبشاید بر جا بود و هر گوید
 بنساز و ایش دوستگاه زبان
 در زبان جنان شایگان ست
 آری چنین بوده است و نهاد
 اکتا همین خواهد بنساز
 کتم و بندیرائی دیدر کبشایم
 تقریظ از تبحر طبع ادیب معنی احمد علی بوبهره فیضی محمد خان صاحب
 الحمد لله الذي انطقنا بالصدق والصلوة والسلام على رخصته
 بالرسالة فصل الخطاب وعلى الله الاطهار واصحابه الاخيار
 اما بعد برضيم منير كاراگان معامله شناسن نقاب شسته و حجاب التباس مخفی و محتجب
 که درین جزو زمان شاه و در لابی سخن را بر سر سامانی نیست و این جنس گرانمایه اوجا
 بلا و کشور هندوگانی نه هر کجا که متاع پیشینان بالای سر و دوش دست فرو نشاند
 و اگر است پرسید شهرستان سخن شهر خورشان آتش عود پاریسی را در منزل خاکستری نماند
 که کسی زبان لیس آن اسبی می خوانان اکمل را بسنای بخور عظمت و عتلا چیتان
 در سرست که غمغریب آسمان آسمان یچید پرویزن فلک خاک ادا بر مجرب و بدین شرفات
 قصود عجم نه چینه است بلکه ابدیه عالیه تر سخته هم از هم ریخته آفرین ست که هر کس سخن برسته

گفتن نتواند اما بسته جسته و گلدسته بر پیش طاق کلام دیده نشد لیکن بگاه خوش حضور بسته
چون کار سخن بدین غایت رسید و تباری این انجمن بدین نهایت انجمنی تقدیر خبر
متعلق بدان شد که اساسین شعر و شاعری و بیان شریعت زبان و درستی تحب و ما
بمساعی معمار خامه گوهر بار حضرت محمد علیا نواب شاه جهان بیک صحنه دهرت و دو تپا
صفت احکام پذیرد و ریاض سخن تبارگی از شجاعت سحاب قلم سخن گارش حضرت نصرت بیکه در با

از طبع توشت طوطی ابر کجاست	از شجاعت کلب تو بهمانی گاشتن
از نظم تو آثار فضائل شاه	وزن تو انوار بلاغت روشن

جواهر زواهر شورش کاشکامثال المکنون زیور گوش هوش سخنوران فصاحت شعرا
و نواد عقود منظوماتش کاهن المیا قوت المرحان فرخ خاں ابرار اسرار کائنات شکر می

قلم در کف دست شاه جهان	سبحار در سر خراز آسمان	سخن عاقبت از کمال او آید	که باز آمدش آب فتنه جو
تجربه این نامه مختصر	سر انصاف از شکر	سیار است از سخن انجمن	که چنان با نذرینندگان
ز حال نیاکان شرح	تواریخ بجزالامشهاد	چام و زردی بکدر و در	گفتند که گوی بلاغت بود
درین عصر بود اگر انوری	بیان خوبی از سخن گری	ز عزم بکدر و صفت	بنیم که من بعد از او
نکردی چرا گوش فریاد	چرا می نیاید بر ایوان	چنان که بر لب خیال او	که دیگر نماند کس احتیاج
سمند سعادت سوانحی	مرا آخر و سخت یاری	چه باشد که شاه جهان	بپیرانه سر باشد هم

الحی ابر عبدک استقام	الحق محمد علیه السلام
----------------------	-----------------------

الحق این صحیفه سامیه در خوبی معانی و سلاست الفاظ مبرته ایست که نو اسنان چمن املا
و نموده پروازان گلشن انشا بیکان بان اعتراف دارند که هیچ مورخی عذر اخذی تا لیست اینگونه
خط شکیلیک زینت نه بخشیده باشد و هیچ مصنفی رخسار و من تصنیف بچنین لاف و عجز
فرین نگردانیده و منشور نویسنده توان قدر و واقع استحسان و خاطر اذکیا اوقع و بتوقع قبول
او با موقع کرد و نادان آن علیا حضرت با اینهمه تشویش و تردد که بواسطه اهتمام امور خطیست

در خاطر و اردو پیوسته نقش لایف و تصنیف بر لوح ضمیر خرمی نگار و نگین تر و نگین نفس
بحال مجتهد رعایا پرداخته از چگونگی احوال ایشان تفتیش میفرماید و چنین دوره ممالک محروسه
بسایم افتد که روستایان و مزارعان بر آنجناب سر راه گرفته بر آن شکایت که از دیوانیان
داشته باشند بعضی میرسانند چنانچه ایشان و چو باران بنا بر التفاتی که از آنجناب بحال ایشان
معاینه می بینند بحال تعرض و فراموشی نمایند گویا کارکنان قضا و قدر ذات بتوجه صفات
آن علیا حضرت راست را پر حرم و لطف مصور فرموده اند و مع ذلک بصفت فرست کاروان
و سست کیاست و فضائل و شایسته اتصاف دارد و بجا و ات گفتار و محاسن که در ازار
امثال و اقوان گوی مسابقت می ریاید عجم آنست که چون بان خامه صحیح بیان پیش ازین
و تفصیل خصائص و عادات شریفه آن شیرین زبان نوشین روان رخصت یابند
لا محاله این عبارت از پیرایه تقریظ بیرون آید و بیند بنگار را ملال افزاید و طعنت

کافیست یک صدا چو درون سرگشت
این فرزند جهان همه مقدار کینست
نظر طلیل حضرت شاه جهان بسست

تا کی سخن میایم و فریاد بکنم
نازیم بی نیازی خود زانکه نزد من
زاشوب روزگار پناه تو احم را

قطعه تبارخ

نه در رویا که شیراز دیدم
نه خاک تربت سعدی چشیدم
وجود نور آکنش ندیدم
سر فلک دم بی کور نش خمیدم
رسیدم تا بجای که رسیدم
همه تلخی از پستانش مکیدم
قلم را سوختم کاعن ندیدم

ز فرستم هیچکس سوی صفایان
سخن اندم فاش بر قبر حافظ
نه نامه شنیدم من از خضر
نگران پیش صدیق حسن خان
بعضی صحت این صاحب فضل
مرتا مادر ایام زو دست
ندیدم چون سخن را روز بازار

<p>در صحبت بروی خلق بستم جهان را دیدم و وضع جهان را بهین یک مصرع تمنا نشستم بزیر خود فکرم بوریان بسته تاریخ را دیدم ولیکن چو پرسیدم ز هفت سال طلسمش</p>	<p>حصار عافیت بر خود کشیدم بفرسخها ازین غوغا آمیخیدم ازین دیوان عالم برگزیدم کتابی چند گرداگرد چیدم ندیدم انجمنین هرگز ندیدم ز به تاریخ بھوپالی شنیدم</p>
-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

تقریظ ریخته قلم بهر پاکیز خیال نشی حکیم الدین مہتمم لیت بیله بھوپال

شرافت محمد معبودی را که بایر او حالات پیشینان در کتاب مجید خویش چشم بصیرت ارباب
عبرت بکشو و لغت محمودی را که بصیرت ارباب و ارشاد و رنگ ضلالت و فساد از دلها
اصحاب خیرت بزود آبا بخیر جمیع زنده مستقام حکیم الدین ناکام باوصاف و ولیده بانی
در کج زبانی تماشایان فن تاریخ و نظار گیان کتب سیر را نو بخش و فرود رساست که
درین زمان مینت آفران جناب عظمت قباب مورخه فی ببل شاعره فی مثل قیقه س
صح نفس شوایان فیض الشان مثلی اریکه اقبال و سر سپر دولت و اجلال رئیس نامدار
آقای کامکار مخزن آرای صاحب جناب علی القاب حضرت نواب جهان یکم صاحب زکات
دو لکنده بھوپال دام لها الاقبال تاریخ بھوپال که حسن لوب طرز غروب مرتبه تکمیل رسیده
حکیم طبعش بخشید و جهانی را بین گذر بر خبایای زوایای و قانع عالم و حوادث بن آدم
اگما بنید تاریخ نوشت که کا زانهای پاستانی پیش اودستانی پیش نیت ویزا جمعی گشت
که واقع گردان گیتی را در برابر او کاری جز بصیرت کار خویش و شجاعت و استقلال و خودداری
نواب وزیر محمد خان بهادر و جنگهای متواتره این الکه با بستان میلان فرس نسبت
که آن شنیده است و این دیده وجود و سخای جهانگیری را با بذل حاتم طائی چه مساوات

کامین زندہ است و آن بوسیدہ پیش از نظام و عدالت سکندری آمین سکندر روحی فسانہ
بی منون است و در محاذی نظم و نسق گیتی ستانی و حسن سیاست و جہان بینی و اختراعات
بندوبست ستودہ و ترویج قوانین محمودہ شاہ جہانی و عدل و داد نوشیہ وانی آمین اکبری
و تیرگی تیموری مضمون نامور و منشی

کتاب بے نظیر بے مثال	کز و بہتر نیاید در خیال
سہر طرش عیان صد طرز فرہنگ	چو گلزار ختن یک تختہ صدرنگ
چو گلکشش بمشتاقان کنانند	زہر رنگش گل دانش ستانند

این جاپون نسخہ را با ورقہ نادرہ نسبت دادی اگر اتمام کارش چنین کار دانی را بہ نصہ
نمائش آ و روز می داین مبارک نامہ را دستور العمل دولت فرس گفتی اگر کار پر و دانش
چنان داد دانش گزینی و در و را ندیشی و انجام بینی و دندی الحق نظام فیاضی و فضیلت
الو افضل ایجا آ و از کوس و درست و حسن نسق و کار شناسی طیفہ خواران اینجا آمینہ درست

قطع

وہ التاج فضل شاہ جہان	نوحہ خاقان شکشا قاسم	خود سخندان اہلکار	ہر کیہ و کمال لاثانی
شعوی و مرجع معاون کل	منشخ جہا طرز آفرینی	نامش حضرت مداح	شرح و مرصع و نظم لایانی
مستم نمد مولوی عباس	منشی بنجامع سخندان		

تاصدق پر درازتہ و ریاضی بحرین و عدن و سیم و زو و یاقوت احمد و زمر و خضر از کان و مدائن
بر آید و ماہ و نور شید و شتری و نامید بر افق افلاک تابناک نظم آید نیز دولت
واقبال خدیو بھوپال طالع و کوکب جاہ و جلال دہرج مشرف کمال لاسع باہ

تقریظ از و نکر منشی لونوئی سید امجد علی پیشہ دست پیشری ریت

حمد شہ جہان سرنامہ را تاج الاقبال است و معج سلطان زبان فاختہ ہر روزی بال لغت

سرور انبیا ز نهامی اهل ضلال و غیبت ایما اطهار و صحاب کبار عین مراد ارباب کمال
 اما بعد امجدی همچو این مخاطب سخندان را سلام میرساند چنانچه پیغام دلخواه میگذارد که بشنید نواب
 سکندر بیک صاحب خاندانین تبارک و تعالی که کلیف فرمودند و منشیان جاد و ورثه
 با تمثال مریشان تخته بر تخته سیاه نمودند شده از تخته ها و ستمها شده و رفته رفته از دست
 بسته ها تنوع این طلوع مار نوشت که کاتب اجل نامه حیات ایشان ادرنوشت ان نقش
 اتمام نامند و عالم مستهام بنار علیه ملکه با جاده و جلال قدر دان اهل کمال ناظمه نازک خیال
 ناشره شیرین مقال تاجدار اقلیم سخنوری وارث و سیم سکندری محقق قوانین جهان بانی موجد
 آئین گیتی ستانی حصو عالیته جناب نواب شاه جهان بیک صاحب و الیه ریاست بهیوال
 و ام اقبالها توجه بایضا این تاریخ فرمود و ترتیب ترصیف و قهر شست بمولوی محمد عباس
 جلاله و بعد ترتیبش با این همه کثرت کار مملکت در اندک مدت وقایع پیشین و حال ریاست
 بهیوال را بقید تحریر آورده و تاج الاقبال نام نهاد و در هر سه بان فارسی وارد و انگیزی روی
 و اوکاری کرد که اگر کارکنان بالادست مور نیاید و باری از میان برد که جزو عا هیچ از زبان
 قدر شناس بنر سپهر و نیز آید پس چه با شتم که سخن از بدعت این نامه را نم یا حرف سپاس این نامه
 گویم آری لنگ چه پوید و گنگ چه گوید بان بان این تاریخ مختصر تحت قی سبت از ان دفتر
 و حر فیت بهتر از ان طلوع مارا بر کلی سبت از ان گلزار و در سبت از ان دیاری ز خا سبت
 از ان سال و در سبت از ان نهال از هر دو تاریخ فارسی وارد و یکی را شکر و اقم و دیگری اقدار
 خواهم یا فارسی یا باده ناب وارد و او آتش شراب کم که مده او بر ایجان طالب سبت تو گوئی
 یک طایف و غالب سبت برادرش مهره از مهر افور کشیده اند و بر صغومایش ایل بار از نور
 و بیاض سحر گردیده حرفش گلیست از گلزار جنان لغزش جامیست از باده ارغوان معاش چو
 بود گل و کیف در آن زلف مستغنی نقش سنبل و ریحان نخل و از دو آفتابی حرفش مهر و ماه
 منغل نقطه نقطه اش نازد مشک از نور سبت فصل فصل طبله محمود و غیره خال رخسار دلبران

عشوه گریست یامردک چشم جاودگمان در نظر رشک افزای خط شعاعی به حرقت سرخی شفق
 در جداول بواب بجای شجرت بین المسطوش چشمه حیوانست صفحش صفحش و ضمه ضمه
 سوادش غیرت افزای طره خویشتن نور علی نور بندش مضامین چیست محاورات و مره
 درست سلاست بیان سحان امده فصاحت بان واده آغا تا لیقن اما ده سال هجری
 زیبا نامه بی نظیر از دل مدبر زبان و فصلی را اما ده سال تاریخ جدید بجهوپال شد عیان
 چون سن مذکور گذشت بادل سن ثانی نامه موصوفه تمام گشت رور ما ش تاریخ بجهوپال زیبا
 بود بخاطر سیده و لاله مدعا بد تمام گردیدند اما خواهیم که از مطلع این چشمه و تنوع
 روشن بر از مشاوه این نگارخانه خواطر سخنان گلشن باد

تاریخ از آغاز
 روزگار و کتب

تقریظ از تاریخ طبع منشی کتب منوهر لعل خالصه و نام دولت امین

منتخب تواریخ هر گونه سخن و معانی تاریخ احمد و ثنای موعظ لاثانی است که روضه اصف
 جنان و بهارستان تاریخ نگاری قدرت کامله اش کاکلیت با پر مرده و سبک تاریخ
 مهر واه و فر و غستان وقایع طرازی صنعت با لعل است لیک افسرده اعظم
 هیچ میدانی قبل از آنکه آن گل قدرت گل کند بزرگ خروده گل در غنچه جلوه گر آبسالال صورت لیک
 بود و پیش از آنکه این چراغ صنعت کوکوه کند مانند دو و شمع بزم علم نهایش بر تو انگیزی می نمود
 اقبال نامه جهانگیری و گیتی ستانی را بطرفای غرائی نام می شایان کند برش فرین گردانید
 و از شعله ریزی شمع آرای عالم آرای ایشان خلقت گدازان را بفرغ جاوید رسانید

تاریخ از آغاز
 روزگار و کتب

تاریخ از آغاز
 روزگار و کتب

تاریخ از آغاز
 روزگار و کتب

تاریخ از آغاز
 روزگار و کتب

ای فلک صاحب قلزم تو	وی مدین لای با ده خرم	ای کزین نقشها کشیده تو	هر چه و هر که آفریده تو
از زرگ نو بهار نافه کشان	بوزوم باد صبح غایب		

و عباد السعاده خاند محمدت سگال طرح ریزی تصویر تصلیه و تسلیم سرور عالینا نیست که عتبه
 علیه القدر عقل اول علم عتبات افغانی انفرشت و از وجود و افران جویش اجرام اطلاق انجوا ای لولاک
 حلقه کونشی

یا بصره وجود گذشت عقد ماه بستر شست معجزه اشسان کرده بشنم منحل و کل الجواهر
 خاک قدم سمیت توانش اسپهر برین محل اما بعد ولدا و کان جمال خراش منحل و کل الجواهر
 و جان باجگان کوی شاهان معانی جان بخش را اشاتی که امر و یوسف معانی که زندان
 سید چال ناقد رانی بود غریب و لها گردید و عذرای شیرین عذرا بیانی که متعنه خوار و رفو
 از رخ بر کشید گل شکفته بیانی که رو ببول خمول و شادابی گرفت و چراغ
 آتش زبانی که از عدم و بین مرتبه شناسی فرو مرده بود باز فروغ و تابندگی پذیرفت کلیم کلام
 تجلی انگیز طور سینای اعتبار و عیسای معانی اوج گزین فلک استهلا شکارستان
 عبارت گستره و سیر نگاری از نقش و نگار گوناگون رنگ شکن نگارستان چنین دوطرف
 و نوحه مضمون شناسی و آثار نویسی از مصح کاری جواهر زواهر بوقلمون رشک افرا
 و فرش کایانی و کلا و کاس نا طوره نظر فریب خوش گفتاری گلگونه سمیت بر و بر
 ظهور جلوه فروش و عرائس شیرین دای شیرین بیانی طلل گرانیه سعادت در بر با آستان
 بر و بر همدوش یعنی فروزان در دیای امارت رخشنده مهر سپهر ایاتت فروغ بخش نصفت
 چراغ آفر و بر زم رافت داور صحران یوسفی و جمال لیغائی خسر و ملک شیر کلیم می دانش فرا می
 چمن طراز بهارستان سخندان بهار آرای گلشن شدواییانی گلشن معانی را گل کل سخن بلبل
 بلبل دانش اصوت و لکشا شکرستان شکر شکنی را طوطی شکر خا نوا شایه جهان بگم مر زبان
 کشور بھوپال دام اقبالها و اجلا لها از کلچینی حدائق کردار گرازی نیایان نامد از خود
 گلدره بسته و بمشاطی کلک در سلاک گلخان حقائق و احوال اضی و حال از لطف بر و
 شکسته آری از چشمه نوشین آینه خیره جامه آب حیات نیکو نامی که بان سکندر نشان چنانید
 چه باز منت که بر سر ایشان ننهاد و از اعجاز طرازی خاتم عیسوی بهنگامه آن مردگان را که
 زنده جاوید گردانید چه ابواب خیر و حسنات که بر رخ خود نکشاد آید و ن بانقراض زمان
 و انقلاب دوران نقوش و رقوم اسامی آن رهوش اختران از صفائح روزگار ان مطموس

فی کلکام

نقوش و
عبر بلام

فی متن نوی
و داد

و اعلام خجسته فرجام افکار آن ناموران حجت مقام از عوصف انعام منکوش نگردید
 بلکه این نامه نامی راسه دقیریت و پسند و درین جهان وقائع نگاری بمنزله رقص
 هم پیوند بکلیه چون دلائل ثلاثه بر اثبات قضیه سخف و بی موزنه و آل است و شخص این شاه قال
 ازین قولی ثلاثه نوی بالمشغولی

چیت این نسخه شکر و شرم	طرقه اعظم سواد همت قلم
چیت این نسخه صفت پرور	همه آئین زار اهل همت
چیت این نسخه خجسته مال	چیز بازومی دولت و اقبال
چیت این نسخه خجسته اثر	نسخه کیمیای فضل و هنر

همانکرت سکندریت که اشکال بدیع بدائع وقائع ریاست بھویال از ان جسد و
 بل جام جهان نمایند که حوادث و سوانح آفاق و عجائب غرائب و زکات از ان پیش نظر
 از بسکه ایجاز کلام و اختصار مرام و نگارش و گزارش آن بکار رفته تو گوئی ذره است مهر
 از ان خشان و قطره است بحر از ان جوشان یا در غنچه یک گلشن بخیر از ان شگفته و در
 یک معدن یوقیت نشان نهفته مشغولی همه ایجاز حاکی از تفصیل همه اطناب خالی از تطویل
 نشر آن شره سان رفعت شان نظم بانظم فرمت ان کیان لفظ بعینش از بلاغت تمام
 جملگی مقتضای حال مقام سبحان الله عجب ساله است که لطف فردیس ثمان از ان پیدا
 و طوفان مقاله که کیفیت لمعان معادن بدخشان از ان هویدا هر ورقش از ورق خورشید
 مصفا تر و از ورق گل نوشگفته خوشناتر و توصیت از رنگ نما از نقره خام و یا بلورین جاست
 معلو از بدای قوت فام هر صحنه اش چون صفو رخسار یوسف طلقان نه چوین و کوشش
 و در لطافت عینت فرمای صفا خجسته و در عذاران مهوش فی فی غلط کردم از جلا و پاکیزگی
 با سطح عرش برین هم از است و در صفا خیزی و ملاست تنگ گلزمین مصلای شیر از از رونق
 عبارات روان افزایش آب وانی از موج باز بخیم و از زرقار کبک می و خرمنش تان آردی

لے
 روان از ان خجسته
 که در صحنه جلا و پاکیزگی
 در دوات از ان شگفته
 در دوات از ان شگفته
 در دوات از ان شگفته
 در دوات از ان شگفته

لے
 خوشناتر و توصیت
 از رنگ نما از نقره خام
 و یا بلورین جاست

صله
مهد در اد
جسایه
آدم

مهر
سید
ارسل
نصف
نصف
نصف

خارج خواه و باج گیر و خلاوت از کلمات شکر نیش چون شهر نوشین از نشان در چپک رن
و طاحت از فقرات شور انگیزش چون نمک آب رسیده از نگدان در تراویدن تصاحت
از فحاشش همچو نور از بهر در ظهور و بلاغت از طراوتش بسان حور از تصور و صحت و
الفاظش گوشتواره زمر وینست در گوش مشوقان آید زان و کوزه قند و نبات ست شیر
جان پرور از ان زبان آید نور بان نو آینه نیت از قلم و معانی شگرف خیالان فصاحت شایسته
بجان پذیرفتن سجاست تو بر نوشینست از باغ سخن نغمه فکران بلاغت اندیش را تو بر
کردنش سز جودش در خوبی و نفاست شک حور و پرستش در نظافت طراوت کوش
گلبرگ تری یا خود و حور و غلمانست بر کنایه کوشه جاگزیده و خضر و سکندرست که بر لب چشمه جوان
رسیده اتفاقش قیمت شکن گوهرهای غلطان در گران ثمن بل و دغون نشان اصل خشان
به حقیق مین یابد بر اوقات و شراقت با کواکب ثواب هم پیوست و در خوبی و داریانی آرمی
نواجح خال قمر طلعتان صراحی گلو غنچه نقطش در لطافت و آبداری غیر بخش خوشه انوار
و از فطر ضیا در رنگ غنچه پروین بر نور سطوش سرو و شمشاد و سیت و چمن لبری بهر از نبات
رسته یا با لایحه جبریل و عیسی است که نشان از سدره و شجر طوبیست فی فی سجده خواه صفت آبی
نماز جماعت مقلدان سنت محمدیست آبروگاه رده بندی سبز ان بهندی و نوشین لبان
سمر قدحی بین اسطورش نهریست از آب زندگانی مالامال بنا بستش آب و رجوی فوق شکلیون
نیکو جان از بر صفا و باحیرت افزای انهار سلسبیل و تسنیم و حیرت فرمای جد اول صفای خیر
مر مر ویم و دواجر و دوش چون دوا عظیمه بر فلک حسن اثر و دوا دانه ریزی نشا
بسان مروان سائر نهام محرابهای بیت اللهیست که خود را از طاق ابروی نیکو ان نیکو دید
مایه و دهنه و غور شید تفته است که از خودتی گردیده یعنی در الفاظش بسان آب در سجا
و درخش و دینغ نایماند مخدرات و نقاب و جوهر و تیغ شمع لطف معنی از لفظ جلوه کنان
همچو حسن از عذاره و شان و هر فصلش فضل غنا از خواطر را کھیلست با فصل بهار در

و نیکینی سیسم و عدیل یا دهرم دفتر که هشت فصل ترتیب داده اند هشت گنج خسر و پر وید
 که دران و ویدیت نهاده اند بلکه هشت بهشت در نظر تماشایان جلوه نماست هشت بهشت
 که جایگاه هزاران شمس و مبدور ضیا اما در شایش رقم نستعلیق نقش نستعلیق گویان جزو یک
 نستعلیق حرف و زند و دیگر چه می تواند گفت و پیش خط ریاضانش سجان خطان خطا و ختن
 جزو یک خط بر زمین کشند و دیگر چه می تواند گفت از ریاضش باطن بدین صفا پر تو افکن از سواد
 سواد کور سوادان روشن از آتیه از نسیم سحری آن به ستر از راجع به نسیم گفتگیها آوخت
 و از جوش سیه بهار این سنبستان شام نشاط خرمها انگیزه مختصر موزنه سلیمان جاه و لیسان
 این نامه گرامی داد فصاحت داده و قطع پوشان گشتی گاه بر اعت را بخاک لایها نهاد
 رقم زد و یکی نسخه فی نظیر سخندان سخن بنج شاه که گویا نسخه نیک فضل بها که هر نسخه او است شکیان
 ندید چنین نسخه لوطی بدوران خود بر حرج حسن از با ذنانان ایران اگر پیش او زانو زند بر سر
 و از کتاب صنفه او طوطی بستم کل تمکد بر سر زندی سوز گلزمین بجو پال که از ذراتش
 رو آشنایم آفاق گشته چرا بر خود ناز و دو کوکب بخت سخن که از رتبه دانی و پای شتاشی
 بصعود گردانیده چرا کلاه بر آسمان نمیدارد و سخن سرانی و نطق بیرانی ثانی نور جهان است
 فی بلکه نور جهان سخن و سخن پروران حامل در غشور تا پنج خاتمه این جایون غشور است
 و از روشنائی سوادش سواد مردم ششم میندگان پر نور و آتش منشان روشن و مانع نیکو نهاد
 که این رنگ تازه که ریخته شد و این نقش زیبا که بر انگیزه با یاسی مظهر جلال و جمال و فصل
 و کمال ثواب و الاجابه امیر الملک سید محمد صدیق حسن خان بهادر است که او میرا استاد
 نیکو نهاد و آسمان ترا دهمه دانست و مدوحه ام را شوی نیک خوبی مجوی کامسان منوی
 سخندان سخن عالمی سر و سر و اهل فضل و غیره بفرموده است عیدیم لسان عدو جهان و محال
 زود چو سیادت شین گوی برج سعادت بلند اختر هویدا شرف ز پیشانی سنجایت سیاهی پیش
 ز بهی عالمی که جمال صورت را با کمال معنی افزوده و سفید اب صباحت ابالعلی ملاحت کج بود

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶
 ۴۹۷
 ۴۹۸
 ۴۹۹
 ۵۰۰
 ۵۰۱
 ۵۰۲
 ۵۰۳
 ۵۰۴
 ۵۰۵
 ۵۰۶
 ۵۰۷
 ۵۰۸
 ۵۰۹
 ۵۱۰
 ۵۱۱
 ۵۱۲
 ۵۱۳
 ۵۱۴
 ۵۱۵
 ۵۱۶
 ۵۱۷
 ۵۱۸
 ۵۱۹
 ۵۲۰
 ۵۲۱
 ۵۲۲
 ۵۲۳
 ۵۲۴
 ۵۲۵
 ۵۲۶
 ۵۲۷
 ۵۲۸
 ۵۲۹
 ۵۳۰
 ۵۳۱
 ۵۳۲
 ۵۳۳
 ۵۳۴
 ۵۳۵
 ۵۳۶
 ۵۳۷
 ۵۳۸
 ۵۳۹
 ۵۴۰
 ۵۴۱
 ۵۴۲
 ۵۴۳
 ۵۴۴
 ۵۴۵
 ۵۴۶
 ۵۴۷
 ۵۴۸
 ۵۴۹
 ۵۵۰
 ۵۵۱
 ۵۵۲
 ۵۵۳
 ۵۵۴
 ۵۵۵
 ۵۵۶
 ۵۵۷
 ۵۵۸
 ۵۵۹
 ۵۶۰
 ۵۶۱
 ۵۶۲
 ۵۶۳
 ۵۶۴
 ۵۶۵
 ۵۶۶
 ۵۶۷
 ۵۶۸
 ۵۶۹
 ۵۷۰
 ۵۷۱
 ۵۷۲
 ۵۷۳
 ۵۷۴
 ۵۷۵
 ۵۷۶
 ۵۷۷
 ۵۷۸
 ۵۷۹
 ۵۸۰
 ۵۸۱
 ۵۸۲
 ۵۸۳
 ۵۸۴
 ۵۸۵
 ۵۸۶
 ۵۸۷
 ۵۸۸
 ۵۸۹
 ۵۹۰
 ۵۹۱
 ۵۹۲
 ۵۹۳
 ۵۹۴
 ۵۹۵
 ۵۹۶
 ۵۹۷
 ۵۹۸
 ۵۹۹
 ۶۰۰
 ۶۰۱
 ۶۰۲
 ۶۰۳
 ۶۰۴
 ۶۰۵
 ۶۰۶
 ۶۰۷
 ۶۰۸
 ۶۰۹
 ۶۱۰
 ۶۱۱
 ۶۱۲
 ۶۱۳
 ۶۱۴
 ۶۱۵
 ۶۱۶
 ۶۱۷
 ۶۱۸
 ۶۱۹
 ۶۲۰
 ۶۲۱
 ۶۲۲
 ۶۲۳
 ۶۲۴
 ۶۲۵
 ۶۲۶
 ۶۲۷
 ۶۲۸
 ۶۲۹
 ۶۳۰
 ۶۳۱
 ۶۳۲
 ۶۳۳
 ۶۳۴
 ۶۳۵
 ۶۳۶
 ۶۳۷
 ۶۳۸
 ۶۳۹
 ۶۴۰
 ۶۴۱
 ۶۴۲
 ۶۴۳
 ۶۴۴
 ۶۴۵
 ۶۴۶
 ۶۴۷
 ۶۴۸
 ۶۴۹
 ۶۵۰
 ۶۵۱
 ۶۵۲
 ۶۵۳
 ۶۵۴
 ۶۵۵
 ۶۵۶
 ۶۵۷
 ۶۵۸
 ۶۵۹
 ۶۶۰
 ۶۶۱
 ۶۶۲
 ۶۶۳
 ۶۶۴
 ۶۶۵
 ۶۶۶
 ۶۶۷
 ۶۶۸
 ۶۶۹
 ۶۷۰
 ۶۷۱
 ۶۷۲
 ۶۷۳
 ۶۷۴
 ۶۷۵
 ۶۷۶
 ۶۷۷
 ۶۷۸
 ۶۷۹
 ۶۸۰
 ۶۸۱
 ۶۸۲
 ۶۸۳
 ۶۸۴
 ۶۸۵
 ۶۸۶
 ۶۸۷
 ۶۸۸
 ۶۸۹
 ۶۹۰
 ۶۹۱
 ۶۹۲
 ۶۹۳
 ۶۹۴
 ۶۹۵
 ۶۹۶
 ۶۹۷
 ۶۹۸
 ۶۹۹
 ۷۰۰
 ۷۰۱
 ۷۰۲
 ۷۰۳
 ۷۰۴
 ۷۰۵
 ۷۰۶
 ۷۰۷
 ۷۰۸
 ۷۰۹
 ۷۱۰
 ۷۱۱
 ۷۱۲
 ۷۱۳
 ۷۱۴
 ۷۱۵
 ۷۱۶
 ۷۱۷
 ۷۱۸
 ۷۱۹
 ۷۲۰
 ۷۲۱
 ۷۲۲
 ۷۲۳
 ۷۲۴
 ۷۲۵
 ۷۲۶
 ۷۲۷
 ۷۲۸
 ۷۲۹
 ۷۳۰
 ۷۳۱
 ۷۳۲
 ۷۳۳
 ۷۳۴
 ۷۳۵
 ۷۳۶
 ۷۳۷
 ۷۳۸
 ۷۳۹
 ۷۴۰
 ۷۴۱
 ۷۴۲
 ۷۴۳
 ۷۴۴
 ۷۴۵
 ۷۴۶
 ۷۴۷
 ۷۴۸
 ۷۴۹
 ۷۵۰
 ۷۵۱
 ۷۵۲
 ۷۵۳
 ۷۵۴
 ۷۵۵
 ۷۵۶
 ۷۵۷
 ۷۵۸
 ۷۵۹
 ۷۶۰
 ۷۶۱
 ۷۶۲
 ۷۶۳
 ۷۶۴
 ۷۶۵
 ۷۶۶
 ۷۶۷
 ۷۶۸
 ۷۶۹
 ۷۷۰
 ۷۷۱
 ۷۷۲
 ۷۷۳
 ۷۷۴
 ۷۷۵
 ۷۷۶
 ۷۷۷
 ۷۷۸
 ۷۷۹
 ۷۸۰
 ۷۸۱
 ۷۸۲
 ۷۸۳
 ۷۸۴
 ۷۸۵
 ۷۸۶
 ۷۸۷
 ۷۸۸
 ۷۸۹
 ۷۹۰
 ۷۹۱
 ۷۹۲
 ۷۹۳
 ۷۹۴
 ۷۹۵
 ۷۹۶
 ۷۹۷
 ۷۹۸
 ۷۹۹
 ۸۰۰
 ۸۰۱
 ۸۰۲
 ۸۰۳
 ۸۰۴
 ۸۰۵
 ۸۰۶
 ۸۰۷
 ۸۰۸
 ۸۰۹
 ۸۱۰
 ۸۱۱
 ۸۱۲
 ۸۱۳
 ۸۱۴
 ۸۱۵
 ۸۱۶
 ۸۱۷
 ۸۱۸
 ۸۱۹
 ۸۲۰
 ۸۲۱
 ۸۲۲
 ۸۲۳
 ۸۲۴
 ۸۲۵
 ۸۲۶
 ۸۲۷
 ۸۲۸
 ۸۲۹
 ۸۳۰
 ۸۳۱
 ۸۳۲
 ۸۳۳
 ۸۳۴
 ۸۳۵
 ۸۳۶
 ۸۳۷
 ۸۳۸
 ۸۳۹
 ۸۴۰
 ۸۴۱
 ۸۴۲
 ۸۴۳
 ۸۴۴
 ۸۴۵
 ۸۴۶
 ۸۴۷
 ۸۴۸
 ۸۴۹
 ۸۵۰
 ۸۵۱
 ۸۵۲
 ۸۵۳
 ۸۵۴
 ۸۵۵
 ۸۵۶
 ۸۵۷
 ۸۵۸
 ۸۵۹
 ۸۶۰
 ۸۶۱
 ۸۶۲
 ۸۶۳
 ۸۶۴
 ۸۶۵
 ۸۶۶
 ۸۶۷
 ۸۶۸
 ۸۶۹
 ۸۷۰
 ۸۷۱
 ۸۷۲
 ۸۷۳
 ۸۷۴
 ۸۷۵
 ۸۷۶
 ۸۷۷
 ۸۷۸
 ۸۷۹
 ۸۸۰
 ۸۸۱
 ۸۸۲
 ۸۸۳
 ۸۸۴
 ۸۸۵
 ۸۸۶
 ۸۸۷
 ۸۸۸
 ۸۸۹
 ۸۹۰
 ۸۹۱
 ۸۹۲
 ۸۹۳
 ۸۹۴
 ۸۹۵
 ۸۹۶
 ۸۹۷
 ۸۹۸
 ۸۹۹
 ۹۰۰
 ۹۰۱
 ۹۰۲
 ۹۰۳
 ۹۰۴
 ۹۰۵
 ۹۰۶
 ۹۰۷
 ۹۰۸
 ۹۰۹
 ۹۱۰
 ۹۱۱
 ۹۱۲
 ۹۱۳
 ۹۱۴
 ۹۱۵
 ۹۱۶
 ۹۱۷
 ۹۱۸
 ۹۱۹
 ۹۲۰
 ۹۲۱
 ۹۲۲
 ۹۲۳
 ۹۲۴
 ۹۲۵
 ۹۲۶
 ۹۲۷
 ۹۲۸
 ۹۲۹
 ۹۳۰
 ۹۳۱
 ۹۳۲
 ۹۳۳
 ۹۳۴
 ۹۳۵
 ۹۳۶
 ۹۳۷
 ۹۳۸
 ۹۳۹
 ۹۴۰
 ۹۴۱
 ۹۴۲
 ۹۴۳
 ۹۴۴
 ۹۴۵
 ۹۴۶
 ۹۴۷
 ۹۴۸
 ۹۴۹
 ۹۵۰
 ۹۵۱
 ۹۵۲
 ۹۵۳
 ۹۵۴
 ۹۵۵
 ۹۵۶
 ۹۵۷
 ۹۵۸
 ۹۵۹
 ۹۶۰
 ۹۶۱
 ۹۶۲
 ۹۶۳
 ۹۶۴
 ۹۶۵
 ۹۶۶
 ۹۶۷
 ۹۶۸
 ۹۶۹
 ۹۷۰
 ۹۷۱
 ۹۷۲
 ۹۷۳
 ۹۷۴
 ۹۷۵
 ۹۷۶
 ۹۷۷
 ۹۷۸
 ۹۷۹
 ۹۸۰
 ۹۸۱
 ۹۸۲
 ۹۸۳
 ۹۸۴
 ۹۸۵
 ۹۸۶
 ۹۸۷
 ۹۸۸
 ۹۸۹
 ۹۹۰
 ۹۹۱
 ۹۹۲
 ۹۹۳
 ۹۹۴
 ۹۹۵
 ۹۹۶
 ۹۹۷
 ۹۹۸
 ۹۹۹
 ۱۰۰۰

در کشور معنی پروری و سخن آفرینی کوس لمن الملک خوانده شود و دانش پر داری و معامله نگاری
 متاع طبع بالغ کلامان عظیم السور البکر الک اصلاح حک ساخته و در علوم فروع و اصول مضمون
 اصلها ثابت و فرعها فی السما در شان او درست سجای و در فنون معقول و منقول بی استعداد
 بی همتا کوه شامخ از بارندست تانیت کلاش در کم بافتن و از فصاحت بلاغت و ظهور
 و طغی در و سیاحت جویان جهان معانی بر گمانه و پیشگاه طبع و قافیه صفت و صفت استاد
 وزیر پادشاه سر زده بن تقاضا عالم عالم مضامین بر جسته بر یکدگر افتاده آسمان از اوج پذیرای
 سخفش بر زمین نشست و زمین پای کلاش بعرض برین پیوست عطار در که از تلمذ پذیری او
 نقد و فاخرت بدست آورده بر فلک دوم جایافته و خورشید که از ضمیر انورش اقتباس نور
 کرده از سپهر چهارم بر اطراف جهان تافته سوگند برستی و صدق و تقاضای که چنین عالم پیش
 چشم فلک ندیده و نخواهد دید و گوش در گنجین فاضل بهمال نشنیده و نخواهد شنید اگر از
 فوجات ریاض تو صیفش تعظیم شام تحریر صورت بندیم آنکه دماغ قلم از صحت فستاده
 اختلال بخویش سواد یابد و اگر از شجاعت سحاب تعریفش ترطیب بگهای ادراک و اغذ
 بعمل دیدار ندیده و اینک در منجمه و مجفف گشته و از سازد کاری قلم بر تابش بدعای آقای
 نامدار و استاذی و التبار ختم تصامیر و دستانیرین نامهای بکنند و شهاب جهان که بهر دوای
 خود سلطان جهان و ثانی سلیمان بودند بر ساری تهاجم شش میاه عنایت و فضل داور
 بهمال در بحرین دولت و اقبال ممد و مدد باجاه و جلال طبع و نام و آثار جلالت اندوزی شیرینی
 محمدا حضرت صدیق السنته انسان حله و شمسین شش شکرستان عمر و دولت استاذی بی همتا
 از شیر آفرینی اعتلا و ارتقا شکر بنور خانه انجمن باو نقطه

کفر و کفر و کفر
 اذن انیم و کفر
 کفر و کفر و کفر
 کفر و کفر و کفر
 کفر و کفر و کفر
 کفر و کفر و کفر
 کفر و کفر و کفر
 کفر و کفر و کفر
 کفر و کفر و کفر
 کفر و کفر و کفر

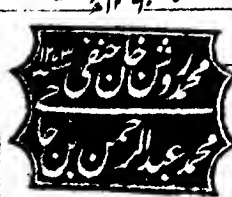
خانه الط

چهاران شکر و سپاس بدرگاه قدسی اساس جهان لازمال مطلق و مالک الملک و الملک
 برحق که از شمع چال سلطان سر پرده افلاک و متکی و سادۀ لولاک سرور عالم سید بنی آدم

صلی الله علیه وعلی آله وسلم در دیوان طغمت آباد بر ایام قلوب تیره روان رعایا را نورانی فرمود
و ابواب هدایت بر روی گم گشتگان تیره ضلالت کشوده که درین ایام بهجت العیاد و قیام و قیوم
از سه دفتر کتاب فوائد استاب پنج ریاست بھوپال سہی بہ تاج الاقبال حکیدہ دست
بلاغت رقم گوہر افزای افسہ و او زنگ پرودہ کشای چیرہ و انش و فرہنگ و عرۃ تہیہ
سلطنت شہناری و قرۃ باصرہ مملکت تاجداری و ملکہ رملی ملکات مالکہ قدسی مہفات خمسہ
شہرستان شیرین کلامی و سلطان جہان بلند نامی و آغنی نیر اعظم اوج علوم ہم و جناب نواب
شاہ جہان بیگم و تہہ آرا می یاست بھوپال حرم ہما اللہ عنہ الانقلاب الزوال حسب زمان
واجب الاذعان مرجع نشین چار بالمش علم و کمال مسند گزینہ انجمن غت و الاقبال کشاف مضیات
معقول و منقول حلال غومض فروع و ہول جناب علی القاب کردون قباب نواب الہاجہ
امیر الملک مولانا سید محمد صدیق حسن خان بہادر ذرا و اقبالہ یو یا نیوما بالتوالی و بالتواتر
بہ تمام راجی غفران محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان و تربیت یافتہ خدمت و اعظم
محمد مصطفی خان افیس علیہا سجال الرحمة و الرضوان و طبع نظامی واقع کانپور و انجمن
علیہ الطباع پرشیدہ نور پور اسام در کشید

قطعة تاریخ اختتام طبع از فاشی گو بند پر شا و فضا

با سخا شاه جهان بیگم ہند و ر
اندین مطبع چو این نادر کتابے
ایضا از سال طبعش مصرعہ خوان
کو بود چشمہ اقبال و دولت
طبع شد تصنیف او با حسن صحت
شد چہ زیب طبع قانون ریاست



و چہ مر و دستخط بر خاتمہ
برای ستہ نیمی کہ کتاب ہذا طبع مطبع نظام
مر و دستخط صاحب مطبع و آخر ثبت گردید

قطعه تاریخ تصنیف کتاب از محمد عبدالرحمن شاکر

از حسن بیان و کام شیرین

چون شاه جهان ز طبع عالم

مقبول شده بنام شیرین

تصنیف نمود تاج القبال

بی مثل آمد کلام شیرین

شاکر نوشت سال تصنیف

سنة هجرى

قصیده مدح جناب عالیّه عسّیه معظّمه نواب جهان سلیم صاحب گزیده کلمات شاعران و انبیا
و والیه بجهوپال ریخته خامه بلاغت جابر شریل سخنوران قاضی و انصاری علی تخلص و انصاری

عروین دولت حور او شمع پر یی ز جیب طبع بر دو گوشت کسب قرا نگدنه سبیل تر از دلفریز گل پونیم ماه براید بنیمه شب تا پیشم او که بجاد و گزیده ملک جهان گزیده عجمی بشو میان هر دو قرا تمام کان جهان بر گوش گردان آتش فرزوده پنج عمر جانان شاد چو میان چو موی ز موی که در نظایر دو تاسون برابر بر سیم ناب بار دیند بهر سیرایش بعجزش سب به عقل نهوشن خود یاقتم صبر قرا من ز لطف و خویش او کز چشم تو کیستی و ترا با من ملول چه کار پیشم کمرین ناکش نشان متی من منم که لذت دنیا و هم بدینا دار کلید شکل نوع بشر بدست سخنوران بسمن که کنند تار شنیده ام که ترا طبع یک زبونت زین شعر بدست قلم کنی کلان بچای سوی معانی شکر و خوش قوی	رسید بر سر من صدم چو باد بهار بقای که اگر در چرخ حسد ام کند گنج حسن نشاند و دوا فی خوشنوار بریز لوج جبین ثبت شد و موصوع کس نماند که از جادوش نشد بیا مسی کشیده بگلبرگ ننگ فغان بحیر تر که چه از بند بر سر بازار سمن بر که سمن در پیش غایب چو مگر بوجهم ازان میتوان نمود اقرا ز رنگ پیر من او ز کوه می گیرد حسن خوبی او که نظر کنند احرا چو دید بخیر از خود مرا لطف کرد زمان عذر کشادم ز حال انجم بلطف گفت که و یحک نه بر نیخی عیان هر دو بامست که چو بازار بهر و لطف گداز کنم عزیز جهان زمن گدا و توانگر جوید است نظام چو ز اودا و در هر دم لطف معمود بسک نظم کشی گنج گوهر شهوار بام نظم کشی طوطیان عالم قدس بشاهراه ضایع خوش قوی عطا	بچهره که نکراد و کلال چو مهر بسر و نازناز و طبیعت گلزار میان گیسو شکین جبین تابش دو صاویافتن این بیت طبع انوار ببریز گزشت شهلا و گل گرفته مقام برنگ پا شده یا قوت تو شود زدوش تا بکف دست شمع کاهور ز برگ لاله و گل تریش رسید آزار اگر ز حد میان تا قدم شب آری برای صرف گلستان ام فصل با چو حسن صورت او که در دلم تیره نهاده است شفا بخش و دلم بیا بگفتی لم یلّ جانم فدای خوبی تو زمن که شهرت من جهان چو پل نهاد منم که لطف جیات از دست در عالم بکین چشم غنی را کنم بعالم خواهر کشور کا خود اهل هنر ز من جویند نهاده ام من از مهر دولت بیدار اگر بدست گیری قلم بنظم سخن مگر بنظم سخن مبر بر تو سحر کار کلید دست کرد و لولو لاله
------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

انی شام من از گنج طبع خویش برار
 بگنجتم این برهه سست ای پیکر
 بر آن خاخر برون و قدم براه گذار
 جانشیا جهان بیکم جایون تخت
 میرج او همه مدح منست حساب
 و این نشاط طریقتی انا مل من
 بفضیض صفت تو گردید خاخر سنگار
 بود بیکم عفاف از برجامی ستوری
 ملازمت و مؤلف بود دیانتا
 نجست مثل تو که لایسای من بود
 قسم بد آن تو بر عیضه دیندار
 بود وجود پس از نادان جهان
 بدختری که بود مثل تو که کرد
 هر آنچه بود ز سامان و ثقیس
 که بایه تو از آن برترست غرور
 اگر بگوید بگدزی بغرور شرف
 بزیر سایه دامن است بر غرور
 سرخ خانه اقبال و نور چشم جهان
 بملک مصر نیرد و فرساز املکار
 مر است از دم مولد نوز روزه فقر
 بلال عید شده هر کی از این شما
 نه ذوالفقار چیم گفت هر کسی گو
 و عای قست از فاق بخت گفتا
 شکر کار فعل صدیقت کند و بام

بسج گنج که از دم سحر شام
 من از مقام تو که از جان براید کار
 بیابا که با تو مبارک گیش
 که عدل یافته از در گش بهین زهار
 باین اشارت فرخ که آمد از دولت
 قلم بتخته که نور ریخت شک تا
 که اعتدال مزاج تو ای طبع سلیم
 مدام زیر نقاب جاشان خسار
 رسیده بقامی ز حب بخت سول
 رضای خالق کوین و احمد مختار
 نشان دهد ز نظیر تو که بیک علم
 باین سخن همه من جهان کند اقرار
 بصدق دعوی من که کس را در این
 جهان و بر تو باین مغف پیکر و آ
 اگر بملکت جم تو کاملان باشی
 چه با جرش تو کنی که در نهایت کا
 مگر طفیل و لیدر زیر سایه تست
 بلند طالع و فتح لقب سعید طوا
 بجز خود تو که در سپید بخت سیاه
 اگر تو لطف کنی حالیا کنم قطار
 باین سخن چو کنی التفات شایان
 که بر ترست مقام تو زین باین جید
 همیشه تا بود این سیخ و اثر و سار
 بود در زر کلاه بر سر عدو و شای

بکیسه نیر و بر سر از دم با شتر و آ
 گفت من نعمت از مقام خویش خیر
 ستوده گوهر و فرزند خود جمید
 منم چو خاص و من خاص و برستند و
 فرخ کشتا دول من چو غنچه باد با
 نری مدح تو طبع ست ابر گوهر با
 اثر کند نجوم ثوابت و سیار
 همیشه که کوب بخت تو بر سپهر بر
 که شد حوالش اندیشه را که زد شوا
 ز عهد مد تو همواره تا اندخورد
 فقه برید بسیار ابوقت سیر گذار
 ویرین خانه خاصت تا زاد و هر
 ز دولت ملکه مستند شد و اظهار
 باین سخن نشود بهمت من خشنود
 بود چو کوردی پیش بهمت بشمار
 ز هر طرف شده ایوس که قییم خرد
 که شد عود با و سال اعیان و لیل نهان
 بتلخی کامی هر کس که شکر امیزی
 بنور عدل تو روشن شود و خشتاب
 چو عمر من مضان بود زمانه حال
 شود سر این من گلشن همیشه بار
 شای قست بر اوراق ریده عقل
 بپاکشیده و فعل زریه در رفتار

فهرست و قسوم فارسی تاج الاقبال تاریخ سیت بهوپال

۳	فصل اول در کشف راز و انوار از دم لادن و توت	۳۸	تذکره چهارم در ویرانه شهر و خلقت ملک
	صدایت کفایت نظام سیمای انتظام و رتبه نظامی	۳۹	تذکره پنجم در حصول خطابه و شال و شال
۱۱	فصل دوم در ویرانه ویرانه ویرانه ویرانه	۶۱	فصل پنجم تحقیق قوم سیرانی و مدخل و مخرج
	و ترمیم و ترمیم و ترمیم و ترمیم		و تحصیل محکجات و ذکر جایگاه و ترمیم و ترمیم
۱۹	فصل سوم بیان حال و دو نظامت و شوق	۶۶	فصل ششم در شرح و گنجیات و قصبات و قلاع
	بهوپال و بعضی از نظامهای عمده و سیر و خصار		ملک بهوپال و پیدایری و قسام غله و میوه و غیره
۲۲	فصل چهارم مشتمل بر پنج تذکره	۹۵	فصل هفتم در بیان و جشمیه بهوپال و آبادانی
	تذکره اول در ترمیم و ترمیم و ترمیم		کنه و نو و ذکر باغات و عمارات و غیره
۲۵	تذکره دوم در حال و ترمیم و ترمیم	۱۰۳	فصل هشتم در ذکر و ترمیم و ترمیم
۳۶	تذکره سوم در ویرانه و ترمیم و ترمیم		فضیلت پناه و ترمیم و ترمیم و ترمیم

صحت نامه دفتر سوم فارسی تاریخ ریاست بمبویال									
۳۶	غلط	صحیح	۳۵	غلط	صحیح	۳۴	غلط	صحیح	۳۳
۱۰	مراولیسید	۲۶	۱۸	لسته	لستد	۵۲	۱۸	غلط	خان
۴	میریاوید	۲۶	۱۹	مختصه	مختصه	۵۲	۱۲	لوک خاد	لوک خاد
۱۵	۸۲	۱۲	۱۰	دوشالاکری	دوشالاکری	۵۲	۲۰	هشت معتد	هشت معتد
۱۴	کواغز شنیده	۴	۴	طافه کیماب	طافه کیماب	۵۲	۲۰	هفت ده	هفت ده
۲	وزیر عظم	۳۲	۳۲	طافه کیماب	طافه کیماب	۵۴	۲	پنجاد	پنج
۱۱	در گلکت	۳۲	۱۲	بشگفت پیچش	بشگفت پیچش	۵۴	۱۳	استکراه	استکراه
۴	پزار	۳۲	۳۲	گرامی لار دین	گرامی لار دین	۵۸	۱	شش صد	شش صد
۱۶	طلبیده کیماب	۳۲	۳۲	گرامی لار دین	گرامی لار دین	۵۸	۱	سینده موضع	سینده موضع
۱۸	۱۶	۳۲	۳۲	دو صد بخت	دو صد بخت	۵۸	۱۱	دو صد بخت	دو صد بخت
۱۶	وامهوار	۳۲	۳۲	استکراه	استکراه	۵۸	۱۱	دو صد بخت	دو صد بخت
۱۸	یک هزار و شصت	۳۲	۳۲	اطیب خاظمیشتم	اطیب خاظمیشتم	۵۸	۱۱	دو صد بخت	دو صد بخت
۱۸	عمده الاخبار	۳۲	۳۲	عمده الاخبار	عمده الاخبار	۵۸	۱۱	دو صد بخت	دو صد بخت
۲۱	تعیین	۳۲	۳۲	سویرن	سویرن	۹۳	۲۰	پیشش	پیشش
۲۳	داره نشاط	۳۲	۳۲	حوامل	حوامل	۹۵	۲۱	کونان کون	کونان کون
۲۶	راومه که ادا این	۳۲	۳۲	خطیبات	خطیبات	۱۰۳	۵	بجسته	بجسته
	انظاف لار دین	۳۲	۳۲	هوس	هوس	۱۱۳	۱۳	ی	ی
	ایمانت سنان	۳۲	۳۲	پیکر که با	پیکر که با	۱۲	۳	بزبان مری	بزبان مری

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

[illegible]

